



مرکز تحقیقات اسلامی

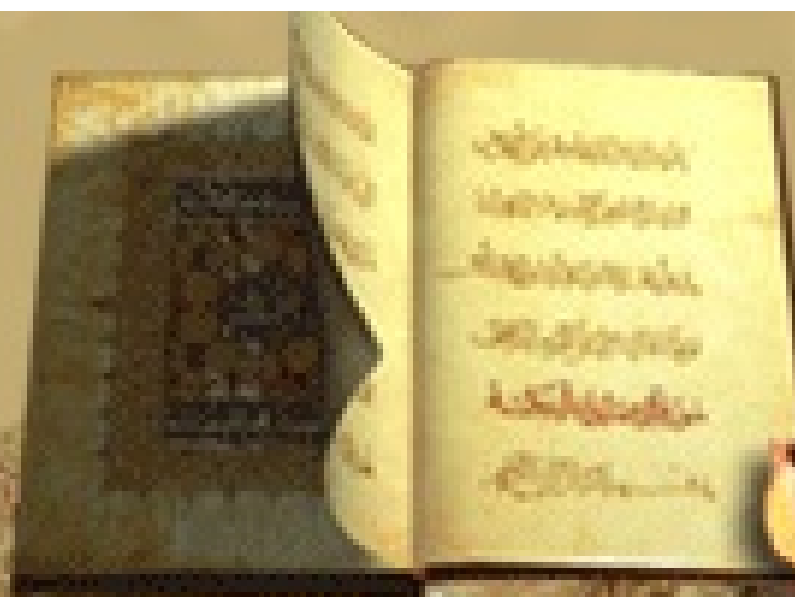
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



الفتح

قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

آشنایی . اعراب آیات . آوانگاری قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ۶ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	۶۸. سوره القلم
۷	مشخصات کتاب
۷	سوره القلم
۱۰	آشنایی با سوره
۱۱	شان نزول
۱۵	اعراب آیات
۲۸	آوانگاری قرآن
۳۱	ترجمه سوره
۳۱	ترجمه فارسی استاد فولادوند
۳۵	ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی
۴۰	ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان
۴۴	ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای
۴۸	ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی
۵۲	ترجمه فارسی استاد مجتبیوی
۵۷	ترجمه فارسی استاد آیتی
۶۲	ترجمه فارسی استاد خرمشاهی
۶۶	ترجمه فارسی استاد معزی
۷۰	ترجمه انگلیسی قرائتی
۷۶	ترجمه انگلیسی شاکر
۸۱	ترجمه انگلیسی ایروینگ
۸۶	ترجمه انگلیسی آربری
۹۰	ترجمه انگلیسی پیکتال
۹۶	ترجمه انگلیسی یوسفعلی

۱۰۲	ترجمه فرانسوی
۱۰۸	ترجمه اسپانیایی
۱۱۲	ترجمه آلمانی
۱۱۸	ترجمه ایتالیایی
۱۲۳	ترجمه روسی
۱۲۸	ترجمه ترکی استانبولی
۱۳۲	ترجمه آذربایجانی
۱۳۸	ترجمه اردو
۱۴۲	ترجمه پشتو
۱۴۵	ترجمه کردی
۱۴۹	ترجمه اندونزی
۱۵۵	ترجمه مالزیایی
۱۶۳	ترجمه سواحیلی
۱۶۷	تفسیر سوره
۱۶۷	تفسیر المیزان
۲۲۵	تفسیر نمونه
۲۷۸	تفسیر مجمع البیان
۳۳۵	تفسیر اطیب البیان
۳۵۴	تفسیر نور
۳۷۵	تفسیر انگلیسی
۳۸۷	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور: قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: معارف قرآنی

سوره القلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱)

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲)

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳)

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)

فَسَبِّحْهُ وَبُحِّسْهُ وَبُحِّسْهُ وَبُحِّسْهُ (۵)

بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ (۶)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷)

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸)

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹)

وَلَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ (۱۰)

هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ (۱۱)

مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲)

عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (۱۳)

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَيْنَ (١٤)

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (١٥)

سَنَسِيهُ عَلَى الْخُرُطُومِ (١٦)

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (١٧)

وَلَا يَشْتَهُونَ (١٨)

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (١٩)

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (٢٠)

فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ (٢١)

أَنْ ائْتَدُوا عَلَىٰ حَزْبِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (٢٢)

فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ (٢٣)

أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينُ (٢٤)

وَغَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ (٢٥)

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَالُونَ (٢٦)

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (٢٧)

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ (٢٨)

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (٢٩)

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (٣٠)

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (٣١)

عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ (٣٢)

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرُ

أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (٣٣)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (٣٤)

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (٣٥)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (٣٦)

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (٣٧)

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (٣٨)

أَمْ لَكُمْ آيْمَانُ عَلَيْنَا بِالْعَهْدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (٣٩)

سَأَلُهُمْ آيُهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (٤٠)

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (٤١)

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (٤٢)

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (٤٣)

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (٤٤)

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (٤٥)

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (٤٦)

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (٤٧)

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (٤٨)

لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ (٤٩)

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٥٠)

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (٥١)

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (٥٢)

در آیه های اول سوره، خدا به «قلم و آنچه می نویسند» سوگند یاد کرده است. سوگند به قلم و نوشته، از دین پیامبری که «امی و درس ناخوانده است، و در میان قوم خود از سوی مخالفین به جنون و دیوانگی متهم شده، اعجاز دیگری از آیات قرآنی است. بعد از سوره «علق نازل شده و بعضی گفته اند که دومین سوره نازل شده است. این سوره، ضمن دفع اتهام جنون از پیامبر و تاکید روی رسالت او، فرمان

اعراض از آنان را می دهد. بعد از مقداری بیان آخرت و بهشت و کیفرها، فرمان صبر و استقامت می دهد. آیه معروف «و ان یکاد...» که برای دفع نظرهای بد است در آخر این سوره می باشد. ۵۲ آیه دارد و در اوائل بعثت در مکه نازل شده است.

شان نزول

چشم زخم

شان نزول آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم

اقدامات توطئه آمیز قریش برای از میان برداشتن و قتل آشکار پیامبر، پی آمدهای سنگینی از جمله، ایجاد شکاف و خون ریزی های قبیله ای و دشمنی همیشگی داشت که این روش های خشونت آمیز را ناکارآمد می کرد. آنان تصمیم گرفتند همان هدف؛ یعنی قتل پیامبر یا آسیب رساندن به او را پنهانی دنبال کنند تا اثر جرم یا رد پایی نیز از خود باقی نگذارند. بنابراین، به سراغ کسانی رفتند که به قدرت چشم در میان قریش مشهور بودند. یکی از آنان برای چشم زخم زدن به پیامبر قیمت بالایی را درخواست کرد. وی از قبیله «بنی اسد» و به بدچشمی مشهور شده بود. او با خیره شدن و تعریف بسیار از هدف مورد نظر، به آن آسیب می رساند. آن مرد برای چشم زخم زدن، نزد پیامبر آمد و پیش روی او ایستاد و در حالی که رسول خدا به قرائت قرآن مشغول بود، چشم خود را به پیامبر دوخت و به تعریف و توصیف رسول خدا پرداخت و گفت: من مثل این مرد تاکنون ندیده ام. فصاحت و بلاغت او کامل است و از قدرت استدلال بالایی نیز بهره مند است. او بسیار زیبا و خوش اخلاق و در صله رحم بی نظیر است و عدالت او نیز بر کسی پوشیده نیست. نگاه خیره آن مرد به پیامبر و تعریف

و توصیف های او، یک ساعت به طول انجامید و پیامبر، بی توجه به مرد به تلاوت قرآن ادامه داد. آن مرد می پنداشت که چشم زخم او بر رسول خدا اثر گذاشته است، ولی این گونه نشد. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم نازل شد و از ناکامی آنان در این توطئه خبر داد.

بسیاری از مردم باور دارند که در بعضی از چشم ها اثر ویژه ای است که وقتی از حیرت به چیزی بنگرند، ممکن است به آن آسیب برسانند و اگر هدف مورد نظر، انسان است، او را بیمار یا دیوانه کند. این مسئله از نظر عقلی، امر محالی نیست؛ زیرا بسیاری از دانشمندان امروزه معتقدند در بعضی از چشم ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارآیی زیادی دارد. حتی با ممارست می توان آن را پرورش داد. خواب مغناطیسی نیز از راه همین نیروی مغناطیسی چشم هاست. در دنیایی که «اشعه لیزر» به گونه ای نامرئی و پر قدرت تر از هر سلاح مخرب وجود دارد، پذیرش این نیرو در بعضی از چشم ها که از راه امواج ویژه در طرف مقابل اثر بگذارد، شگفت آور نخواهد بود. بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که از این نیروی مرموز چشم بهره مند بوده اند و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از راه چشم زدن از کار انداخته اند. بنابراین، نباید با پافشاری این امور را انکار کرد، بلکه باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایت های اسلامی نیز تعبیرهای گوناگونی دیده می شود که وجود چنین امری را تأیید می کند. در حدیثی می خوانیم که «اسماء بن عمیس» به پیامبر گفت: گاه فرزندان «جعفر» را چشم می زنند، آیا رقیه ای (دعایی) برای

آنان بگیرم. پیامبر فرمود: آری، مانعی ندارد. اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم، حقیقت چشم زخم را بیان می کند:

و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند: او واقعا دیوانه است ﴿ و حال آن که قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست. ﴾ (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

چشم زخم

شأن نزول آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم

اقدامات توطئه آمیز قریش برای از میان برداشتن و قتل آشکار پیامبر، پی آمدهای سنگینی از جمله، ایجاد شکاف و خون ریزی های قبیله ای و دشمنی همیشگی داشت که این روش های خشونت آمیز را ناکارآمد می کرد. آنان تصمیم گرفتند همان هدف؛ یعنی قتل پیامبر یا آسیب رساندن به او را پنهانی دنبال کنند تا اثر جرم یا رد پایی نیز از خود باقی نگذارند. بنابراین، به سراغ کسانی رفتند که به قدرت چشم در میان قریش مشهور بودند. یکی از آنان برای چشم زخم زدن به پیامبر قیمت بالایی را درخواست کرد. وی از قبیله «بنی اسد» و به بدچشمی مشهور شده بود. او با خیره شدن و تعریف بسیار از هدف مورد نظر، به آن آسیب می رساند. آن مرد برای چشم زخم زدن، نزد پیامبر آمد و پیش روی او ایستاد و در حالی که رسول خدا به قرائت قرآن مشغول بود، چشم خود را به پیامبر دوخت و به تعریف و توصیف رسول خدا پرداخت و گفت: من مثل این مرد تاکنون ندیده ام. فصاحت و بلاغت او کامل است و از قدرت استدلال بالایی نیز بهره مند است. او بسیار زیبا و خوش اخلاق

و در صله رحم بی نظیر است و عدالت او نیز بر کسی پوشیده نیست. نگاه خیره آن مرد به پیامبر و تعریف و توصیف های او، یک ساعت به طول انجامید و پیامبر، بی توجه به مرد به تلاوت قرآن ادامه داد. آن مرد می پنداشت که چشم زخم او بر رسول خدا اثر گذاشته است، ولی این گونه نشد. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم نازل شد و از ناکامی آنان در این توطئه خبر داد.

بسیاری از مردم باور دارند که در بعضی از چشم ها اثر ویژه ای است که وقتی از حیرت به چیزی بنگرند، ممکن است به آن آسیب برسانند و اگر هدف مورد نظر، انسان است، او را بیمار یا دیوانه کند. این مسئله از نظر عقلی، امر محالی نیست؛ زیرا بسیاری از دانشمندان امروزه معتقدند در بعضی از چشم ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارآیی زیادی دارد. حتی با ممارست می توان آن را پرورش داد. خواب مغناطیسی نیز از راه همین نیروی مغناطیسی چشم هاست. در دنیایی که «اشعه لیزر» به گونه ای نامرئی و پر قدرت تر از هر سلاح مخرب وجود دارد، پذیرش این نیرو در بعضی از چشم ها که از راه امواج ویژه در طرف مقابل اثر بگذارد، شگفت آور نخواهد بود. بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که از این نیروی مرموز چشم بهره مند بوده اند و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از راه چشم زدن از کار انداخته اند. بنابراین، نباید با پافشاری این امور را انکار کرد، بلکه باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایت های اسلامی نیز تعبیرهای گوناگونی دیده می شود که وجود چنین امری را

تأیید می‌کند. در حدیثی می‌خوانیم که «اسماء بن عمیس» به پیامبر گفت: گاه فرزندان «جعفر» را چشم می‌زنند، آیا رقیه ای (دعایی) برای آنان بگیرم. پیامبر فرمود: آری، مانعی ندارد. اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم، حقیقت چشم زخم را بیان می‌کند:

و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می‌گفتند: او واقعا دیوانه است ﴿ و حال آن که قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست. ﴾ (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدر یا محذوف / فاعل محذوف
{الرَّحْمَنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{نَ} {وَالْقَلَمِ} {و} حرف قسم / اسم مجرور یا در محل جر {وَمَا} {و} حرف عطف / حرف مصدری {يَسْطُرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / {و} ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{مَا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {أَنْتَ} اسم ما، مرفوع یا در محل رفع {بِنِعْمِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور
{رَبِّكَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / {كَ} ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِمَجْنُونٍ} {ب} حرف جر زائد / خبر ما، منصوب یا در محل نصب

{وَإِنَّ} {و} حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {لَكَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر إِنَّ محذوف
{لَأَجْرًا} {ل} حرف ابتدا / اسم إِنَّ، منصوب یا در محل نصب {غَيْرِ} نعت تابع {مَمْنُونٍ} مضاف الیه، مجرور

{وَأِنَّكَ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إِنَّ {لَعَلَى} (ل) حرف مزحلقة / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {خُلِقَ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر إِنَّ محذوف {عَظِيمٍ} نعت تابع

{فَسْتَبْصِرُ} (ف) رابط جواب برای شرط / (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {وَيُبْصِرُ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{بِأَيُّكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر مقدم محذوف {الْمُفْتُونَ} مبتدا مؤخر

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {رَبِّكَ} اسم إِنَّ، منصوب یا در محل نصب / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / خبر إِنَّ محذوف {بِمَنْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {ضَلَّ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {عَنْ} حرف جر {سَبِيلِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَهُوَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِالْمُهْتَدِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{فَلَا} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف جزم {تُطْعِ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {الْمُكَذِّبِينَ}

مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وَدُّوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَوْ} حرف مصدری {تُدْهِنُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {فَيُدْهِنُونَ} (ف) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَلَا-} (و) حرف عطف / حرف جزم {تُطْعِمُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {كُلًّا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {حَلَّافٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مَهِينٍ} نعت تابع

{هَمَّازٍ} نعت تابع {مَشَاءٍ} نعت تابع {بَنَمِيمٍ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{مَنَاعٍ} نعت تابع {لِلْخَيْرِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مُعْتَدٍ} نعت تابع {أَتِيمٍ} نعت تابع

{عُتِلُّ} نعت تابع {بَعِيدٌ} ظرف یا مفعولٌ فیهِ، منصوب یا در محل نصب {ذَلِكَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {زَنِيمٍ} نعت تابع

{أَنَّ} حرف مصدری {كَانَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {ذَا} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {مَالٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَوَيْنِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع

{إِذَا} ظرف یا مفعولٌ فیهِ، منصوب یا در محل نصب {تُتْلَى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {عَلَيْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {آيَاتِنَا} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {قَالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر /

مبتدا مقدر یا محذوف یا در محل {أَسَاطِيرُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الْأُولَیْنَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{سَسَمَهُ} (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {عَلَى} حرف جر {الْخُرُطُومِ} اسم مجرور یا در محل جر

{إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنَّ {بَلَّوْنَاهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به {كَمَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {بَلَّوْنَا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَصْحَابٌ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {الْجَنَّةِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {إِذْ} ظرف یا مفعول فیهِ، منصوب یا در محل نصب {أَقْسَمُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَیُضْرِمَنَّهَا} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) محذوف در محل رفع و فاعل / نون تأکید ثقلیه / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به {مُضْجِحِينَ} حال، منصوب

{وَلَا} (و) حرف اعتراض / حرف نفی غیر عامل {یَسْتَتِنُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{فَطَافٌ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {عَلَيْهَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {طَائِفٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر

{رَبِّكَ} اسم مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {نَائِمُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{فَأَصْبَحَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / اسم أصبح، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {كَالضَّرِيمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر أصبح محذوف

{فَتَنَادُوا} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مُضْجِحِينَ} حال، منصوب

{أَنْ} حرف تفسیر {اغْدُوا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَلَى} حرف جر {حَزَّ ثُكُمُ} اسم مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنْ} حرف شرط جازم {كُنْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {صَارِمِينَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب

{فَأَنْطَلَقُوا} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَتَخَفَتُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{أَنْ} حرف تفسیر {لَا} حرف جزم {يَدْخُلْنَهَا} فعل مضارع، مبنی بر فتحه / نون تأکید ثقلیه / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به {الْيَوْمَ} ظرف یا مفعول فیهِ، منصوب یا در محل نصب {عَلَيْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مَشِيكِينَ} فاعل، مرفوع یا در

محل رفع

{وَعَدُوا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم غدا {عَلَى} حرف جر {حَرَدٍ} اسم مجرور یا در محل جر {قَادِرِينَ} خبر غدا، منصوب یا در محل نصب

{فَلَمَّا} (ف) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {رَأَوْهَا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {قَالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم {لِصَّالُونَ} (ل) حرف مزحلقة / خبر {إِنَّ} مرفوع یا در محل رفع

{بَلْ} حرف اضراب {نَحْنُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مَحْرُومُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{قَالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {أَوْسَيْطُهُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الْمَ} همزه (أ) حرف استفهام / حرف جزم {أَقُلُّ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَوْلَا} حرف تحضیض {تَسْبِجُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{قَالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {سُبْحَانَ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {رَبَّنَا} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ /

{ظَالِمِينَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب / خبر إِنَّ محذوف
{نا} ضمیر متصل در محل نصب، اسم إِنَّ {كُنَّا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / {نا} ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان

{فَاقْبَلْ} {ف} حرف استیناف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {بَعْضُهُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / {ه} ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عَلَى} حرف جر {بَعْضٍ} اسم مجرور یا در محل جر {يَتَلَاوَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / {و} ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{قَالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / {و} ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {يَا} {يا} حرف ندا {وَوَيْلْنَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / {نا} ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / {نا} ضمیر متصل در محل نصب، اسم إِنَّ {كُنَّا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / {نا} ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {طَاغِينَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب / خبر إِنَّ محذوف

{عَسَى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {رَبُّنَا} اسم عسی، مرفوع یا در محل رفع / {نا} ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَنْ} حرف نصب {يُؤَيِّدُنَا} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / {نا} ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر عسی محذوف {خَيْرًا} مفعول به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {مِنْهَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / {نا} ضمیر متصل

در محل نصب، اسم **إِنَّ** {إِلَى} حرف جر {رَبَّنَا} اسم مجرور یا در محل جر / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه
{رَاعِبُونَ} خبر **إِنَّ**، مرفوع یا در محل رفع

{كَذَلِكَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدم محذوف {الْعَذَابُ} مبتدا مؤخر {وَلَعَذَابُ} (و) حرف عطف / (ل)
حرف ابتدا / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْمَاخِرَهُ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَكْبَرُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع
{لَوْ} حرف شرط غیر جازم {كَانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {يَعْلَمُونَ} فعل
مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {لِلْمُتَّقِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر **إِنَّ** محذوف {عِنْدَ} ظرف یا
مفعول فیهِ، منصوب یا در محل نصب {رَبَّهُمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه
{جَنَّاتٍ} اسم **إِنَّ**، منصوب یا در محل نصب {النَّعِيمِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{أَفَنَجْعَلُ} همزه (أ) حرف استفهام / (ف) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر
(نحن) در تقدیر {الْمُسْلِمِينَ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {كَالْمُجْرِمِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{مَا} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {كَيْفَ}
حال، منصوب {تَحْكُمُونَ} فعل مضارع، مرفوع

به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{أَمْ} حرف عطف {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدم محذوف {كِتَابٌ} مبتدا مؤخر {فِيهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَدْرُسُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر إن محذوف {فِيهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَمَّا} (ل) حرف ابتدا / اسم إن، منصوب یا در محل نصب {تَحَيَّرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{أَمْ} حرف عطف {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدم محذوف {أَيَّمَانٌ} مبتدا مؤخر {عَلَيْنَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {بِالْعَهَّةِ} نعت تابع {إِلَى} حرف جر {يَوْمٌ} اسم مجرور یا در محل جر {الْقِيَامَةِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر إن محذوف {لَمَّا} (ل) حرف ابتدا / اسم إن، منصوب یا در محل نصب {تَحْكُمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{سَلِّمُهُمْ} فعل امر مبنی بر سکون / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {أَيُّهُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِذَلِكَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{زَعِيمٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{أَمْ} حرف عطف {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {شَرَّكَاءُ} مبتدا مؤخر {فَلْيَأْتُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / (ل) امر / فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِشَرِّكَائِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنْ} حرف شرط جازم {كَانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {صَادِقِينَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب

{يَوْمَ} ظرف یا مفعولٌ فیهِ، منصوب یا در محل نصب {يُكْشَفُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {عَنْ} حرف جر {سَاقٍ} اسم مجرور یا در محل جر / نائب فاعل محذوف {وَيُدْعَوْنَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {إِلَى} حرف جر {السُّجُودِ} اسم مجرور یا در محل جر {فَلَا} (ف) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {يَسْتَطِيعُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{خَاشِعَةً} حال، منصوب {أَبْصَارُهُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {تَزْهَقُهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {ذِلَّةً} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {وَقَدْ} (و) حالیه / حرف تحقیق {كَانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {يُدْعَوْنَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و)

ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {إِلَى} حرف جر {السُّجُودِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {سَالِمُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{فَذَرْنِي} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / (ن) حرف وقایه / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {وَمَنْ} (و) حرف عطف / عطف (ی) {يُكذِّبُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِهَذَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْحَدِيثِ} بدل تابع {سَنَسْتَدْرِجُهُمْ} (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {مَنْ} حرف جر {حَيْثُ} اسم مجرور یا در محل جر {لَا} حرف نفی غیر عامل {يَعْلَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَأُمْلِي} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {كَيْدِي} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب / (ی) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مَتِينٌ} خبر إنّ، مرفوع یا در محل رفع

{أَمْ} حرف عطف {تَسْتَأْذِنُهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{أَجْرًا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَهُمْ} (ف) حرف تعلیل / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {مَعْرَمٌ} اسم مجرور یا در محل جر {مُتَقَلُّونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{أَمْ} حرف عطف {عِنْدَهُمْ} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر مقدم محذوف {الْغَيْبُ} مبتدا مؤخر {فَهُمْ} (ف) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَكْتُبُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{فَأَصْبِرْ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لِحُكْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {رَبِّكَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلَا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَكُنْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / اسم کان، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {كَصَاحِبِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْحُوتِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {إِذْ} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب {نَادَى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَهُوَ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مَكْطُومٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{لَوْلَا} حرف شرط غیر جازم {أَنْ} حرف نصب {تَدَارَكُهُ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب،

مفعولٌ به {نِعْمَةٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {رَبِّهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {لِنَبِيٍّ} (ل) حرف جواب / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِالْعَرَاءِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَهُوَ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مَيِّدْمُومٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{فَأَجْتَبَاهُ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {رَبُّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَجَعَلَهُ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مِنْ} حرف جر {الصَّالِحِينَ} اسم مجرور یا در محل جر

{وَأِنْ} (و) حرف استیناف / حرف توکید {يَكَادُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الَّذِينَ} اسم کاد، مرفوع یا در محل رفع {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَيُرْزِقُونَكَ} (ل) فارقه / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / خبر کاد محذوف {بِأَبْصَارِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {لَمَّا} ظرف یا مفعولٌ فیهِ، منصوب یا در محل نصب {سَمِعُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه

(و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الذَّكَرُ} مفعولٌ به، منصوبٌ یا در محل نصب {وَيَقُولُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِنَّهُ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسمٌ إِنَّ {لَمَجْنُونٌ} (ل) حرف مزحلقة / خبرٌ إِنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{وَمَا} (و) حالیه / حرف نفی غیر عامل {هُوَ} مبتداء، مرفوع یا در محل رفع {إِلَّا} حرف استثنا {ذِكْرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {لِلْعَالَمِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Noon waalqalami wama yasturoona.۱

Ma anta biniAAmati rabbika bimajnoonin.۲

Wa-inna laka laajran ghayra mamnoonin.۳

Wa-innaka laAAala khuluqin AAatheemin.۴

Fasatubsiru wayubsiroona.۵

Bi-ayyikumu almaftoonu.۶

Inna rabbaka huwa aAAalamu biman dalla AAan sabeelihi wahuwa aAAalamu.۷
bialmuhtadeena

Fala tutiAAi almukaththibeena.۸

Waddoo law tudhinu fayudhinoona.۹

Wala tutiAA kulla hallafin maheenin.۱۰

Hammazin mashsha-in binameemin.۱۱

MannaAAin lilkhayri muAAatadin atheemin.۱۲

AAutullin baAAada thalika zaneemin.۱۳

An kana tha malin wabaneena.۱۴

Itha tutla AAalayhi ayatuna qala asateeru al-awwaleena.15

Sanasimuhu AAala alkhurtoomi.16

Inna balawnahum kama balawna as-haba aljannati ith aqsamoo layasrimunnaha.17
musbiheena

Wala yastathnoona.18

Fatafa AAalayha ta-ifun min rabbika wahum na-imoona.19

Faasbahat kaalssareemi.20

Fatanadaw musbiheena.21

Ani ighdoo AAala harthikum in kuntum sarimeena.22

Faintalaqoo wahum yatakhafatoona.23

An la yadkhulannaha alyawma AAalaykum miskeenun.24

Waghadaw AAala hardin qadireena.25

Falamma raawha qaloo inna ladalloona.26

Bal nahnu mahroomoona.27

Qala awsatuhum alam aqul lakum lawla tusabbihoona.28

Qaloo subhana rabbina inna kunna thalimeena.29

Faaqbala baAAaduhum AAala baAAadin yatalawamoona.30

Qaloo ya waylana inna kunna tagheena.31

AAasa rabbuna an yubdilana khayran minha.32

inna ila rabbina raghiboona

Kathalika alAAathabu walaAAathabu al-akhirati akbaru law kanoo yaAAalamoona. ۳۳

Inna lilmuttaqeena AAinda rabbihim jannati alInnaAAeemi. ۳۴

AfanajAAalu almuslimeena kaalmujrimeena. ۳۵

Ma lakum kayfa tahkumoona. ۳۶

Am lakum kitabun feehi tadrusoona. ۳۷

Inna lakum feehi lama takhayyaroona. ۳۸

Am lakum aymanun AAalayna balighatun ila yawmi alqiyamati inna lakum lama
tahkumoona

Salhum ayyuhum bithalika zaAAeemun. ۴۰

Am lahum shurakao falya/too bishuraka-ihim in kanoo sadiqeena. ۴۱

Yawma yukshafu AAan saqin wayudAAawna ila alssujoodi fala yastateeAAoona. ۴۲

KhashiAAatan absaruhum tarhaquhum thillatun waqad kanoo yudAAawna ila. ۴۳
alssujoodi wahum salimoona

Fatharnee waman yukaththibu bihatha alhadeethi sanastadrijuhum min haythu la. ۴۴
yaAAalamoona

Waomlee lahum inna kaydee mateenun. ۴۵

Am tas-aluhum ajran fahum min maghramin muthqaloona. ۴۶

Am AAindahumu alghaybu fahum yaktuboona. ۴۷

Faisbir lihukmi rabbika wala takun kasahibi alhooti ith nada wahuwa makthoomun. ۴۸

Lawla an tadarakahu niAAamatun min rabbihi lanubitha bialAAara-i wahuwa. ۴۹

Faijtabahu rabbuhu fajaAAalahu mina alssaliheena.۵۰

Wa-in yakadu allatheena kafaroo layuzliqoonaka bi-absarihim lamma samiAAoo.۵۱
alththikra wayaqooloona innahu lamajnoonun

Wama huwa illa thikrun lilAAalameena.۵۲

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، (۱)

[که تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی. (۲)

و بی گمان، تو را پاداشی بی منت خواهد بود. (۳)

و راستی که تو را خویی والاست (۴)

به زودی خواهی دید و خواهند دید، (۵)

[که کدام یک از شما دستخوش جنونید. (۶)

پروردگارت خود بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف شده، و [هم او به راه یافتگان داناتر است. (۷)

پس، از دروغزنان فرمان مبر. (۸)

دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند. (۹)

و از هر قسم خورنده فرومایه ای فرمان مبر: (۱۰)

[که عیبجوست و

برای خبرچینی گام برمی دارد، (۱۱)

مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه، (۱۲)

گستاخ، [و] گذشته از آن زنازاده است، (۱۳)

به صرف اینکه مالدار و پسر دار است، (۱۴)

چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: «افسانه های پیشینیان است.» (۱۵)

زودا که بر بینی اش داغ نهیم [و رسوایش کنیم]. (۱۶)

ما آنان را همان گونه که باغداران را آزمودیم، مورد آزمایش قرار دادیم، آنگاه که سوگند خوردند که صبح برخیزند و [میوه آن باغ را حتماً بچینند]. (۱۷)

و[لی «ان شاء الله» نگفتند. (۱۸)

پس در حالی که آنان غنوده بودند، بلایی از جانب پروردگارت بر آن [باغ به گردش در آمد. (۱۹)

و [باغ،] آفت زده [و زمین بایر] گردید. (۲۰)

پس [باغداران بامدادان یکدیگر را صدا زدند، (۲۱)

که: «اگر میوه می چینید، بامدادان به سوی کشت خویش روید.» (۲۲)

پس به راه افتادند و آهسته به هم می گفتند (۲۳)

«که: امروز نباید در باغ بینوایی بر شما در آید.» (۲۴)

و صبحگاهان در حالی که خود را بر منع [بینوایان توانا می دیدند، رفتند. (۲۵)

و چون [باغ را دیدند، گفتند: «قطعاً ما راه گم کرده ایم. (۲۶)

[نه بلکه ما محرومیم. (۲۷)

خردمندترینشان گفت: «آیا به شما نگفتم: چرا خدا را به پاکی نمی ستایید؟» (۲۸)

گفتند: «پروردگارا، تو را به پاکی می ستاییم، ما واقعاً ستمگر بودیم.» (۲۹)

پس بعضی شان رو به بعضی دیگر آوردند و همدیگر را به نکوهش گرفتند. (۳۰)

گفتند: «ای وای بر ما که سرکش بوده ایم (۳۱)

امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد، زیرا ما

به پروردگارمان مشتاقیم. (۳۲)

عذاب [دنیا] چنین است، و عذاب آخرت، اگر می دانستند قطعاً بزرگتر خواهد بود. (۳۳)

برای پرهیزگاران، نزد پروردگارشان باغستانهای پر ناز و نعمت است. (۳۴)

پس آیا فرمانبرداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد؟ (۳۵)

شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟ (۳۶)

یا شما را کتابی هست که در آن فرا می گیرید، (۳۷)

که هر چه را برمی گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟ (۳۸)

یا اینکه شما تا روز قیامت [از ما] سوگندهایی رسا گرفته اید که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟ (۳۹)

از آنان پیرس: کدامشان ضامن این [ادعا] یند؟ (۴۰)

یا شریکانی دارند؟ پس اگر راست می گویند شریکانشان را بیاورند. (۴۱)

روزی که کار، زار [و رهایی دشوار] شود و به سجده فرا خوانده شوند و در خود توانایی نیابند. (۴۲)

دیدگانشان به زیر افتاده، خواری آنان را فرو می گیرد، در حالی که [پیش از این به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند.

(۴۳)

پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می کند واگذار. به تدریج آنان را به گونه ای که در نیابند [گریبان خواهیم گرفت،

(۴۴)

و مهلتشان می دهیم، زیرا تدبیر من [سخت استوار است. (۴۵)

آیا از آنان مزدی درخواست می کنی، و آنان خود را زیر بار تاوان، گرانبار می یابند؟ (۴۶)

یا [علم غیب پیش آنهاست و آنها می نویسند؟ (۴۷)

پس در [امثال حکم پروردگارت شکیبایی ورز، و مانند همدم ماهی =یونس مباح، آنگاه که اندوه زده ندا درداد. (۴۸)

اگر لطفی از جانب پروردگارش تدارک [حال او نمی کرد، قطعاً نکوهش شده بر زمین خشک انداخته می شد.

پس پروردگارش وی را برگزید و از شایستگی‌اش گردانید. (۵۰)

و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند: «او واقعاً دیوانه ای است.»

(۵۱)

و حال آنکه [قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست. (۵۲)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» ن، سوگند به قلم و آنچه مینویسند،

«۲» که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی،

«۳» و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است!

«۴» و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

«۵» و بزودی تو می بینی و آنان نیز می بینند،

«۶» که کدام یک از شما مجنونند!

«۷» پروردگارت بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او گمراه شده، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد!

«۸» حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن!

«۹» آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها [هم] نرمش نشان دهند [نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق]!

«۱۰» و از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن،

«۱۱» کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند،

«۱۲» و بسیار مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است؛

«۱۳» علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است!

«۱۴» مبدا بخاطر اینکه صاحب مال و فرزندان فراوان است [از او پیروی کنی]!

«۱۵» هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: (اینها افسانه های خرافی پیشینیان است!)

«۱۶» [ولی] ما بزودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می نهیم!

«۱۷» ما آنها را آزمودیم، همان گونه که (صاحبان باغ) را آزمایش کردیم، هنگامی

که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان [دور از چشم مستمندان] بچینند.

«۱۸» و هیچ از آن استثنا نکنند؛

«۱۹» اما عذابی فراگیر [شب هنگام] بر [تمام] باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند،

«۲۰» و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد!

«۲۱» صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند،

«۲۲» که بسوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه ها را دارید!

«۲۳» آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می گفتند:

«۲۴» (مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!)

«۲۵» [آری] آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند.

«۲۶» هنگامی که [وارد باغ شدند و] آن را دیدند گفتند: (حقاً) ما گمراهیم!

«۲۷» [آری، همه چیز از دست ما رفته] بلکه ما محرومیم!

«۲۸» یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت: (آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟!)

«۲۹» گفتند: (منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم!)

«۳۰» سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت هم پرداختند،

«۳۱» [و فریادشان بلند شد] گفتند: (وای بر ما که طغیانگر بودیم!)

«۳۲» امیدواریم پروردگارمان [ما را ببخشد و] بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه مندیم!

«۳۳» این گونه است عذاب [خداوند در دنیا]، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند!

«۳۴» مسلماً برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغهای پر نعمت بهشت است!

«۳۵» آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟!)

«۳۶» شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟!)

آن درس می خوانید...

«۳۸» که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شماست؟!!

«۳۹» یا اینکه عهد و پیمان مؤکد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را حکم کنید برای شما باشد؟!!

«۴۰» از آنها پرس کدام یک از آنان چنین چیزی را تضمین می کند؟!!

«۴۱» یا اینکه معبودانی دارند که آنها را شریک خدا قرار داده اند [و برای آنان شفاعت می کنند]؟! اگر راست می گویند معبودان خود را بیاورند!

«۴۲» [به خاطر بیاورید] روزی را که ساق پاها [از وحشت] برهنه می گردد و دعوت به سجود می شوند، اما نمی توانند [سجود کنند].

«۴۳» این در حالی است که چشمهایشان [از شدت شرمساری] به زیر افتاده، و ذلت و خواری وجودشان را فرا گرفته؛ آنها پیش از این دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند [ولی امروز دیگر توانایی آن را ندارند]!

«۴۴» اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم.

«۴۵» و به آنها مهلت [بازگشت] می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!

«۴۶» یا اینکه تو از آنها مُزدی می طلبی که پرداختش برای آنها سنگین است؟!!

«۴۷» یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن را می نویسند [و به یکدیگر می دهند]؟!!

«۴۸» اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش، و مانند صاحب ماهی [= یونس] مباش [که در تقاضای مجازات قومه عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد] در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند.

«۴۹» و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده

بود، [از شکم ماهی] بیرون افکنده می شد در حالی که نکوهیده بود!

«۵۰» ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد!

«۵۱» نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند با چشم زخم خود تو را از بین ببرند، و می گویند: (او دیوانه است!)

«۵۲» در حالی که این [قرآن] جز مایه بیداری برای جهانیان نیست!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، (۱)

که به سبب نعمت و رحمت پروردگارت [که نبوت، دانش و بصیرت است] تو مجنون نیستی؛ (۲)

و بی تردید برای تو پاداشی داریم و همیشگی است؛ (۳)

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری. (۴)

پس به زودی می بینی و [منکران هم] می بینند، (۵)

که کدام یک از شما دچار جنون اند؛ (۶)

بی تردید پروردگارت بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده، و او به راه یافتگان داناتر است.... (۷)

از تکذیب کنندگان [قرآن و نبوت] فرمان مبر. (۸)

دوست دارند نرمی کنی تا نرمی کنند، (۹)

و از هر سوگند خورده زبون و فرومایه فرمان مبر، (۱۰)

آنکه بسیار عیب جوست، و برای سخن چینی در رفت و آمد است، (۱۱)

به شدت بازدارنده [مردم] از کار خیر و متجاوز و گنهکار است. (۱۲)

گذشته از این ها کینه توز و بی اصل و نسب است، (۱۳)

[سرکشی و یاغی گری اش] برای آن [است] که دارای ثروت و فرزندان فراوان است. (۱۴)

هنگامی که آیات ما را بر او می خوانند، گوید: افسانه های پیشینیان است! (۱۵)

به زودی بر بینی [پر باد و خرطوم مانند] اش داغ رسوایی و

خواری می نهیم. (۱۶)

بی تردید ما آنان را [که در مکه بودند] آزمودیم همان گونه که صاحبان آن باغ را [در منطقه یمن] آزمودیم، هنگامی که سوگند خوردند که صبحگاهان حتماً میوه های باغ را بچینند، (۱۷)

و چیزی از آن را [برای تهیدستان و نیازمندان] استثنا نکردند. (۱۸)

پس در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند، بلایی فراگیر از سوی پروردگارت آن باغ را فرا گرفت. (۱۹)

پس [آن باغ] به صورت شبی تاریک درآمد [و جز خاکستر چیزی در آن دیده نمی شد!] (۲۰)

و هنگام صبح یکدیگر را آواز دادند، (۲۱)

که اگر قصد چیدن میوه دارید بامدادان به سوی کشتزار و باغتان حرکت کنید؛ (۲۲)

پس به راه افتادند در حالی که آهسته به هم می گفتند: (۲۳)

امروز نباید نیازمندی در این باغ بر شما وارد شود (۲۴)

و بامدادان به قصد اینکه تهیدستان را محروم گذارند به سوی باغ روان شدند. (۲۵)

پس چون [به باغ رسیدند و آن را نابود] دیدند، گفتند: یقیناً ما گمراه بوده ایم [که چنان تصمیم خلاف حقی درباره مستمندان و تهیدستان گرفتیم]. (۲۶)

بلکه ما [از لطف خدا هم] محرومیم. (۲۷)

عاقل ترینشان گفت: آیا به شما نگفتم که چرا خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] یاد نمی کنید [و چرا او را از انتقام گرفتن درمانده می دانید؟!]. (۲۸)

گفتند: پروردگارا! تو را به پاکی می ستاییم، مسلماً ما ستمکار بوده ایم. (۲۹)

پس به یکدیگر رو کرده به سرزنش و ملامت هم پرداختند. (۳۰)

گفتند: وای بر ما که طغیان گر بوده ایم. (۳۱)

امید است پروردگاران بهتر از آن را به ما عوض دهد چون ما [از هر

چیزی دل بریدیم و] به پروردگارمان راغب و علاقه مندیم. (۳۲)

چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند، بزرگ تر است. (۳۳)

بی تردید برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بهشت های پر نعمت است. (۳۴)

آیا ما تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام خود] را چون مجرمان قرار می دهیم؟ (۳۵)

شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟! (۳۶)

آیا شما را کتابی [آسمانی از نزد خدا] است که در آن می خوانید (۳۷)

که در آن جهان هر چه را شما بخواهید و انتخاب کنید برای شما خواهد بود؟! (۳۸)

یا شما را بر ما تا روز قیامت پیمان و سوگند استواری است که هر چه را به سود خود حکم کنید ویژه شماست؟! (۳۹)

از آنان پیرس کدامشان ضامن آن ادعاست [که مسلمان و مجرم یکسانند؟!]. (۴۰)

یا شریکانی [در ربوبیت خدا] دارند [که از آنان نزد خدا شفاعت کنند که در اجر و ثواب با مسلمانان یکسان شوند؟!]. پس اگر

راستگویند، شریکانشان را [به میدان] آورند. (۴۱)

[یاد کن] روزی را که کار بر آنان به شدت سخت و دشوار شود، [و آن روز که جای هیچ تکلیف و عبادتی نیست به عنوان

سرزنش و ملامت] به سجده کردن دعوت شوند، ولی در خود قدرت و استطاعت [سجده کردن] نیابند! (۴۲)

دیدگانشان از شرم و حیا، فرو افتاده، خواری و ذلت آنان را فرا گیرد و اینان [در دنیا] به سجده [بر خدا] دعوت می شدند در

حالی که تندرست بودند [ولی از فرمان خدا متکبرانه روی می گرداندند]. (۴۳)

پس مرا با کسانی که این قرآن را انکار می کنند واگذار، به زودی ما آنان را به

تدریج از آن جا که نمی دانند [به سوی عذاب] می کشانیم؛ (۴۴)

و [البته] آنان را مهلت می دهیم [تا گناهشان را در حال بی خبری به نهایت برسانند]، بی تردید نقشه و تدبیر من استوار است. (۴۵)

[اینکه دعوت را نمی پذیرند] مگر از آنان در برابر ابلاغ رسالت پاداشی می طلبی که از خسارت و زیانش سنگین بارند؟ (۴۶)

یا غیب نزد آنان است و آنان از روی آن [می نویسند] و خود با تکیه بر آن به ادعاهای خود یقین می کنند و به دیگران هم خبر می دهند؟ (۴۷)

پس در برابر حکم و قضای پروردگارت [که هلا-ک کردن تدریجی این طاغیان است] شکیبیا باش و مانند صاحب ماهی [یونس] مباش [که شتاب در آمدن عذاب را برای قومش خواست و به این علت در شکم ماهی محبوس شد] و در آن حال با دلی مالا مال از اندوه، خدا را ندا داد. (۴۸)

اگر رحمت و لطفی از سوی پروردگارش او را در نیافته بود، یقیناً نکوهش شده به صحرائی بی آب و گیاه افکنده می شد. (۴۹)

پس پروردگارش او را برگزید و از شایستگان قرار داد (۵۰)

و کافران چون قرآن را شنیدند، نزدیک بود تو را با چشمانشان بلغزانند [و از پای در آورند] و می گویند: بی تردید او دیوانه است! (۵۱)

در حالی که قرآن جز مایه تذکر و پند برای جهانیان نیست. (۵۲)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

ن قسم به نون که شاید نام نور و ناصر حق یا لوح نور خداست و قسم به قلم علم فعلی ازلی و آنچه تا ابد در لوح محفوظ عالم خواهد نگاشت (۱)

که تو به لطف و رحمت پروردگارت عقل کامل

و نعمت نبوت یافتی و هرگز چنان که کافران پندارند دیوانه نیستی (۲)

و البته تو را در مقابل خدمت رسالت حق پاداشی نامحدود است (۳)

و در حقیقت تو بر نیکو خلقی عظیم و آئین و شرعی بزرگ آراسته ای (۴)

و به زودی تو و مخالفانت مشاهده میکنید؟ (۵)

که از شما کدام یک به اوهام و خیالات باطل مفتون و دیوانه اند (۶)

البته خدا داناتر است که از راه خدا گمراه کیست و بهتر میدانند که هدایت یافتگان عالم کیانند و هر کدام را به پاداش خود می رساند (۷)

پس تو و امت ای رسول هرگز از مردم کافری که آیات خدا را تکذیب می کنند پیروی مکن (۸)

کافران بسیار مایلند که تو با آنها مدافعه و مدارا کنی و متعرض بتهاشان نشوی تا آنها هم به نفاق با تو مدارا کنند (۹)

و تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان دون را که دایم به دروغ سوگند می خورند (۱۰)

و دایم عیبجوئی و سخن چینی میکنند (۱۱)

و خلق را هر چه بتوانند از خیر و سعادت و ایمان باز میدارند و به ظلم و بدکاری می کوشند (۱۲)

با این همه عیب باز متکبرند و خشن با آنکه حرامزاده و بی اصل و نسبند (۱۳)

پیرو چنین مردمی برای این که مال و فرزندان بسیار دارند نباید شد (۱۴)

در صورتی که چون آیات ما را بر او تلاوت کنند گوید این سخنان افسانه پیشینیانست (۱۵)

به زودی بر خرطوم و بینش داغ شمشیر نهیم این آیات در حق ولید مغیره عم ابوجهل که روز بدر بر

حسب وعده حق به شمشیر علی (ع) بینیش بشکافت نازل آمدولی بر هر که مانند اوست تا ابد شاملست (۱۶)

ما کافران را نیز به قحط و سختی مبتلا کنیم چنان که اهل آن بستان را که از مرد صالح باسختاوتی بود اولاد ناخلفش جز یک نفر شبی قسم خوردند که صبحگاه میوه اش را بچینند تا فقیران آگاه نشوند (۱۷)

و هیچ استثنار نکردند انشاء الله نگفتند و به خواست خدا معتقد نبودند (۱۸)

بدین سبب همان شب هنوز به خواب بودند که از جانب خدا آتش عذابی نازل شد (۱۹)

و بامدادان نخلهای آن بستان چون خاکستری سیاه گردید (۲۰)

صبحگاه یکدیگر را صدا کردند (۲۱)

که برخیزید اگر میوه بستان را خواهید چید بنخلستان رویم (۲۲)

آنها سوی بستان روان شده و آهسته سخن می گفتند (۲۳)

که امروز مواظب باشید فقیری وارد نشود (۲۴)

و صبحدم با شوق و عزم و توانائی به باغ رفتند (۲۵)

چون باغ را به آن حال دیدند از فرط غم با خود گفتند باغ ما نه اینست ما یقینراه را گم کرده ایم؟ (۲۶)

یا بلکه باغ همانست و ما به قهر خدا از میوه اش محروم شده ایم؟ (۲۷)

یک نفر بهترین اولاد و عادلترینشان به آنها گفت من به شما نگفتم چرا شکر نعمت و تسبیح و ستایش خدا را بجا نیاورید؟ و به فقیران به شکرانه نعمت احسان نکنید؟ (۲۸)

آنان همه گفتند خدای ما از ظلم منزّه است آری ما خود در حق خویش ستم کردیم که ترک احسان نمودیم (۲۹)

و رو به یکدیگر کرده به ملامت و نکوهش هم پرداختند

و با توبه و انابه گفتند ای وای بر ما که سخت سرکش و گمراه بودیم (۳۱)

اینک به درگاه خدا توبه کرده و امیدواریم که پروردگار ما به جای آن بستان بهتری از لطف به ما عطا کند که از این پس ما همیشه به خدای خود معتقد و مشتاقیم (۳۲)

اینگونه است عذاب دنیا و البته عذاب آخرت بسیار سختتر است اگر مردم بدانند (۳۳)

در آخرت برای متقیان نزد پروردگارشان باغهای بهشت پرنعمت خواهد بود (۳۴)

آیا هرگز اهل اسلام را با کافران بدکار یکسان قرار میدهیم؟ (۳۵)

چنین نیست چگونه شما این چنین حکم ظالمانه میکنید؟ (۳۶)

یا آنکه شما را کتابیست آسمانی در او این حکم میخوانید؟ (۳۷)

و در آن کتاب هر آنچه به هوای نفس بخواهید نگاشته اند؟ (۳۸)

یا شما را بر ما به عدم عقاب عهد و سوگند دائمی تا روز قیامت است که چنین حکمی به یقین بر نفع خود می کنید؟ (۳۹)

از آنان بپرس تا کدام در گرو این پیمانند (۴۰)

یا آنها گواهان بر دعوی خود دارند اگر راست میگویند آن گواهان را حاضر کنند (۴۱)

یاد کنند روز سختی را که دامن به میان زنند و با کمال جهد بر نجات خود بکوشند و سودی نبرند و به سجده خدا خوانده شوند و نتوانند (۴۲)

چشمانشان ذلیل و ترسان، ذلت و حسرت آنها را فرا گرفته و از این پیش به دنیا با تن سالم به طاعت خدا آنها را خواندند اجابت نکردند (۴۳)

ای رسول تو کیفر مکذبان و منکران قرآن را به من واگذار که ما آنها را از

آنجا که نفهمند و گمان نعمت کنند به عذاب سخت درافکنیم (۴۴)

و آنها را مهلت ده که البته کید من قوی و قهر من بسیار سخت است (۴۵)

آیا تو از کافران امت مزد رسالت خواهی که بار غرامتش بر آنها گرانست؟ (۴۶)

یا آنکه از عالم غیب آگاهند تا از آنجا چیزی بر نویسند؟ (۴۷)

باز ای رسول تو بر انکار و آزارشان برای حکم خدای خود صبر کن و مانند یونس که از خشم در عذاب امت تعجیل کرد مباش که عاقبت پشیمان شد و در ظلمت بطن حوت و زندان شکم ماهی افتاد و به حال غم و اندوه خدا را بر نجات خود خواند (۴۸)

که اگر لطف و رحمت پروردگارش در نیافتی با نکوهش به کیفر ترک اولی از بطن ماهی دریا به صحرای بی زب و گیاه در افتادی و هلاک شدی (۴۹)

باز چون به درگاه حق نالید خدایش برگزید و از صالحانش گردانید (۵۰)

ای رسول نزدیک بود که کافران به چشمان بد، چشم زخمت زنند که چون آیات قرآن بشنوند و در فصاحتش حیرت کنند از شدت حسد گویند که این شخص عجب دیوانه است (۵۱)

و حال آن که این کتاب الهی جز ذکر و پند و حکمت برای عالمیان هیچ نیست (۵۲)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

نون. به قلم و آنچه می نویسند سوگند. (۱)

که تو به خاطر (لطف و) نعمت پروردگار دیوانه نیستی. (۲)

و همانا برای تو پاداش بی پایان است. (۳)

و حقاً که تو بر اخلاق بزرگی استواری. (۴)

پس به زودی می بینی و آنها نیز می بینند، (۵)

که کدامیک

از شما (تو یا دشمنانت) گرفتار جنونید. (۶)

همانا پروردگارت، خود به آنکه از راهش منحرف شده، آگاه تر است، و همو به هدایت یافتگان داناتر است. (۷)

پس، از تکذیب کنندگان اطاعت نکن. (۸)

آنان دوست دارند که تو سازش کنی و آنان نیز با تو سازش کنند. (۹)

و از هر فرومایه که بسیار سوگند یاد می کند، پیروی نکن. (۱۰)

(آن که) عیب جوست و برای سخن چینی در جنب و جوش است. (۱۱)

برای جلوگیری از کارهای خیر اصرار می ورزد، متجاوز و گنه پیشه است. (۱۲)

خشن و بی اساس و تبار است. (۱۳)

(تمام این زشتی ها) به خاطر آن است که او دارای مال فراوان و فرزندان نیرومند است. (۱۴)

هرگاه آیات ما بر آنان تلاوت شود، گویند: افسانه های پیشینیان است. (۱۵)

به زودی بر بینی اش مهر ذلت می نهیم. (۱۶)

همانا یا مردم (مکه را) آزمودیم، همان گونه که صاحبان آن باغ (در یمن) آزمودیم، آنگاه که سوگند یاد کردند صبحگاهان

میوه های باغ را بچینند. (۱۷)

و چیزی را (برای فقرا) استثناء نکردند. (۱۸)

از طرف پروردگارت آفتی بر گرد باغ چرخید (و باغ را سوزاند). (۱۹)

پس صبح شد در حالی که (اصل باغ به کلی) برچیده شده بود. (۲۰)

(آنان بی خبر از ماجرا) بامدادان یکدیگر را ندا دادند. (۲۱)

که اگر قصد چیدن میوه دارید به سوی کشتزار حرکت کنید. (۲۲)

پس به راه افتادند، در حالی که آهسته با یکدیگر می گفتند. (۲۳)

که مبدا امروز مسکینی بر شما وارد شود. (۲۴)

در آن صبحگاهان قصد باغ کردند در حالی که خود را قادر (بر جمع محصول) می پنداشتند. (۲۵)

پس چون آن را

(سوخته) دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده ایم، (این باغ ما نیست). (۲۶)

بلکه ما از محروم شد گانیم. (۲۷)

عاقل ترین آنها گفت: آیابه شما نگفتم چرا خدا را منزّه نمی دانید (و با تصمیم بر بخل خیال کردید خدا عاجز و شما همه کاره اید). (۲۸)

گفتند: پروردگار ما منزّه است، قطعاً ما ستمکاریم. (۲۹)

پس به یکدیگر روی آورده در حالی که به ملامت هم می پرداختند. (۳۰)

گفتند: وای بر ما که سرکش بودیم. (۳۱)

امید است پروردگار ما بهتر از آن رابرای ما جایگزین کند، همانا ما به پروردگارانمان رغبت و امید داریم. (۳۲)

اینگونه است عذاب و اگر بدانند عذاب آخرت بزرگتر است. (۳۳)

همانا برای پروا پیشه گان نزد پروردگارشان باغ های پر نعمت است. (۳۴)

آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟ (۳۵)

شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟ (۳۶)

آیا برای شما مکتوبی است که در آن می خوانید، (۳۷)

هر چه را اختیار کنید برای شما خواهد بود؟ (۳۸)

یا مگر برای شما بر گردن ما پیمان هائی است که تا روز قیامت، هر چه را حکم کنید برای شما باشد؟ (۳۹)

از آنان سؤال کن که کدام یک از آنان ضامن این ادعا است؟ (۴۰)

یا برای آنان شریکانی است (که در قیامت به دادشان رسد) پس اگر راست گو هستید، شریکانشان را بیاورند. (۴۱)

روزی که کار بر آنان دشوار شود و به سجده کردن دعوت شوند ولی نتوانند. (۴۲)

دیدگانیشان (از ترس) فرو افتاده و ذلت و خواری وجودشان را فرا گرفته است. آنان (در دنیا) به سجده دعوت می شدند در حالی که سالم بودند (ولی سجده نکردند و امروز دیگر عاجزند).

پس مرا با کسی که (قرآن،) این حدیث (الهی) را تکذیب می کند واگذار، ما آنان را از راهی که نمی دانند تدریجاً (به سوی عذاب) پیش می بریم. (۴۴)

و به آنان مهلت می دهم، همانا تدبیر من محکم و استوار است. (۴۵)

آیا (در برابر انجام رسالت) مزدی درخواست می کنی که آنان از پرداخت آن سنگین بارند؟ (۴۶)

یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن ها می نویسند. (۴۷)

پس برای (تحقق) فرمان پروردگارت صبر کن و همانند (یونس) صاحب ماهی مباش آن گاه که با دلی پر اندوه ندا در داد. (۴۸)

اگر رحمت پروردگارش او را در نیافته بود قطعاً به صحرائی بی گیاه افکنده می شد در حالی که مستحق مذمت بود. (۴۹)

پس خداوند او را برگزید و از شایستگان قرارش داد. (۵۰)

و نزدیک بود کسانی که کفر ورزیدند، چون قرآن را شنیدند، تو را چشم بزنند و می گویند: او دیوانه است. (۵۱)

در حالی که آن قرآن جز مایه بیداری برای جهانیان نیست. (۵۲)

ترجمه فارسی استاد مجتبیوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، (۱)

که تو به نعمت پروردگارت - نبوت و رسالت - دیوانه نیستی. (۲)

و هرآینه تو راست مزد بی پایان. (۳)

و هرآینه تویی بر خوبی بس بزرگ. (۴)

پس زودا که بینی و آنها نیز ببینند، (۵)

که کدامین شما دیوانه و شوریده است. (۶)

همانا پروردگارت داناتر است به کسی که از راه او گم گشته و داناتر است به ره یافتگان. (۷)

پس دروغ انگاران را فرمان میر. (۸)

دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی کنند. (۹)

و هر بسیار سوگند خورنده خوار و بی ارزشی

را فرمان مبر، (۱۰)

که عیجوج، بدگو، رونده به سخن چینی، (۱۱)

بازدارنده نیکی، از حد درگذرنده، گنه پیشه، (۱۲)

[و] پس از این همه، سخت دل و درشت خو و بی تبار است، (۱۳)

از آن رو که دارای مال و پسران است، (۱۴)

چون آیات ما بر او خوانده شود گوید: افسانه های پیشینیان است. (۱۵)

بر خرطوم - بینی - او داغ خواهیم نهاد. (۱۶)

ما آنها - اهل مکه - را بیازمودیم - به آنها نعمت دادیم ولی کفر ورزیدند - چنانکه خداوندان آن بوستان را آزمودیم، آنگاه که سوگند خوردند که هرآینه بامداد پگاه - پنهان از مستمندان - میوه آن را خواهیم چید (۱۷)

و استثنا، نکردند - نگفتند اگر خدای خواهد -، (۱۸)

پس شبانگاه که خفته بودند آفتی از سوی پروردگارت برگرد آن (بوستان) بگردید. (۱۹)

پس مانند باغی شد که میوه آن چیده و بریده باشند - درختانش سوخته و سیاه شد - . (۲۰)

پس بامدادان یکدیگر را ندا دادند: (۲۱)

اگر میوه چین هستید پگاه به کشتزار خود درآیید. (۲۲)

پس به راه افتادند و با هم آهسته می گفتند: (۲۳)

امروز مبادا درویشی در آن (بوستان) بر شما درآید. (۲۴)

و پگاه برفتند بدین آهنگ که بر [چیدن و] منع درویشان توانایند. (۲۵)

پس چون آن را دیدند - خشک و سوخته - گفتند: هرآینه ما گمراهیم - این باغ ما نیست - . (۲۶)

[نه،] بلکه ما ناکام شده ایم. (۲۷)

بهترینشان - به خرد و میانه روی - گفت: آیا شما را نگفتم: چرا خدای را به پاکی یاد نمی کنید؟ (۲۸)

گفتند: پاک است پروردگار ما، همانا ما

ستم کار بوده ایم. (۲۹)

پس برخی از ایشان بر برخ دیگر سرزنش کنان روی آورده، (۳۰)

گفتند: وای بر ما، همانا ما سرکش بوده ایم. (۳۱)

امید است پروردگار ما بهتر از آن را به ما باز دهد، ما به پروردگارمان گراینده ایم. (۳۲)

چنین است عذاب [این جهانی]، و هرآینه عذاب آن جهان بزرگتر است، اگر می دانستند. (۳۳)

همانا پرهیزگاران را نزد پروردگارشان بهشت‌های پر نعمت است. (۳۴)

پس آیا مسلمانان - گردن نهادگان - را همچون بزه کاران می سازیم - یکسان و برابر -؟! (۳۵)

شما را چیست؟! چگونه داوری می کنید؟! (۳۶)

یا مگر شما را کتابی است که در آن می خوانید، (۳۷)

که شما راست در آن [جهان] هر چه گزینید؟! (۳۸)

یا مگر شما را بر ما پیمان‌هایی است رسا و پیوسته تا روز رستاخیز، که هر چه حکم کنید شما را باشد؟! (۳۹)

از آنها پرس که کدامشان ضامن این [دعوی] اند، (۴۰)

یا مگر ایشان را انبازانی است - بتها و معبودانی جز خدا که پشتیبان آنها باشند -؟! پس اگر راستگویند انبازان خویش بیارند، (۴۱)

در روزی که کار [بر کافران] سخت و دشوار شود، و آنان به سجود خوانده شوند ولی نتوانند، (۴۲)

در حالی که دیدگان‌شان از ترس فرو شده، خواری و زبونی آنها را فرو گرفته است، و همانا به سجود خوانده می شدند و حال آنکه تندرست بودند - می توانستند سجده کنند ولی اجابت نمی کردند -. (۴۳)

پس مرا با کسانی که این سخن - قرآن - را دروغ می انگارند واگذار، آنها را اندک اندک و پایه پایه از آنجا که ندانند فرو گیریم - به هلاکت و نابودی کشانیم -. (۴۴)

و آنان را مهلت دهم، که تدبیر من استوار است. (۴۵)

یا مگر از آنان مزدی می خواهی که از تاوان گرانبارند؟! (۴۶)

یا مگر نزدشان علم غیب است که [آن را] می نویسند - و به دیگران می دهند -؟! (۴۷)

پس بر حکم پروردگار خود شکیبایی کن و مانند صاحب ماهی - یونس - مباش آنگاه که با دلی پر اندوه [در شکم ماهی] ندا داد. (۴۸)

اگر نه آن بود که نعمتی - بخشایش و نیکو داشتی - از پروردگارش او را دریافت هرآینه به صحرایی بی گیاه افکنده می شد و نکوهیده می بود. (۴۹)

پس پروردگارش او را برگزید و از نیکان و شایستگانش ساخت. (۵۰)

و هرآینه نزدیک است آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند - که می خواندی - تو را با چشمهای خود بلغزانند و بیفکنند، و می گویند: همانا او دیوانه است. (۵۱)

و نیست این [قرآن] مگر یاد و پندی برای جهانیان. (۵۲)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند. (۱)

که تو، به فضل پروردگارت، دیوانه نیستی. (۲)

و تو راست پاداشی پایناپذیر. (۳)

و تو راست خلقی عظیم. (۴)

زودا که تو بینی و آنها نیز بینند. (۵)

که دیوانگی در کدام یک از شماست. (۶)

هرآینه پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از طریق او گمراه گشته، که او به ره یافتگان داناتر است. (۷)

پس، از تکذیبکنندگان، اطاعت مکن. (۸)

دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی کنند. (۹)

از هر فرومایه ای که بسیار سوگند می خورد، پیروی مکن: (۱۰)

عیبجویی که برای سخن چینی اینجا

و آنجا می رود، (۱۱)

بازدارنده از خیر، متجاوز گناهکار، (۱۲)

خشن - مردی ، ناشناخته نسب، (۱۳)

بدان جهت که صاحب مال و فرزند است، (۱۴)

چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: اساطیر پیشینیان است. (۱۵)

زودا که بر بینی اش داغ گذاریم. (۱۶)

ما آنها را آزمودیم، چنان که صاحبان آن بستانها را آزمودیم. آنگاه که قسم خوردند که فردا بامداد میوه ها را خواهند چید.
(۱۷)

و ان شاه، الله نگفتند. (۱۸)

پس شب - هنگام که به خواب بودند آفتی از آسمان آمد، (۱۹)

و بستانها سیاه شد. (۲۰)

و سحرگهان یکدیگر را ندا دادند: (۲۱)

اگر می خواهید میوه بچینید، بامدادان به کشتزار خود بروید. (۲۲)

به راه افتادند و آهسته می گفتند: (۲۳)

که امروز نباید بینوایی به بستان شما درآید. (۲۴)

صبحگاهان بدین آهنگ که می توانند بینوا را منع کنند بیرون شدند. (۲۵)

چون بستانهای خود را دیدند گفتند: راه را گم کرده ایم. (۲۶)

نه ، ما از حاصل محروم شده ایم. (۲۷)

نیکمردشان گفت: شما را نگفتم، چرا خدا را تسبیح نمی گوئید؟ (۲۸)

گفتند: منزله است پروردگار ما، ما ستمکار بودیم. (۲۹)

پس زبان به ملامت یکدیگر گشودند. (۳۰)

گفتند: وای بر ما، ما مردمی سرکش بوده ایم. (۳۱)

باشد که پروردگار ما در عوض، چیزی بهتر از آن ما را ارزانی دارد. ما به پروردگار خود روی آورده ایم. (۳۲)

اینچنین است عذاب. و اگر بدانند، عذاب آخرت بزرگتر است. (۳۳)

برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بستانهایی است پر نعمت. (۳۴)

آیا با تسلیمشدگان چون مجرمان رفتار می کنیم؟ (۳۵)

شما را چه

می شود؟ چسان داوری می کنید؟ (۳۶)

آیا شما را کتابی است که از آن می خوانید؟ (۳۷)

و هر چه اختیار کنید در آن هست؟ (۳۸)

یا با ما پیمانی که به روز قیامت کشد بسته اید، که به هر چه حکم کنید حق شما باشد؟ (۳۹)

از ایشان پرس کدام یکشان ضامن چنین پیمانی است؟ (۴۰)

یا آنها را بتانی است. اگر راست می گویند بتان خود را بیاورند. (۴۱)

روزی که آن واقعه عظیم پدیدار شود و آنها را به سجود فرا خوانند، ولی نتوانند. (۴۲)

وحشت در چشمانشان پیداست، ذلت بر آنها چیره شده است. پیش از این نیز آنها را در عین تندرستی به سجده فرا خوانده بودند. (۴۳)

پس مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار تا اندک اندک، چنان که در نیابند، فرو گیریشان. (۴۴)

و به آنها مهلت دهم. هر آینه مکر من مکرى استوار است. (۴۵)

یا از آنان مزدی طلیده ای و اکنون از ادای آن در رنجند؟ (۴۶)

یا علم غیب می دانند و آنهایند که می نویسند؟ (۴۷)

در برابر فرمان پروردگارت صابر باش و چون صاحب ماهی مباش که با دلی پر اندوه ندا در داد. (۴۸)

اگر نعمت پروردگارش نبود، در عین بد حالی به صحرایی بی آب و گیاه می افتاد. (۴۹)

پس پروردگارش او را برگزید و در زمره صالحانش آورد. (۵۰)

و کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود که تو را با چشمان خود به سر- درآورند و می گویند که او دیوانه است، (۵۱)

و حال آنکه قرآن برای جهانیان جز اندرزی نیست.

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

ن (نون)، سوگند به قلم و آنچه نویسند (۱)

تو - به لطف پروردگارت - دیوانه نیستی (۲)

و تو را پاداشی ناکاسته [بی منت] است (۳)

و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه ای هستی (۴)

زودا که بنگری و بنگرند (۵)

که کدامیک از شما دیوانه اید (۶)

بی گمان پروردگارت به کسی که از راه او گم گشته و به ره یافتگان آگاه تر است (۷)

پس از منکران اطاعت مکن (۸)

خوش دارند که با آنان سازگاری کنی تا با تو سازگاری کنند (۹)

و از هیچ بیهوده - سوگند خوار پستی اطاعت مکن (۱۰)

عیبجوی روانه در پی سخنچینی (۱۱)

باز دارنده، از نیکی، تجاوزگر گناهکار (۱۲)

درشتخوی، و بعد از این همه، ناپاکزاد (۱۳)

به خاطر آنکه مالدار است و صاحب پسران (۱۴)

چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه های پیشینیان است (۱۵)

زودا که بر بینی او نشانه ای بگذاریم (۱۶)

ما آنان را آزموده ایم، همچنانکه باغداران را هم آزموده ایم، آنگاه که سوگند خوردند که صبحگاهان میوه های آن را

بازچینند (۱۷)

و ان شاء الله نگفتند (۱۸)

سپس بلایی شبانه از جانب پروردگارت، در حالی که ایشان خفته بودند، بر آن زد (۱۹)

و مانند خاکستر سیاه شد (۲۰)

[آنان بی خبر] صبحگاهان همدیگر را فراخواندند (۲۱)

که اگر میوه چین هستید، پگاه به سراغ کشتزارتان بروید (۲۲)

سپس رهسپار شدند، در حالی که آهسته با همدیگر سخن می گفتند: (۲۳)

که مبادا بی نوایی به آنجا بر شما وارد شود (۲۴)

و بر منع و مضایقه توانا شدند (۲۵)

و چون آن [باغ سیاه سوخته] را دیدند [جا خوردند]

و [گفتند ما گم گشته ایم (۲۶)

نه، مثل اینکه، بی بهره ایم (۲۷)

بهترینشان گفت مگر به شما نگفته بودم که چرا تسبیح [و ان شاء الله] نمی گویند؟ (۲۸)

گفتند پاک است پروردگارمان، ما خود ستمکار بودیم (۲۹)

سپس به سرزنش به همدیگر روی آوردند (۳۰)

گفتند وای بر ما، ما سرکش بوده ایم (۳۱)

چه بسا پروردگارمان بهتر از آن را برایمان جانشین گرداند، ما به سوی پروردگارمان می گراییم (۳۲)

این چنین است عذاب، و اگر می دانستند عذاب اخروی سهمگینتر است (۳۳)

برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشت‌های پرنواز و نعمت است (۳۴)

آیا مسلمانان را همانند گناهکاران می شماریم؟ (۳۵)

شما را چه می شود چگونه داوری می کنید؟ (۳۶)

یا مگر کتابی دارید که در آنها مطالعه می کنید (۳۷)

که در آن برای شما هرچه آرزو کنید هست؟ (۳۸)

یا شما را پیمان‌هایی است با ما که حکم آن تا قیامت باقی باشد که هر چه حکم کنید برای شما باشد؟ (۳۹)

از ایشان پرس که کدامیک از آنان ضامن این امر است؟ (۴۰)

یا شرکایی دارند، پس اگر راست می گویند شریکانشان را به میان آورند (۴۱)

روزی که هنگامه بالا گیرد، و آنان را به سجده دعوت کنند ولی نتوانند (۴۲)

دیدگانشان [از ترس] فرو افتاده باشد، غبار خفت و خواری بر رخسارشان نشسته، و چنین بود که به سجده دعوت می شدند و

تندرست بودند (۴۳)

پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می کند، و ابگذار، زودا که آهسته آهسته به نحوی که در نیابند، فرو خواهیمشان

گرفت (۴۴)

و مهلتشان می دهم، زیرا تدبیر من سخت استوار است (۴۵)

یا مگر از آنان مزدی درخواست می کنی،

و آنان خود را زیر بار تاوان، گرانبار می یابند؟ (۴۶)

یا مگر علم و اسرار غیب با ایشان است و از روی آن می نویسند؟ (۴۷)

پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن و همانند صاحب ماهی [یونس] مباش که [در تاریکی] ندا در داد و خشم فرو خورده بود (۴۸)

اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی کرد، به کرانه [ی بی آب و علف] افکنده شده بود و قابل ملامت بود (۴۹)

سپس پروردگارش او را برگزید و از شایستگانش قرار داد (۵۰)

و بسیار نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند، تو را با دیدگانشان آسیب برسانند و گفتند او دیوانه است (۵۱)

و حال آنکه آن جز پندی برای جهانیان نیست (۵۲)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

ن سو گند به قلم و آنچه نویسند (۱)

نیستی تو به نعمت پروردگارت دیوانه (۲)

و همانا تو را است مزدی بی منت (یا بی پایان) (۳)

و همانا توئی بر خوئی بزرگ (۴)

پس زود است بنگری و بنگرند (۵)

کدامیک از شمائید فریب خورده (کم خرد) (۶)

هر آینه پروردگارت داناتر است بدانکه گمراه است از راه او و او است داناتر به راه یافتگان (۷)

پس فرمانبری مکن تکذیب کنندگان را (۸)

دوست داشتند کنار آبی (چاپلوسی کنی) تا کنار آیند (۹)

و فرمان نبر هر فراوان سوگندخورنده زبونی را (۱۰)

نکوهش گری پوینده به سخن چینی (۱۱)

بسیار بازدارنده از نیکی تجاوزکننده گنهکاری (۱۲)

درشتخوئی پس از آن بی تباری (۱۳)

که هست دارای خواسته و فرزندان (۱۴)

هر گاه خوانده شود بر او آیت‌های ما گوید افسانه های پیشینیان است (۱۵)

زود است مَهر نهیمش به پیشانی

(داغ بر بینی) (۱۶)

همانا آزمودیم ایشان را چنانکه آزمودیم یاران بهشت را گاهی که سوگند یاد کردند که برنش البته بامداد کنان (۱۷)

و استثناء نکنند (۱۸)

پس گردش کرد بر ایشان گردکننده ای از پروردگار تو و بودند خسیدگان (۱۹)

پس بامداد کرد مانند شب تاریک (بریده) (۲۰)

پس بانگ دادند همدیگر را بامدادکنان (۲۱)

که بامداد کنید (بروید) بر کشت خود اگر هستید برندگان (۲۲)

پس روی آوردند و بودند رازگویان (۲۳)

که نبادا درآیدش امروز بر شما بینوائی (۲۴)

و بامداد کردند بر بازداشتن بینوایان نیرومندان (۲۵)

تا هنگامی که دیدندش گفتند همانا مائیم گمراهان (۲۶)

بلکه مائیم بی بهره گان (۲۷)

گفت میانی ایشان آیا نگفتم به شما چرا تسبیح نکنید (۲۸)

گفتند منزّه است پروردگار ما همانا بودیم ما ستمگران (۲۹)

پس روی آوردند برخیشان به برخی نکوهش کنان (۳۰)

گفتند وای بر ما همانا بودیم ما سرکشان (۳۱)

امید است پروردگار ما تبدیل کند ما را به از این که مائیم بسوی پروردگار خویش گرایندگان (۳۲)

چنین است عذاب همانا عذاب آخرت است بزرگتر اگر باشند بدانند (۳۳)

همانا پرهیزکاران را است نزد پروردگار ایشان بهشتهای نعمتها (۳۴)

آیا گردانیم مسلمانان را چون گنهکاران (۳۵)

چه شود شما را چگونه حکم کنید (۳۶)

یا شما را است کتابی که در آن درس خوانید (۳۷)

همانا شما را است در آن آنچه برگزینید (۳۸)

یا شما را است بر ما سوگندهائی رسنده به روز قیامت که شما را است آنچه فرمان دهید (۳۹)

پیریشان کدامین از ایشان است بدان گروندگان (یا پندارنده) (۴۰)

یا ایشان را است شریکانی پس بیارند شریکان خویش را اگر

روزی که گشوده شود از ساق (پرده از روی کار برداشته شود) و دعوت شوند به سجده کردن پس نتوانند (۴۲)

سرافکننده باشد دیدگانشان چیره گردد بر ایشان خواری و همانا بودند دعوت می شدند به سجده کردن حالیکه بودند تندرستان (۴۳)

پس بهل مرا با آنکه تکذیب کند بدین داستان زود است به آهستگیان گیرم از آنجا که ندانند (۴۴)

و نیرنگ کنم برای ایشان که نیرنگ من است استوار (۴۵)

یا پرسیشان پاداشی که ایشانند از هزینه سنگین باران (۴۶)

یا نزد ایشان است ناپیدا پس ایشان می نویسند (۴۷)

پس شکبیا شو برای فرمان پروردگار خویش و نباش مانند خداوند ماهی که بانگ برآورد و او بود از خشم گلوگیر (۴۸)

اگر نه دریافته بودش نعمتی از پروردگارش هرآینه افکنده می شد به دشت و می بود او نکوهیده (۴۹)

پس برگزیدش پروردگارش و گردانیدش از شایستگان (۵۰)

و همانا نزدیک است آنان که کفر ورزیدند بلغزانند با دیدگان خویش هنگامی که شنیدند ذکر را و گویند او است دیوانه (۵۱)

و نیست او جز ذکری از برای جهانیان (۵۲)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

۱ Nun. By the Pen and what they write

۲ ,you are not, by your Lord's blessing, crazy

۳ ,and yours indeed will be an everlasting reward

۴ .and indeed you possess a great character

۵ ,You will see and they will see

.which one of you is crazy ۶

Indeed your Lord knows best those who stray from His way, and He knows best ۷
.those who are guided

,So do not obey the deniers ۸

[who are eager that you should be pliable, so that they may be pliable [towards you ۹

,And do not obey any vile swearer ۱۰

,scandal-monger, talebearer ۱۱

,hinderer of all good, sinful transgressor ۱۲

,callous and, on top of that, baseborn ۱۳

.only] because he has wealth and children]— ۱۴

’!When Our signs are recited to him, he says, ‘Myths of the ancients ۱۵

.Soon We shall brand him on the snout ۱۶

Indeed we have tested them just as We tested the People of the Garden when they ۱۷

,vowed they would gather its fruit at dawn

.and they did not make any exception ۱۸

.Then a visitation from your Lord visited it while they were asleep ۱۹

.So by the dawn it was like a harvested field ۲۰

,At dawn they called out to one another ۲۱

’.[Get off early to your field if you have to gather [the fruits‘ ۲۲

:So off they went, murmuring to one another ۲۳

’.Today no needy man shall come to you in it‘ ۲۴

.They set out early morning, [considering themselves] able to grudge ۲۵

’!But when they saw it, they said, ‘We have indeed lost our way ۲۶

’!No, we are deprived‘ ۲۷

The most moderate among them said, ‘Did I not tell you, “Why do you not glorify ۲۸
’”?[Allah

’!They said, ‘Immaculate is our Lord! We have indeed been wrongdoers ۲۹

.Then they turned to one another, blaming each other ۳۰

They said, ‘Woe to us! Indeed we have been ۳۱

.rebellious

Maybe our Lord will give us a better one in its place. Indeed we turn earnestly to ۳۲
our Lord

Such was the punishment; and the punishment of the Hereafter is surely greater, ۳۳
.had they known

.Indeed for the Godway there will be gardens of bliss near their Lord ۳۴

?Shall We, then, treat those who submit [to Us] as [We treat] the guilty ۳۵

!What is the matter with you? How do you judge ۳۶

Do you possess a scripture in which you read ۳۷

?that you shall indeed have in it whatever you would like ۳۸

Do you have a pledge binding on Us until the Day of Resurrection, that you shall ۳۹
indeed have whatever you decide

!Ask them, which of them will aver [any of] that ۴۰

Do they have any partners [they ascribe to Allah]? Then let them produce their ۴۱
.partners, if they are truthful

The day when the catastrophe occurs, and they are summoned to prostrate them- ۴۲
[selves, they will not be able [to do it

With a humbled look [in their eyes], they will be overcast by abasement. Certainly ۴۳
.they were summoned to prostrate themselves while they were yet sound

So leave Me with those who deny this discourse. We will draw them imperceptibly ۴۴
[into ruin], whence they do not know

.I will grant them respite, for My devising is indeed sure ۴۵

?Do you ask them for a reward, so that they are weighed down with debt ۴۶

Do they possess ११

[?access to] the Unseen so that they write it down]

So submit patiently to the judgement of your Lord, and do not be like the Man of the ۴۸
.Fish who called out as he choked with grief

Had it not been for a blessing that came to his rescue from his Lord, he would surely ۴۹
.have been cast on a bare shore while he were blameworthy

.So his Lord chose him and made him one of the righteous ۵۰

Indeed the faithless almost devour you with their eyes when they hear the Re- ۵۱
'minder, and they say, 'He is indeed crazy

.Yet it is just a reminder for all the nations ۵۲

ترجمہ انگلیسی شاکر

(Noon. I swear by the pen and what the angels write, (۱

(By the grace of your Lord you are not mad. (۲

(And most surely you shall have a reward never to be cut off. (۳

(And most surely you conform (yourself) to sublime morality. (۴

(So you shall see, and they (too) shall see, (۵

(Which of you is afflicted with madness. (۶

Surely your Lord best knows him who errs from His way, and He best knows the
(followers of the right course. (۷

(So do not yield to the rejecters. (۸

(They wish that you should be pliant so they (too) would be pliant. (۹

(And yield not to any mean swearer (۱۰

(Defamer, going about with slander (۱۱

(Forbidding of good, outstepping the limits, sinful, (۱۲

(Ignoble, besides all that, base-born; (۱۳

Because he possesses wealth

(and sons. (۱۴

(When Our communications are recited to him, he says: Stories of those of yore. (۱۵

(We will brand him on the nose. (۱۶

Surely We will try them as We tried the owners of the garden, when they swore that

(they would certainly cut off the produce in the morning, (۱۷

(And were not willing to set aside a portion (for the poor). (۱۸

(Then there encompassed it a visitation from your Lord while they were sleeping. (۱۹

(So it became as black, barren land. (۲۰

(And they called out to each other in the morning, (۲۱

(Saying: Go early to your tilth if you would cut (the produce). (۲۲

(So they went, while they consulted together secretly, (۲۳

(Saying: No poor man shall enter it today upon you. (۲۴

(And in the morning they went, having the power to prevent. (۲۵

(But when they saw it, they said: Most surely we have gone astray (۲۶

(Nay! we are made to suffer privation. (۲۷

(The best of them said: Did I not say to you, Why do you not glorify (Allah)? (۲۸

(They said: Glory be to our Lord, surely we were unjust. (۲۹

(Then some of them advanced against others, blaming each other. (۳۰

(Said they: O woe to us! surely we were inordinate: (۳۱

Maybe, our Lord will give us instead one better than it; surely to our Lord do we make

(our humble petition. (۳۲

Such is the chastisement, and certainly the chastisement of the hereafter is greater,
did

(they but know! (۳۳

(Surely those who guard (against evil) shall have with their Lord gardens of bliss. (۳۴

(What! shall We then make (that is, treat) those who submit as the guilty? (۳۵

(What has happened to you? How do you judge? (۳۶

(Or have you a book wherein you read, (۳۷

(That you have surely therein what you choose? (۳۸

Or have you received from Us an agreement confirmed by an oath extending to the
(day of resurrection that you shall surely have what you demand? (۳۹

(Ask them which of them will vouch for that, (۴۰

(Or have they associates if they are truthful. (۴۱

On the day when there shall be a severe affliction, and they shall be called upon to
(make obeisance, but they shall not be able, (۴۲

Their looks cast down, abasement shall overtake them; and they were called upon to
(make obeisance indeed while yet they were safe. (۴۳

So leave Me and him who rejects this announcement; We will overtake them by
(degrees, from whence they perceive not: (۴۴

(And I do bear with them, surely My plan is firm. (۴۵

(Or do you ask from them a reward, so that they are burdened with debt? (۴۶

(Or have they (the knowledge of) the unseen, so that they write (it) down? (۴۷

So wait patiently for the judgment of your Lord, and be not like the companion of the
(fish, when he cried while he was in distress. (۴۸

Were it not that favor from his

Lord had overtaken him, he would certainly have been cast down upon the naked
(Found while he was blamed. (۴۹

(Then his Lord chose him, and He made him of the good. (۵۰

And those who disbelieve would almost smite you with their eyes when they hear the
(reminder, and they say: Most surely he is mad. (۵۱

(And it is naught but a reminder to the nations. (۵۲

ترجمہ انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

,N. By the pen and whatever they record (۱)

!you, by your Lord's favor, are no madman (۲)

.You will receive payment which will never be withheld (۳)

,You have been [formed] with tremendous character (۴)

,so you will observe even as they observe (۵)

.which of you is being tested (۶)

Your Lord is quite Aware as to who has strayed from His path, just as He is quite (۷)

.Aware as to who are guided

;Do not obey rejectors (۸)

.they would love to have you shift about so they too may shift around (۹)

,Do not obey every contemptible oathmonger (۱۰)

,any faultfinder who goes around spreading gossip (۱۱)

,hindering good, defiant, vicious (۱۲)

brawling, and a bastard besides that (۱۳)

.even though he possesses both money and children (۱۴)

"!Whenever Our verses are recited to him, he says. "Legends by primitive people (۱۵)

!We shall brand him on the snout (۱۶)

We shall test them just as We tested the owners of the orchard when they swore (۱۷)
they would pick its fruit

next morning I

;and did not make any reservation about having a second chance (18)

so a calamity from your Lord came round to them while they were sleeping (19)

! and one morning it lay as if it had been already harvested (20)

:Thus they called out to one another next morning (21)

"!Get out early to your crop if you [want to] harvest it" (22)

:They hurried off muttering to one another (23)

" !Don't admit any needy person in on you today" (24)

!So they went off early, grumbling yet ready for work (25)

!and when they saw it, they said: "We must be lost (26)

".In fact, we feel destitute (27)

Someone more considerate among them said "Did I not tell you: 'Why do you not (28)

""?[glorify [God

".They said: "Glory be to our Lord; we have been doing (something) wrong (29)

;Still some of them pounced on others, blaming one another (30)

.they said: "It's too bad for us; we have been so arrogant (31)

Perhaps our Lord will exchange it for something even better than what we already (32)

"!have. We will plead with our Lord

Such is torment, although torment in the Hereafter will be even greater if they (33)

.only realized it

.The heedful will have gardens of bliss alongside their Lord (34)

?Are We to treat Muslims as if they were criminals (۳۵)

?What is wrong with you? How do you decide matters (۳۶)

?Or do you have some book to study from (۳۷)

(۳۸)

?Do you have whatever you select from it

Or do you have some pledge binding on Us until Resurrection Day that you shall (٣٩)
"?have whatever you decide upon

.Ask them which of them will lay claim to that (٤٠)

Or do they have associates [along with God]? Well, let them bring on their (٤١)
.associates if they are so truthful

Some day when their shinbone will be laid bare and they will be called upon to bow (٤٢)
;down on their knees, and they will not manage to

with their eyes cast down, disgrace will overwhelm them. They had been called (٤٣)
.upon to bow down on their knees while they still felt safe

Leave Me Alone as well as anyone who rejects this account: We will lead them on (٤٤)
.gradually by means they do not recognize

.I shall even put up with them for a while; for My plan is certain (٤٥)

?Or are you asking them for some fee while they are weighted down with debt (٤٦)

?Or do they hold the Unseen which they are writing down (٤٧)

Be patient with your Lord's decision and not like the Whale's Companion when he (٤٨)
.called out as he felt stifled

If favor from his Lord had not reached him, he would have been flung upon the (٤٩)
.empty beach while he was still to blame

.His Lord picked him out and placed him with honorable people (٥٠)

The ones who disbelieve almost trip you up by glaring at you whenever (٥١)

"they hear the Reminder, and they say: "He's deranged
.Yet it is merely a Reminder to [everybody in] the Universe (۵۲)

ترجمہ انگلیسی آری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(NunBy the Pen, and what they inscribe, (۱

(thou art not, by the blessing of thy Lord, a man possessed. (۲

(Surely thou shalt have a wage unfailing; (۳

(surely thou art upon a mighty morality. (۴

(So thou shalt see, and they will see, (۵

(which of you is the demented. (۶

Surely thy Lord knows very well those who have gone astray from His way, andHe

(knows very well those who are guided. (۷

(So obey thou not those who cry lies. (۸

(They wish that thou shouldst compromise, then they would compromise. (۹

(And obey thou not every mean swearer, (۱۰

(backbiter, going about with slander, (۱۱

(hinderer of good, guilty aggressor, (۱۲

(coarse-grained, moreover ignoble, (۱۳

(because he has wealth and sons. (۱۴

(When Our signs are recited to him, he says, ` Fairy-tales of theancients!' (۱۵

(We shall brand him upon the muzzle! (16

Now We have tried them, even as We tried the owners of the garden when
(they swore they would pluck in the morning (17

(and they added not the saving words. (18

(Then a visitation from thy Lord visited it, while they were sleeping, (19

(and in the morning it was as if it were a garden plucked. (20

(In the morning they called to one another, (21

'!Come forth betimes upon your tillage, if you would pluck`

(So they departed, whispering together, (۲۳

(No needy man shall enter it today against your will.' (۲۴`

(And they went forth early, determined upon their purpose. (۲۵

(But when they saw it, they said, ` Surely we are gone astray; (۲۶

(nay, rather we have been robbed!' (۲۷

Said the most moderate of them, ` Did I not say to you, "Why do you not give glory?" ' (۲۸

((۲۸

(They said, ` Glory be to God, our Lord; truly, we were evildoers.' (۲۹

(And they advanced one upon another, blaming each other. (۳۰

(They said, ` Woe, alas for us! Truly, we were insolent. (۳۱

It may be that our Lord will give us in exchange a better than it; to our Lord we humbly

(turn.' (۳۲

Such is the chastisement; and the chastisement of the world to come is assuredly

(greater, did they but know. (۳۳

(Surely for the godfearing shall be Gardens of Bliss with their Lord. (۳۴

(What, shall we make those who have surrendered like to the sinners? (۳۵

(What ails you then, how you judge? (۳۶

(Or have you a Book wherein you study? (۳۷

(Surely therein you shall have whatever you choose! (۳۸

Or have you oaths from Us, reaching to the Day of Resurrection? Surely you shall have

(whatever you judge! (39

(Ask them, which of them will guarantee that! (40

Or do they have associates? Then let them bring their associates, if they speak truly.

((41

Upon the day when the leg shall be bared, and they shall be summoned to
(bow themselves, but they cannot; (42

humbled shall be their eyes, and abasement shall overspread them, for they had been
(summoned to bow themselves while they were whole. (۴۳

So leave Me with him who cries lies to this discourse! We will draw them on little by
(little whence they know not; (۴۴

(and I shall respite them—assuredly My guile is sure. (۴۵

(Or askest thou them for a wage, and so they are weighed down with debt? (۴۶

(Or is the Unseen in their keeping, and so they are writing it down? (۴۷

So be thou patient under the judgment of thy Lord, and be not as the Man of the Fish,
(when he called, choking inwardly. (۴۸

Had there not overtaken him a blessing from his Lord he would have been cast upon
(the wilderness, being condemned. (۴۹

(But his Lord had chosen him, and He placed him among the righteous. (۵۰

The unbelievers wellnigh strike thee down with their glances, when they hear the
(Reminder, and they say, `Surely he is a man possessed!' (۵۱

(And it is nothing but a Reminder unto all beings. (۵۲

ترجمہ انگلیسی بیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(Nun. By the pen and that which they write (therewith), (۱

(Thou art not, for thy Lord's favor unto thee, a madman. (۲

(And lo! thine verily will be a reward unfailing. (۳

(And lo! thou art of a tremendous nature. (۴

(And thou wilt see and they will see (۵

(Which of you is the demented. (9

Lo! thy Lord is best aware of him who strayeth from

(his way, and He is best aware of those who walk aright. (۷

(Therefor obey not thou the rejecters (۸

(Who would have had thee compromise, that they may compromise. (۹

(Neither obey thou each feeble oath monger, (۱۰

(Detractor, spreader abroad of slanders? (۱۱

(Hinderer of the good, transgressor, malefactor (۱۲

(Greedy therewithal, intrusive. (۱۳

(It is because he is possessed of wealth and children (۱۴

That, when Our revelations are recited unto him, he saith: Mere fables of the men of

(old. (۱۵

(We shall brand him on the nose. (۱۶

Lo! we have tried them as We tried the owners of the garden when they vowed they

(would pluck its fruit next morning. (۱۷

(And made no exception (for the will of Allah); (۱۸

(Then a visitation came upon it while they slept (۱۹

(And in the morning it was as if plucked. (۲۰

(And they cried out one unto another in the morning, (۲۱

(Saying: Run unto your field if ye would pluck (the fruit). (۲۲

(So they went off, saying one unto another in low tones: (۲۳

(No needy man shall enter it today against you. (۲۴

(They went betimes, strong in (this) purpose. (۲۵

﴿But when they saw it, they said: Lo! we are in error!﴾ (٢٦)

﴿Nay, but we are desolate!﴾ (٢٧)

﴿The best among them said: Said I not unto you: Why glorify ye not (Allah)?﴾ (٢٨)

﴿They said: Glorified be our Lord! Lo! we have been wrong doers.﴾ (٢٩)

Then some of them drew near unto

(others, self reproaching. (۳۰

(They said: Alas for us! In truth we were outrageous. (۳۱

It may be that our Lord will give us better than this in place thereof. Lo! we beseech

(our Lord. (۳۲

Such was the punishment. And verily the punishment of the Hereafter is greater if

(they did but know. (۳۳

(Lo! for those who keep from evil are gardens of bliss with their Lord. (۳۴

(Shall We then treat those who have surrendered as We treat the guilty? (۳۵

(What aileth you? How foolishly ye judge! (۳۶

(Or have ye a Scripture wherein ye learn (۳۷

(That ye shall indeed have all that ye choose? (۳۸

Or have ye a covenant on oath from Us that reacheth to the Day of Judgment, that

(yours shall be all that ye ordain? (۳۹

(Ask them (O Muhammad) which of them will vouch for that! (۴۰

(Or have they other gods? Then let them bring their other gods if they are truthful (۴۱

On the day when it befalleth in earnest, and they are ordered to prostrate themselves

(but are not able, (۴۲

With eyes downcast, abasement stupefying them. And they had been summoned to

(prostrate themselves while they were yet unhurt. (۴۳

Leave Me (to deal) with those who give the lie to this pronouncement. We shall lead

(them on by steps from whence they know not. (۴۴

(Yet I bear with them, for lo! My scheme is firm. (۴۵

Or dost thou (Muhammad) ask a fee from them so that they

(are heavily taxed? (۴۶

(Or is the Unseen theirs that they can write (thereof)? (۴۷

But wait thou for thy Lord's decree, and be not like him of the fish, who cried out in
(despair. (۴۸

Had it not been that favor from his Lord had reached him he surely had been cast into
(the wilderness while he was reprobate. (۴۹

(But his Lord chose him and placed him among the righteous. (۵۰

And lo! those who disbelieve would fain disconcert thee with their eyes when they
(bear the Reminder, and they say: Lo! he is indeed mad; (۵۱

(When it is naught else than a Reminder to creation. (۵۲

ترجمہ انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

(Nun. By the Pen and by the (Record) which (men) write. (۱

(Thou art not by the grace of thy Lord mad or possessed. (۲

(Nay verily for thee is a Reward unailing: (۳

(And thou (standest) on an exalted standard of character. (۴

(Soon wilt thou see and they will see (۵

(Which of you is afflicted with madness. (۶

Verily it is thy Lord that knoweth best which (among men) hath strayed from His Path:
(and He knoweth best those who receive (True) Guidance. (۷

(So hearken not to those who deny (the Truth). (۸

(Their desire is that thou shouldst be pliant; so would thy be pliant. (۹

(Need not the type of despicable man ready with oaths. (1)

(A slanderer going about with calumnies. (1)

Habitually) hindering (all) good transgressing beyond bounds)

(deep in sin. (12

(Violent (and cruel) with all that base-born (13

(Because he possesses wealth and (numerous) sons. (14

(When to him are rehearsed Our Signs "Tales of the Ancients" he cries. (15

(Soon shall We brand (the beast) on the snout! (16

Verily We have tried them as We tried the people of the Garden when they resolved
(to gather the fruits of the (garden) in the morning. (17

(But made no reservation ("If it be Allahs Will"). (18

So there came on the (garden) a visitation from thy from thy Lord (which swept away)
(all around while they were asleep. (19

So the (garden) became by the morning like a dark and desolate spot (whose fruit had
(been gathered). (20

(As the morning broke they called out one to another (21

(Go ye to your tith (betimes) in morning if ye would gather the fruits." (22"

(So they departed conversing in secret low tones (saying) (23

(Let not a single indigent person break in upon you into the (garden) this day." (24"

(And they opened the morning strong in an (unjust) resolve. (25

(But when they saw the (garden) they said: "We have surely lost our way: (26

(Indeed we are shut out (of the fruits of our labor)!" (27"

Said one of them more just (than the rest): "Did I not say to you `Why not glorify
((Allah)?" (28

(They said: "Glory to our Lord! Verily we have been doing wrong!" (۲۹

.Then they turned one against another in reproach

(They said: "Alas for us! We have indeed transgressed! (۳۱)

It may be that our Lord will give us in exchange a better (garden) than this: for we do"

(turn to Him (in repentance))!" (۳۲

Such is the Punishment (in this life); but greater is the Punishment in the Hereafter if

(only they knew! (۳۳

(Verily for the righteous are Gardens of Delight in the Presence of their Lord. (۳۴

(Shall We then treat the People of Faith like the People of Sin? (۳۵

(What is the matter with you? How judge ye? (۳۶

(Or have ye a Book through which ye learn (۳۷

(That ye shall have through it whatever ye choose? (۳۸

Or have ye Covenants with Us on oath reaching to the Day of Judgment (providing)

(that ye shall have whatever ye shall demand? (۳۹

(Ask thou of them which of them will stand surety of that! (۴۰

Or have they some "Partners" (in Allah)? Then let them produce their "partners" if

(they are truthful! (۴۱

The Day that the shin shall be laid bare and they shall be summoned to bow in

(adoration but they shall not be able (۴۲

Their eyes will be cast down ignominy will cover them; seeing that they had been summoned aforetime to bow in adoration while they were whole (and had refused).

((۴۳

Then leave Me alone with such as reject this message: by degrees shall We punish

(them from directions they perceive not. (۴۴

A (long) respite will I grant them: truly powerful

(is My plan. (۴۵

Or is it that thou dost ask them for a reward so that they are burdened with a load of
(debt? (۴۶

(Or that they Unseen is in their hands so that they can write it down? (۴۷

So wait with patience for the command of thy Lord and be not like the Companion of
(the Fish when he cried out in agony. (۴۸

Had not Grace from His Lord reached him he would indeed have been cast off on the
(naked shore in disgrace. (۴۹

(Thus did his Lord choose him and make him of the company of the Righteous. (۵۰

And the Unbelievers would almost trip thee up with their eyes when they hear the
(message; and they say: "Surely he is possessed!" (۵۱

(But it is nothing less than a Message to all the worlds. (۵۲

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

!Noun. Par la plume et ce qu'ils écrivent .۱

.Tu (Muhammad) n'est pas, par la grâce de ton Seigneur, un possédé .۲

.Et il y aura pour toi certes, une récompense jamais interrompue .۳

.Et tu es certes, d'une moralité imminente .۴

.Tu verras et ils verront .۵

.qui d'entre vous a perdu la raison .۶

C'est ton Seigneur qui connaît mieux ceux qui s'égarent de Son chemin, et il connaît .۷
.mieux ceux qui suivent la bonne voie

,N'obéis pas à ceux qui crient en mensonge .^

.Ils aimeraient bien que tu transiges avec eux afin qu'ils transigent avec toi .^

.^

,Et n'obéis à aucun grand jureur, méprisable

,grand diffamateur, grand colporteur de médisance . ۱۱

,grand empêcheur du bien, transgresseur, grand pécheur . ۱۲

.au coeur dur, et en plus de cela bâtard . ۱۳

.Même s'il est doté de richesses et (de nombreux) enfants . ۱۴

.Quand Nos versets lui sont récités, il dit: «Des contes d'anciens . ۱۵

. [Nous le marquerons sur le museau [nez . ۱۶

Nous les avons éprouvés comme Nous avons éprouvés les propriétaires du verger . ۱۷

,qui avaient juré d'en faire la récolte au matin

..«sans dire: «Si Allah le veut . ۱۸

,Une calamité de la part de ton Seigneur tomba dessus pendant qu'ils dormaient . ۱۹

.et le matin, ce fut comme si tout avait été rasé . ۲۰

:Le [lendemain] matin, ils s'appelèrent les uns les autres . ۲۱

.«Partez tt à votre champ si vous voulez le récolter» . ۲۲

:Ils allèrent donc, tout en parlent entre eux à voix basse . ۲۳

.«Ne laissez aucun pauvre y entrer aujourd'hui» . ۲۴

Ils partirent de bonne heure décidés à user d'avarice [envers les pauvres], . ۲۵

.convaincus que cela était en leur pouvoir

Puis, quand ils le virent [le jardin], ils dirent: «vraiment, nous avons perdus notre . ۲۶

,chemin

.«Ou plutt nous somme frustrés . ۲۷

Le plus juste d'entre eux dit: «Ne vous avais-je pas dit: Si seulement vous avez rendu gloire à Allah

«Ils dirent: «Gloire à notre Seigneur! Oui, nous avons été injustes

.Puis ils s'adressèrent les uns aux autres, se faisant des reproches

Ils dirent: «Malheur à nous! Nous avons été des

.rebelles

Nous souhaitons que notre Seigneur nous le remplace par quelque chose de . ۳۲
.meilleur. Nous désirons nous rapprocher de notre Seigneur

Tel fut le châtement; et le châtement de l'au-delà est plus grand encore, si . ۳۳
!seulement ils savaient

.Les pieux auront auprès de leur Seigneur les jardins de délice . ۳۴

?Traiterons-Nous les soumis [à Allah] à la manière des criminels . ۳۵

?Qu'avez-vous? Comment jugez-vous . ۳۶

Ou bien avez-vous un Livre dans lequel vous apprenez . ۳۷

?qu'en vérité vous obtiendrez tout ce que vous désirez . ۳۸

Ou bien est-ce que vous avez obtenu de Nous des serments valables jusqu'au Jour . ۳۹
?de la Résurrection, Nous engageant à vous donner ce que vous décidez

?Demande-leur qui d'entre eux en est garant . ۴۰

Ou encore, est-ce qu'ils ont des associés? Eh bien, qu'ils fassent venir leur associés . ۴۱
!s'ils sont véridiques

Le jour où ils affronteront les horreurs [du Jugement] et où ils seront appelés à la . ۴۲
.Prosternation mais ils ne le pourront pas

Leurs regards seront abaissés, et l'avilissement les couvrira. Or, ils étaient appelés . ۴۳
...!à la Prosternation au temps où ils étaient sains et saufs

Laisse-Moi donc avec quiconque traite de mensonge ce discours; Nous allons les . ۴۴
!mener graduellement par où ils ne savent pas

!Et Je leur accorde un délai, car Mon stratagème est sûr . ۴۵

Ou bien est-ce que tu leur demandes un salaire, les accablant ainsi d'une lourde . ۴۶

?dette

?[Ou savent-ils l'Inconnaissable et c'est de là qu'ils écrivent [leurs mensonges .۴۷

Endure avec patience la sentence .۴۸

de ton Seigneur, et ne soit pas comme l'homme au Poisson (Jonas) qui appela (Allah)
.dans sa grande angoisse

Si un bienfait de son Seigneur ne l'avait pas atteint, il aurait été rejeté honni sur .٤٩
.une terre déserte

.Puis son Seigneur l'élut et le désigna au nombre des gens de bien .٥٠

Peu s'en faut que ceux qui mécroient ne te transpercent par leurs regards, quand .٥١
.!ils entendent le Coran, ils disent: <Il est certes fou

.!Et ce n'est qu'un Rappel, adressé aux mondes .٥٢

ترجمه اسپانیایی

١. ¡Por el cálamo y lo que escriban .١

٢. ¡Por la gracia de tu Señor, que tú no eres un posesoi .٢

٣. Tendrás, ciertamente, una recompensa ininterrumpida .٣

٤. Eres, sí, de eminente carácter .٤

٥. Tú verás y ellos verán .٥

٦. quién de vosotros es el tentado .٦

Tu Señor sabe mejor que nadie quiénes se extravían de Su camino y sabe mejor .٧
.que nadie quiénes siguen la buena dirección

٨. ¡No obedezcas, pues, a los desmentidores! .٨

٩. Desearían que fueras condescendiente, para serlo ellos también .٩

١٠. No obedezcas a ningún vil juradori .١٠

١١. ,al pertinaz difamador, que va sembrando calumnias .١١

١٢. ,a quien impide el bien, al violador de la ley, al pecador .١٢

,al arrogante y, encima, bastardo .13

!so pretexto de poseer hacienda e hijos varones .14

«!Cuando se le recitan Nuestras aleyas, dice: «¡Patrañas de los antiguos .15

!Le marcaremos en el hocicoi .16

Les hemos probado como probamos a los dueños del jardín. Cuando juraron que .17

,cogerían sus frutos por la mañana

.18

.sin hacer salvedad

Mientras dormían, cayó sobre él un azote enviado por tu Señor .19

.y amaneció como si hubiera sido arrasado .20

:Por la mañana, se llamaron unos a otros .21

«¡Vamos temprano a nuestro campo, si queremos coger los frutos!» .22

:Y se pusieron en camino, cuchicheando .23

«¡Ciertamente, hoy no admitiremos a ningún pobre!» .24

Marcharon, pues, temprano, convencidos de que serían capaces de llevar a cabo .25
.su propósito

!Cuando lo vieron, dijeron: «¡Seguro que nos hemos extraviado .26

«¡No, se nos ha despojao!» .27

«?El más moderado de ellos dijo: «¿No os lo había dicho? ¿Por qué no glorificáis .28

«!Dijeron: «¡Gloria a nuestro Señor! ¡Hemos obrado impíamente .29

.Y pusiéronse a recriminarse .30

!Dijeron: «¡Ay de nosotros, que hemos sido rebeldes .31

Quizá nos dé nuestro Señor, a cambio, algo mejor que éste. Deseamos .32
..«ardientemente a nuestro Señor

...Tal fue el castigo. Pero el castigo de la otra vida es mayor aún. Si supieran .33

.Los que temen a Alá tendrán, junto a su Señor. los jardines de la Delicia .34

?Vamos, pues, a tratar igual a los que se someten a Alá que a los pecadores¿ .35

?Qué os pasa? ¿Qué manera de juzgar es ésa¿ .36

?O es que disponéis de una Escritura para estudiar? .37

.Tendríais en ella lo que deseáis .38

O es que nos atan a vosotros juramentos que nos obligan hasta el día de la? .39

.Resurrección? Obtendríais lo que juzgarais

.Pregúntales quién responde de ello .40

O es que tienen? .41

¿asociados? Pues, ¡que traigan a sus asociados, si es verdad lo que dicen

.El día que las cosas se pongan mal y sean invitados a prosternarse, no podrán .۴۲

Abatida la mirada, cubiertos de humillación, porque fueron invitados a . ۴۳
...prosternarse cuando aún estaban en seguridad

Déjame a solas con quienes desmienten este discurso! Les conduciremos paso a .۴۴
paso, sin que sepan cómo

!Les concedo una prórroga. ¡Mi estratagema es segura .۴۵

?O es que les reclamas un salario tal que se vean abrumados de deudas? .۴۶

?O es que conocen lo oculto y toman nota? .۴۷

Espera, pues, paciente la decisión de tu Señor y no hagas como el del pez, cuando .۴۸
clamó en medio de la angustia

Si no llega a alcanzarle una gracia de su Señor, habría sido arrojado a una costa .۴۹
.desnuda, reprobado

.Pero su Señor le escogió y le hizo de los justos .۵۰

Poco les falta a los infieles, cuando oyen la Amonestación, para clavar en ti su .۵۱
«!mirada. Y dicen: «¡Sí, es un poseso

.Pero no es sino una amonestación dirigida a todo el mundo .۵۲

ترجمه آلمانی

.digen, des Barmherzigen ۞ Im Namen Allahs, des Gn

,Nün. Bei der Feder und bei dem, was sie schreiben .۱

.Du bist, durch die Gnade deines Herrn, kein Wahnsinniger .۲

.Und für dich ist ganz sicherlich nicht endender Lohn bestimmt .۳

.Und du besitzt ganz sicherlich hohe moralische Eigenschaften .۴

.Also wirst du sehen und sie werden sehen .۵

.Wer von euch der Besessene ist .۶

Fürwahr, dein Herr .۷

am besten, wer von Seinem Wege abirrt, und Er kennt auch am besten die ^كwei
.Rechtgeleiteten

.Drum richte dich nicht nach den Wünschen der Leugner ^ا

rest, dann würden (auch) sie ^وdu entgegenkommend ^كSie mchten, da ^ا.
.entgegenkommend sein

,chtlichen Schwüremacher ^وUnd füge dich nicht irgendeinem ver ^ا.

,Verleumder, einem, der herumgeht, üble Nachrede zu verbreiten ^ا.

,Hinderer des Guten, bertreter, Sünder ^ا.

,Schlechten Benehmens, dazu treulos ^ا.

.Nur weil er Reichtümer und Kinder besitzt ^ا.

«Wenn ihm Unsere Zeichen vorgetragen werden, so spricht er: «Fabeln der Alten ^ا.

.Wir wollen ihn auf der Nase brandmarken ^ا.

Wir prüfen sie, wie Wir die Eigentümer eines Gartens prüften, als sie schworen, sie ^ا.
.würden sicherlich seine (ganze) Frucht am Morgen pflücken

.Und sie machten keinen Vorbehalt ^ا.

.hrend sie schliefen ^وDann kam eine Heimsuchung über ihn von deinem Herrn, w ^ا.

.«Und der Morgen fand ihn wie einen verwüsteten (Garten ^ا.

:Dann riefen sie am Morgen einander zu ^ا.

«Geht in der Frühe hinaus zu eurem Acker, wenn ihr ernten mchtet» ^ا.

:Und sie machten sich auf und redeten dabei flüsternd miteinander ^ا.

«Gegen euch darf ihn heute kein Armer betreten» ^ا.

.Und sie gingen in der Frühe mit dem festen Vorsatz, geizig zu sein .۲۵

!Doch als sie ihn sahen, sprachen sie: «Fürwahr, wir sind verloren .۲۶

«Nein, wir sind beraubt .۲۷

Der Beste unter ihnen sprach: «Habe ich euch nicht gesagt: "Warum preist ihr nicht .۲۸

"?«(Gott

«wir sind Frevler gewesen , Nun) sprachen sie: «Preis sei unserem Herrn! Gewi) .۲۹

Dann wandten sich einige von .۳۰

.ihnen an die anderen, indem sie sich wechselseitig Vorwürfe machten

.Sie sprachen: «Weh uns! wir waren fürwahr widerspenstig ۳۱

Vielleicht wird unser Herr uns einen besseren (Garten) zum Tausch für diesen ۳۲

«geben; wir flehen demütig zu unserem Herrn

So ist die Strafe. Und fürwahr, die Strafe des Jenseits ist schwerer. Wenn sie es nur ۳۳

ten ۳۳

.rten der Wonne bei ihrem Herrn ۳۴Für die Gerechten sind G ۳۴

?Sollten Wir etwa die Muslims wie die Schuldigen behandeln ۳۵

!Was ist euch? Wie urteilt ihr ۳۶

,Habt ihr ein Buch, worin ihr leset ۳۷

?ihr danach alles erhalten sollt, was ihr wünscht ۳۸Da ۳۸

۳۹Oder habt ihr Gelbnisse von Uns, bindend bis zum Tage der Auferstehung, da ۳۹

?alles für euch ist, was ihr befiehlt

.Frage sie, wer von ihnen dafür bürgen mag ۴۰

Oder haben sie Gtter? So sollen sie ihre Gtter herbeibringen, wenn sie die Wahrheit ۴۱

.reden

Am Tage, da eine Trübsal kommen wird und sie aufgefordert werden, sich ۴۲

;anbetend niederzuwerfen, werden sie es nicht knnen

Ihre Blicke werden niedergeschlagen sein, (und) Schande wird sie bedecken; denn ۴۳

sie waren aufgefordert worden, sich anbetend niederzuwerfen, als sie gesund und

.(wohlbehalten waren (doch sie gehorchten nicht

Mich allein mit denen, die dies (Unser) Wort verwerfen. Wir werden sie Schritt ۴۴La ۴۴

.um Schritt einholen, von wo wissen sie nicht

.Und Ich gebe ihnen Frist; denn Mein Plan ist fest .٤٥

sie sich von der Schuldenlast bedrückt كVerlangst du einen Lohn von ihnen, so da .٤٦
?fühlen

Ist das Verborgene bei ihnen, so .٤٧

؟sie (es) niederschreiben knnen كدا

So warte geduldig auf den Befehl deines Herrn, und sei nicht gleich dem Genossen .٤٨
.des Fisches (Jonas), da er (seinen Herrn) anrief, indes er von Kummer erfüllt war
re sicherlich an einen den ٤٩. er w
ht worden ٥٠. re geschm Strand geworfen worden, und er w
hlte ihn und machte ihn zu einem der Rechtschaffenen ٥١. Doch sein Herr erw
ubig sind, mchten dich gerne zu Fall bringen mit ihren (zornigen) ٥٢. Und jene, die ungl
«verrückt ك Blicken, wenn sie die Ermahnung hren; und sie sagen: «Er ist gewi
.Nein, es ist nichts anderes als eine Ehre für alle Welten .٥٣

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

! Nûn . Per il calamo e ciò che scrivono .١

, Per Grazia di Allah tu non sei un folle .٢

,e in verità ci sarà per te infinita ricompensa .٣

. e in verità di un'immensa grandezza è il tuo carattere .٤

Vedrai, e pure loro vedranno .٥

.chi di voi ha perso la ragione .٦

Il tuo Signore ben conosce chi si allontana dalla Sua via e ben conosce coloro che .٧
.seguono la retta via

.Non obbedire a coloro che tacciano di menzogna .٨

Vorrebbero che tu fossi accondiscente e allora sarebbero accondiscendenti anche .٩
.loro

, Non dare ascolto ad alcun miserabile spergiuro .۱۰

,al diffamatore, seminatore di maldicenza .۱۱

,a quel grande nemico del bene, trasgressore, peccatore .۱۲

. arrogante e persino bastardo .۱۳

Non dargli ascolto,] anche se] .۱۴

.possiede ricchezze e progenie

«! Quando i nostri versetti gli sono recitati, dice: « Favole degli antichi .15

. Lo marchieremo sul grugno .16

Li abbiamo messi alla prova come abbiamo messo alla prova quelli del giardino che .17
, avevano giurato di fare il raccolto al mattino

. senza formulare riserva .18

:Venne un uragano, proveniente dal tuo Signore, mentre dormivano .19

.e al mattino fu come se [il giardino] fosse stato falciato .20

:L'indomani si chiamarono gli uni con gli altri, di buon mattino .21

«Andate di buonora alla vostra piantagione, se volete raccogliere» .22

:Andarono parlando tra loro a bassa voce .23

. «!Che oggi non si presenti a voi un povero» .24

. [Uscirono di buon'ora, in preda all'avarizia, pur avendo i mezzi [per fare l'elemosina .25

Quando poi videro [quel che era avvenuto], dissero: «Davvero abbiamo sbagliato .26
![[strada

«Ma poi convennero:] Siamo rovinati] .27

Il più equilibrato tra loro disse: « Non vi avevo forse avvertito di rendere gloria ad .28
?Allah

«Dissero: «Gloria al nostro Signore, invero siamo stati ingiusti .29

.Si volsero poi gli uni agli altri, biasimandosi a vicenda .30

.Dissero: « Guai a noi, invero siamo stati iniqui .31

E' possibile che il nostro Signore, ci compensi di questo con qualcosa di migliore. Noi .۳۲
 . bramiamo il nostro Signore

Questo fu il castigo, ma il castigo dell'altra vita è ancora maggiore, se solo lo .۳۳
 !sapessero

.I devoti avranno presso il loro Signore i Giardini della Delizia .۳۴

Tratteremo i sottomessi come i .۳۵

?criminali

?Che cosa vi prende? Come giudicate .36

,Avete forse una Scrittura che vi istruisca .37

?e in cui troviate quel che desiderate .38

Ci siamo forse legati a voi con solenni giuramenti che Ci impegnino fino al Giorno .39

?della Resurrezione, a darvi quello che chiederete

.Interpellali su chi di loro se ne faccia garante .40

Oppure, hanno forse degli [dèi] associati? Allora facciano venire i loro associati, se .41

.sono sinceri

Il Giorno in cui affronteranno gli orrori , saranno chiamati a prosternarsi, ma non .42

:potranno farlo

saranno bassi i loro sguardi e saranno coperti di ignominia. Eppure furono chiamati .43

.a prosternarsi quando ancora erano sani e salvi

LasciaMi solo con coloro che tacciano di menzogna questo Discorso. Li condurremo .44

. passo passo per vie che non conoscono

.Concedo loro una dilazione: in verità il Mio piano è infallibile .45

? Forse chiedi loro un compenso che li gravi di un peso insopportabile .46

?Forse possiedono l'invisibile e lo descrivono .47

Sopporta dunque con pazienza il Decreto del tuo Signore e non essere come .48

.l'uomo del Pesce , che invocò al colmo dell'angoscia

Se una grazia del tuo Signore non lo avesse toccato, sarebbe stato gettato sulla .49

.riva deserta, reietto

.Poi il suo Signore lo scelse e ne fece uno dei giusti .50

Manca poco che i miscredenti ti trapassino con gli sguardi, quando sentono il . ۵۱
«!Monito; dicono: «Davvero è uno posseduto

.Ma questo [Corano] non è che un Monito per il Creato . ۵۲

ترجمہ روسی

Bo

имя Аллаха Милостивого, Милосердного

!Нун. Клянусь письменной тростью и тем, что пишут .1

,Ты по милости Господа твоего не одержимый .2

,и, поистине, для тебя – награда неистощимая .3

.и, поистине, ты – великого нрава .4

,И вот ты увидишь, и они увидят .5

.в ком из вас испытание .6

Поистине, Господь твой лучше знает тех, кто сбился с Его пути, и Он лучше .7

знает идущих прямо

!Не повинуйся же обвиняющим во лжи .8

.Они хотели бы, чтобы ты смазывал, и они бы помазали .9

,Не повинуйся же всякому любителю клятв, презренному .10

,хулителю, бродящему со сплетнями .11

,препятствующему добру, врагу, грешнику .12

,грубому, после этого безродному .13

.хотя бы он и был обладателем достояния и сыновей .14

"!Когда читаются пред ним Наши знамения, он говорит: "Истории первых .15

!Заклеймим Мы его по хоботу .16

Мы испытали их так, как испытали владельцев сада, когда те поклялись, что .17

,непременно срежут его наутро

.и сделали оговорки .18

.И обошел его обходящий от своего Господа, а они спали .19

.И наутро был он точно срезан .20

:И кричали они один другому утром .21

"!Пойдем же на ваш сбор, если вы собираетесь срезать" .22

:И двинулись они, переговариваясь потихоньку .23

."Пусть не входит туда сегодня к вам бедняк" .24

.И пошли они утром, рссчитывая не пускать .25

!Когда же увидели его, сказали: "Поистине, мы сбились с пути .26

"!Даже мы лишены .27

И сказал средний из них: "Разве не говорил я вам: "Что бы то вам .28

"!восхвалить

"!Они сказали: "Хвала Господу нашему! Мы были обидчиками .29

;И стали одни из них других упрекать .30

говорили они: "Горе нам! Мы были злодеями .31

Может быть, Господь наш заменит нам его лучшим. Мы ведь к Господу .32

"!нашему устремляемся

Таково наказание! А ведь наказание последней жизни еще больше, когда бы .33

!вы знали

!Поистине, для богобоязненных у Господа их – сады благодати .34

?Разве мы сделаем мусульман такими, как грешников .35

?Что с вами, как вы судите .36

?Разве у вас книга, которую вы учите .37

!Поистине, для вас в ней – то, что вы себе выберете .38

Или у вас клятвы над Нами, доходящий до дня воскресения? Поистине, для .39

!вас – то, что вы сами рассудите

.Спроси их, кто из них это подтверждает .40

Или у них есть соучастники? Пусть же они приведут своих соучастников, .41

– ,если они правдивы

в тот день, когда откроются голени и призовут их поклониться, а они не .42

.будут в состоянии

Потуплены взоры их, поразило их унижение, а звали их раньше .43

.поклониться, и они были здоровы

Оставь же Меня с тем, кто считает ложью этот рассказ; мы постепенно .44

.сведем их, так что они не узнают

.И отсрочу Я им, но ведь кознь Моя крепка .45

?Или ты спрашиваешь у них награды, а они отягчены долгом .46

?Или у них есть сокровенное, и они пишут .47

Потерпи же до решения твоего Господа и не будь подобен спутнику кита. Вот .48

.он воззвал, находясь в утеснении

Если бы его не захватила милость его Господа, то был бы он выброшен в .49

.пустыне с поношением

.И избрал его Господь его и сделал его праведником

И поистине, те, которые не веруют, готовы опрокинуть тебя взорами, когда .۵۱
"!слышат поминание, и говорят они: "Поистине, он ведь одержимый

!Но это не что иное, как поминание для миров .۵۲

ترجمہ ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adıyla

۱- .Nûn, andolsun kâleme ve yazdıklarına

۲- .Sen, Rabbinin nîmeti sâyesinde deli deîlsin

۳- .Ve sana, tükenmez, minnetsiz bir mükâfat var

۴- .Ve üphe yok ki sen, pek büyük bir ahlâka sâhipsin elbette

۵- .Yakında sen de grürsün ve onlar da grürler

۶- ?Deliliê uram hanginiz

۷- üphe yok ki Rabbin, kendi yolundan sapan da daha iyi bilir ve o, dođu yolu bulanlar ق
.da daha iyi bilir

۸- .Artık yalanlayanlara itâat etme

۹- Onlara yumu akık gstermeni arzularlar, yle hareket etsen onlar da yumu akık -
.gsterirler

۱۰- .Ve itâat etme çok yemin edenlerin, reyinde isâbet bulunmayanların hiçbirine

۱۱- .Ayp arayan, kovucu ve sz getirip gtürücüyle

۱۲- .Hayr tamâmıyla meneden haddini a m suçluyla

۱۳- .Ayrıca da çirkin ve ktü huylu soysuza

.Mal-mülk ve evlât sâhibi bile olsa - ١٤

.Ona âyetlerimizi okuyunca eskilere âit masallar dedi - ١٥

.Büyüyüp bir hortuma dnen burnuna, yaknda bir damga vururuz - ١٦

Ve biz, onlar açkla, ktlkla snarz, nitekim o bahçe sâhiplerini de snam tk; hani, - ١٧

.sabahleyin erkenden, bahçelerindeki mahsûlü kesmeye ant içmi lerci

.Ve Tanr dilerse de dememi lerci - ١٨

Halbuki bahçenin üstünde, Rab-bindenden gelen bir felâket dola madayd ki onlar - ١٩

.uyuyorlard

Derken bahçe, bütün mahsûlü kesilip biçilmi kupkuru çorak bir yere, bir çle dnmü - ٢٠

.tü

.Sabahleyin birbirlerine sesleniyorlard - ٢١

.Mahsûlünüzü kesip dev irecekseniz erkence ko un, gidin - ٢٢

Derken - ٢٣

.yola dü tüler ve birbirlerine de gizlice diyorlard ki

.Bugün hiçbir yoksula yol vermeyin, yannza gelmesin sakn –۲۴

.Ve kendilerini, yoksullar men etmeye güçleri yeter sanarak erkenden gittiler –۲۵

.Bahçeyi grünce gerçekten de dediler, elbette yolumuzu a rdk –۲۶

.Hayr dediler, biz mahrûm olup gitmi iz –۲۷

çlerinden en iyileri, ben demedim miydi size dedi, mâbûdunuzu tenzîh etseniz ne ف –۲۸
.olurdu

.an yücedir Rabbimi-zin, gerçekten de zâlimlerden olduk biz ق: Dediler ki –۲۹

.Bir birlerine dnerek birbirlerini knamaya ba ladlar –۳۰

.Yazklar olsun bize dediler, gerçekten de azm z biz –۳۱

Umulur ki Rabbimiz, onun yerine bize daha da hayırlsn verir, gerçekten de biz, – ۳۲
.Rabbimizi dilemede, ondan istemedeyiz

.te bunun gibidir azap ve elbette âhiret azâb, daha da büyüktür bilerseniz ف –۳۳

.üphe yok ki çekinenlere, Rableri katnda Naîm cennetleri var ق –۳۴

?Artk Müslümanlar da suçlularla bir mi tutacâz –۳۵

?Ne oldu size ki? Nasl hükmediyorsunuz –۳۶

.Yoksa size mahsus bir kitap var da oradan m okuyorsunuz –۳۷

?Orada, neyi beênir, isterseniz sizindir diye mi yazl –۳۸

Yoksa hükmü kyâmetedek sürecek antlar m ettik size, üphe yok ki ne buyurursanz –۳۹
?o olacak sizin için diye

?Onlara sor, bunlara kefil olan kimmi içlerinden –۴۰

.Yoksa ortaklar m var? Doŗu sylüyörlarsa gelsinler bakalm ortaklaryla -٤١

.O gün, i ler güçle ir ve secdeye dâvet edilirler, derken güçleri yetmez -٤٢

Gzleri yere dikilir, üstlerine a alk çker ve gerçekten de sa ́esenken de secdeye -٤٣
.dâvet edilmi lerdir de secde etmemi lerd

Artk sen, bu szü yalanlayan brak bana, biz onlar yava yava hiç bilmedikleri yerden -٤٤
.cehenneme çeker-dururuz

Ve onlara mühlet vermedeyim, fakat üphe yok -٤٥

.ki azâbm, pek kuvvetlidir

?Yoxsa onlardan ücret istiyorsun da derken onlar da aŗ bir borç altında m kaldlar –۴۶

?Yoxsa gizli âlem, onlarn yanında da onu mu yazıyorlar –۴۷

Artk sabret Rabbinin hükmüne ve balkla arkada olana benzeme; hani o, dertten –۴۸
.boūlmu bir halde Rabbine nidâ etmi ti

.Rabbinden bir nîmet eri meseydi ona elbette bir yere, fenâ bir halde braklr giderdi –۴۹

.Derken Rabbi, onu seçti de temiz ki ilerden kld –۵۰

Ve az kalm t ki kâfirler, Kur'ân' duyduklar zaman seni gzleriyle yiyip helâk etsinler –۵۱
.üphe yok, bu, bir deli elbette ق:ve derlerdi ki

.Halbuki o, ancak âlemlere bir üttür –۵۲

ترجمه آذربایجانی

!Mərhmətli, rəhmli Allahın adı ilə

Nun! And olsun qələmə və (mələklərin) yazdıqlarına (yaxud lövhi-məhfuzda . ۱
,yazılanlara) ki

!Sən (ya Rəsulum!) Rəbbinin ne'məti sayəsində divanə deyərsən . ۲

!Və həqiqətən, səni minnətsiz (tükənmək bilməyən) mükafat gözləyir . ۳

!Şübhəsiz ki, sən böyük bir əxlaq üzərindəsən . ۴

,Tezliklə) sən də görəcəksən, onlar da görəcəklər) . ۵

!Hansınızın divanə olduğunu . ۶

Həqiqətən, sənin Rəbbin öz yolundan çıxanları da, doğru yoldan olanları da ən gözəl . ۷
!tanıyandır

!Elə isə (ya Peyğəmbər! Allahın ayələrini) yalan sayanlara itaət etmə . ۸

Müşriklər) istərdilər ki, sən onlara yumşaqıq göstərəsən, onlar da sənə yumşaqıq) .9
göstərsinlər! (Sən onların bütleri barəsində pis söz deməyəsən, onlar da sənə əziyyət
verməsinlər və ya sən onların bütlərinə tapınsan, onlar da sənə Allahına ibadət
(İetsinlər

;Ya Peyğəmbər!) İtaət etmə (yalan yerə) hər and içənə, alçağa) .10

;Qeybət edənə, söz gəzdirənə .11

;Xeyrə mane olana, (zölm etməkdə) həddi aşana, günaha batana .12

Daş ürəkliyə, (anlamaza və eyni zamanda) əsli-nəsəbi bilinməyən haramzadaya .13

!O, mal-dövlət, oğul-uşaq sahibi olsa belə .14

.Ayələrimiz ona oxunduğu zaman o: "(Bunlar) qədimlərin əfsanələridir!" – dedi .15

!Biz (tezliklə) onun burnuna damğa basacağıq .16

Biz vaxtilə o bağ sahiblərini imtahana çəkdiyim kimi, bunları da (Məkkə mürşiklərini .17
də) imtahana çəkdik. O vaxt (o bağ sahibləri) səhər açılarda (onun meyvələrini) mütləq
.dərəcələrinə and içmişdilər

.(Və heç bir istisna yeri də qoymamışdılar (inşallah deməmişdilər .18

.Onlar yuxuda ikən (ya Peyğəmbər!) sənin Rəbbindən o bağa bir bəla gəldi .19

.(Və o (yanıb) qapqara qaraldı (külə döndü .20

:Onlar səhər qalxıb bir-birini belə səslədilər .21

"!Əgər (məhsul) yığacaqsınızsa, bağınıza tez gedin .22

:Nəhayət, yola düşdülər, (yol boyu) bir-birinə xəlvətcə belə deyirdilər .23

"!Elə edin ki) bu gün orada yanınıza heç bir yoxsul soxulmasın)" .24

Onlar (yoxsulları) bağa buraxmağa qadir olacaqlarını güman edərək erkən getdilər .25

[Və ya: Onlar gücləri yetdiyi halda (yoxsulları) yardımdan məhrum etməkdən ötrü sübh
[tezdən yola düzəldilər

Bağı) bu vəziyyətdə (yanıb külə dönmüş) gördükdə dedilər: "Yəqin ki, (yolumuzu)) .26
!azmışıq

"!Xeyr, biz (bağımızın bərəkətindən) məhrum olmuşuq .27

Onların ən ağıllısı (və insaflısı) dedi: "Məgər mən sizə (Allahı) həmd-səna ilə təqdis .28
"!?etməli olduğunuzu demədimmi

.Onlar: "Rəbbimiz pakdır, müqəddəsdir! Həqiqətən, biz zalım idik!" – dedilər .۳۹

.Onlar bir–birini danlamağa başladılar .۳۰

.Və dedilər: "Vay halımıza! Biz azğınlıq (tüğyan) edirdik .۳۱

Ola bilsin ki, Rəbbimiz (tövbəmizi qəbul buyurub) onun əvəzinə bizə daha yaxşısını .۳۲

"!versin. Biz Rəbbimizdən (bizi bağışlamasını, bizə mərhəmət əta etməsini) diləyirik

!Dünyadakı) əzab belədir. Şübhəsiz ki, axirət əzabı daha şiddətlidir. Kaş biləydilər) .۳۳

Həqiqətən, Allahdan qorxub pis əməllərdən çəkinənləri Rəbbi yanında Nəim .۳۴

!Məgər Biz müsəlmanları kafirlərlə eynimi tutacağıq .۳۵

Ey kafirlər! Siz dünyada yoxsul mö'minlərdən var-dövlətcə üstün olduğunuz kimi, .۳۶
axirətdə də onlardan üstün olacağınızı, yaxud ən azı onlarla eyni olacağınızı iddia
?edirsiniz). Sizə nə olub, necə mühakimə yürüdürsünüz

!Yoxsa (Allahdan nazil olmuş) bir kitabınız vardır ki, (bunları) orada oxuyursunuz .۳۷

!Yaxud orada bəyənib seçdiyiniz hər şeyin sizin olacağı yazılmışdır .۳۸

Və ya hökm edib istədiklərinizin sizin olacağınıza dair Bizdən qiyamət gününədək .۳۹
!davam edəcək əhd almısınız

?Ya Peyğəmbər!) Onlardan soruş ki, hansı biri buna zamindir) .۴۰

Yoxsa onların (axirətdə müsəlmanlardan üstün və ya onlarla eyni olacaqları . ۴۱
barədəki iddialarını təsdiq edən) şərikləri vardır?! Əgər doğru deyirlərsə, qoy
!şəriklərini gətirsinlər

İş çətinləşəcəyi (baldırlar açılacağı, lüt-üryan vəziyyətdə qiyamətə gedəcəkləri, . ۴۲
qiyamət bütün dəhşəti ilə görünəcəyi, həqiqət aşkar olacağı) və səcdəyə (namaza)
.də'vət olunacaqları gün onlar (səcdə etməyə) qadir olmayacaqlar

Gözləri zəlilcəsinə yerə dikiləcək, özlərini də zillət bürüyəcəkdir. Halbuki onlar . ۴۳
.(dünyada) sağlam olduqları ikən səcdəyə də'vət olunurdular

Ya Peyğəmbər!) Artıq bu kəlamı (Qur'anı) yalan sayanları Mənə tapşır. Biz onları) .۴۴
.özləri də bilmədən tədriclə əzaba giriftar edərik

Onlara (daha çox günaha batmaq üçün bir müddət) möhlət verərəm. Həqiqətən . ۴۵
.Mənim əzabım dözülməz dərəcədə şiddətlidir

Yoxsa sən (risaləti təbliğ etmək müqabilində) onlardan ücret (muzd) istəyirsən və . ۴۶
!onlar ağır borc yükü altında qalıblar

Yoxsa qeyb (lövhi-məhfuz) yanlarındadır və onlar (səninlə mübahisə etdikləri . ۴۷
məsələləri, qiyamət günü kafirlərin Allah yanında mö'minlərdən üstün olacağını
!?oradan öyrənib) yazırlar

Ya Rəsulum!) Sən öz Rəbbinin hökmünə səbr et və balıq sahibi (Yunis peyğəmbər) . ۴۸
kimi olma (risaləti təbliğ etməyi yerə qoyma). O zaman

.o, (balıġın qarnında) qəm-kədər içində boġularaq (Rəbbinə) dua etmişdi

Əgər Rəbbindən ona bir mərhəmət (ne'mət) yetişməsəydi, o, məzəmmət olunaraq .۴۹
.quru yerə (səhraya) atılacaqdı

Amma (tövbə etdikdən sonra) Rəbbi onu (?z bəndələri içərisində) seçdi və . ۵۰
.salehlərdən (peyğəmbərlərdən) etdi

Ya Peyğəmbər!) Həqiqətən, kafirlər Qur'anı eşitdikləri zaman (sənə olan) .۵۱
həsədlərindən və qəzəblərindən dolayı) az qala səni gözləri ilə yeyələr. Onlar (sənin
.barəndə): "O divanədir!" – deyirlər

Halbuki bu (Qur'an) aləmlərə (insanlara və cinlərə) ancaq bir öyüd-nəsihətdir! . ۵۲
!!(Onun nazil olduğu kimsə heç vaxt divanə ola bilməz

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام لے کر جو بے ایمان زبان نیت رحم والا ہے

۱. ن قلم کی اور جو (الل قلم) لکھتے ہیں اس کی قسم

۲. کہ (ا محمد) تم اپنے پروردگار کے فضل سے دیوانہ بنے ہو

۳. اور تمہارا لہو بے انتہا اجر ہے

۴. اور اخلاق تمہارا بہت (عالی) ہے

۵. سو عنقریب تم بے دیکھ لو گے اور یہ (کافر) بے دیکھ لے گے

۶. کہ تم میں سے کون دیوانہ ہے

۷. تمہارا پروردگار اس کو بے خوب جانتا ہے جو اس کے رستے سے ہٹ گیا اور ان کو بے خوب جانتا ہے جو

سیدھے راستے پر چل رہے ہیں

۸. تو تم جہنم والوں کا کہنا ماننا

۹. یہ لوگ چاہتے ہیں کہ تم نرمی اختیار کرو تو یہ بے نرم ہو جائیں

۱۰. اور کسی ایسے شخص کے کہہ میں نہ آجانا جو بہت قسمیہ کہانہ والا ذلیل اوقات کہ

۱۱. طعن آمیز اشارتیہ کرنے والا چغلیا لہہ پلر نہ والا

۱۲. مال میں بخل کرنے والا حد سے بہا ہوا

۱۳. سخت خو اور اس کے علاوہ بدذات

۱۴. اس سبب سے کہ مال اور بیہوش رکھتا

۱۵. جب اس کو ہماری آیتیں پڑھ کر سنائی جاتی ہیں تو کہتا ہے کہ یہ اگلے لوگوں کے افسانے ہیں

۱۶. ہم عنقریب اس کی ناک پر داغ لگائیں گے

۱۷. ہم نے ان لوگوں کی اسی طرح آزمائش کی ہے جس طرح باغ والوں کی آزمائش کی تھی جب انہوں نے قسمیں کھائی کھائی کر کے صبح ہوتے ہوتے ہم اس کا میوہ تو لیں گے

۱۸. اور انشاء اللہ نہ کھائیں

۱۹. سو وہ ابلیس سوئی رہے کہ تمہارا پروردگار کی طرف سے (راتوں رات) اس پر ایک آفت پھلے گی

۲۰. تو وہ ایسا ہو گیا جیسے کہی ہوئی کھیتی

۲۱. جب صبح ہوئی تو وہ لوگ ایک دوسرے کو پکارنے لگے

۲۲. اگر تم کو کاہنا ہے تو اپنی کھیتی پر سویرے ہی جا پھنچو

۲۳. تو وہ چل پڑے اور آپس میں چپکے چپکے کہتے جاتے تھے:

۲۴. آج یہ تمہارا پاس کوئی فقیر نہ آنے پائے

۲۵. اور کوشش کے ساتھ سویرے ہی جا پھنچے (گویا کھیتی پر) قادر ہیں

۲۶. جب باغ کو دیکھا تو (ویران) کہنے لگے کہ ہم رستہ بھول گئے ہیں

۲۷. نہ ہم بلکہ ہم (برگشتہ نصیب) بینصیب ہیں

۲۸. ایک جو ان میں فرزند تھا بولا کہ کیا میں نے تم سے نہ کیا کہ تم تسبیح کیوں نہ پڑھتے؟

۲۹. (تب) وہ کہنے لگے کہ ہمارا پروردگار پاک ہے بیشک ہم ہی قصوروار تھے

۳۰. پھر لگے ایک دوسرے

کو رو در رو ملامت کرنے

۳۱. کہنے لگے: شامت ہم لی حد سے بے گناہ تھے

۳۲. امید ہے کہ ہمارا پروردگار اس کے بدلے میں ہمیں اس سے بہتر باغ عنایت کرے ہم اپنے پروردگار کی طرف سے رجوع لاتے ہیں

۳۳. (دیکھو) عذاب یوں ہوتا ہے اور آخرت کا عذاب اس سے کہیں بہتر کر کے کاش! یہ لوگ جانتے ہوتے

۳۴. پرہیزگاروں کے لئے ان کے پروردگار کے نعمت کے باغ ہیں

۳۵. کیا ہم فرمانبرداروں کو نافرمانوں کی طرف (نعمتوں سے) محروم کر دیں گے؟

۳۶. تمہیں کیا ہو گیا ہے کیسی تجویز یہ کرتے ہو؟

۳۷. کیا تمہارا پاس کوئی کتاب ہے جس میں (یہ) پڑھتے ہو

۳۸. کہ جو چیز تم پسند کرو گے وہ تم کو ضرور ملے گی

۳۹. یا تم نہ ہم سے قسمیں لے رکھی ہیں جو قیامت کے دن تک چلی جائیں گی کہ جس شے کا تم حکم کرو گے وہ تمہارا لئے حاضر ہوگی

۴۰. ان سے پوچھو کہ ان میں سے اس کا کون ذمہ لیتا ہے؟

۴۱. کیا (اس قول میں) ان کے اور بلی شریک ہیں؟ اگر یہ سچ ہے تو اپنے شریکوں کو لا سامنے کریں

۴۲. جس دن پہنچے گا ان کے دیا جائے گا اور کفار سجدہ کے لئے بلائے جائیں گے تو سجدہ نہ کر سکیں گے

۴۳. ان کی آنکھیں جھکی ہوئی ہوں گی اور ان پر ذلت چلا رہی ہوگی حالانکہ پہلے (اُس وقت) سجدہ کے لئے بلائے جاتے تھے جب کہ صحیح وسالم تھے

۴۴. تو مجھ کو اس کلام کے جملوں والوں

سہ سمجھ لینے دو ہم ان کو آستہ آستہ ایسے طریق سے پکڑیں گے کہ ان کو خبر ہلے نہ ہوگی

۴۵. اور میں ان کو ملت دینے جاتا ہوں میری تدبیر قوی ہے

۴۶. کیا تم ان سے کچھ اجر مانگتے ہو کہ ان پر تاوان کا بوجھ پڑے؟

۴۷. یا ان کے پاس غیب کی خبر ہے (اسے) لکھتے جاتے ہیں

۴۸. تو اپنے پروردگار کے حکم کے انتظار میں صبر کئے رہو اور مچھلی (کا لقمہ ہونے) والے یونس کی طرح رہو نا کہ انہوں نے (خدا) کو پکارا اور وہ (غم و) غصہ میں ہلرے ہوئے تھے

۴۹. اگر تمہارا پروردگار کی مہربانی ان کی یاوری نہ کرتی تو وہ چھیل میدان میں ال دیئے جاتے اور ان کا حال ابتر ہو جاتا

۵۰. پھر پروردگار نے ان کو برگزیدہ کر کے نیکو کاروں میں کر لیا

۵۱. اور کافر جب (یہ) نصیحت (کی کتاب) سنتے ہیں تو یوں لگتے ہیں کہ تم کو اپنی نگاہوں سے ہٹا دینے کے اور کہتے ہیں تو دیوانے ہیں

۵۲. اور (لوگو) یہ (قرآن) ال عالم کے لئے نصیحت ہے

ترجمہ پشتو

(۱) \$

(۲) \$

(۳) \$

(۴) \$

(۵) \$

(۶) \$

(۷) \$

(۸) \$

(9) \$

(10) \$

(11) \$

(12) \$

(13) \$

(14) \$

(15) \$

(16) \$

(17) \$

(18) \$

(19) \$

(20) \$

(21) \$

(22) \$

(23) \$

(24) \$

(25) \$

(26) \$

(27) \$

(28) \$

(29) \$

(30) \$

(31) \$

(32) \$

(33) \$

(34) \$

(35) \$

(36) \$

(37) \$

\$

(٣٨)

(٣٩) \$

(٤٠) \$

(٤١) \$

(٤٢) \$

(٤٣) \$

(٤٤) \$

(٤٥) \$

(٤٦) \$

(٤٧) \$

(٤٨) \$

(٤٩) \$

(٥٠) \$

(٥١) \$

(٥٢) \$

ترجمه کردی

١. Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn Nûn. (Arşa van tîpên di serê ferkeran da hatine .
hey Yezdan dizane) Bi nûn û nivîsdarok û bi nivîsandina, ku (bi nivîsdarokê) tê rêz
.kirinê

٢. Muhemmed!) tu bi qencîneke Xuda yê xwe tepa nakebî)

٣. Bi rastî ji bona te ra kiryêke bê paşî heye

.Bi rastî tu li ser xûyekî mezinî .۴

.Îdî tuyê jî (di nêzîk da) bibînî ewanê jî, bibînin.۵

.(Ka kîjan ji we (herdu destan ji rêya rast) darketîye (tepa ketîye .۶

Bi rastî Xuda yê te bi xweber ça bi wanê hatine (rîyarast) çêtir dizan e, bi wanê, ku ji .۷
.rêya wî der- ketine jî çêtir dizan e

.Îdî (Muhemmed!) tu bigotina virekan nek e .۸

Ewan hiz kirine, ku tu bi wan ra bi nermayî derbas bikî, îdî ewan jî bi wa ra bi nermayî .۹
(derbas bikin (carna tu bi gotina wan, carna jî ewan bi gotina te bikin

Muhemmed!) hemî (kesên) sond xwarin e riswa) .۱۰

.Gotegotê bi navok (di nava kesan da) axiftinan digerin e .۱۱

.Nahêle (kes) qencîyan bike, ji tuxûbê xwe borî û gonehkar .۱۲

.Ku bi hêrs in ji piştî hêrsê jî bê nişan e .۱۳

Ji ber ku bi mal û kur in, tu bi gotina (wan) neke. Loma, ewan ji tuxûbê xwe borîne .۱۴
(rast nînin

Gava berateyên me ji wî ra .۱۵

"tê xwundinê (aha) dibêje,"Evanan çîvanokê berêne

.Di nêzîk da emê li ser pozê wî durufê daynin .16

Bi rastî me ça hevrîne rêz û baxan ceribandibûn. Kanê wan sond xaribûn, ku ewanê .17

.(di serê sibehê da (darê bostanê xwe biweşînin

.Qey ewan tu tişt ji hev venediqetandin (ne digotin: Heke Xuda hez bike .18

.Îdî ewan bi xweber jî hêj razaîbûne li ser wan da aşîtek ji Xuda yê te çerixî .19

.Îdî rêz û baxê wan wekî pirêzên zevîyan man e .20

.Ewan di sibehê da qîrdane hev .21

.Ku hûnê herin (daran) dawêşînin; zû herin hûn dereng man e, gotine .22

.Îdî ewan rabûne çûne, di nava hev da bi dizî axiftin e .23

.Di îro da bila tu xezan (di rêz û baxçe da) neyê bal me .24

.Ewan zû çûn. Guman dikirin, ku dişîn qe tu xezanî nexne baxçê xwe .25

Îdî gava ewan çûne (bostanê xwe) dîtine (aha) gotine: "Bi rastî me rêya rast wuda .26
."kirîye

Bi rastî em di berê da ji wî (bostanî) hatine bê par kirinê .27

Ewê nîvwarê ji wan (ji bona wan ra aha) gotîye: "Qey min ji bona we ra negot; gotî
hûn Xuda yê xwe ji kêmasîyan paqij bikin

Ewan jî (aha) gotine; "Xuda yê me! bi rastî em te ji kemasîyan paqij dikin, loma bi .29
.rastî em ji cewrkaran bûne

.Îdî hinekê ji wan berê xwe dane hinekên wan li hev tilf kirine .30

Ji hev ra aha) aha gotina, "Xwalî li me be! bi rastî em) .31

"ji avarû derketibûn

Dibe ku Xuda yê me di şûna wan da ji wan çêtir bide me. Loma bi rastî em ji Xuda yê .۳۲
.xwe hêj ji wan çêtir dixwazin

.Şapat ahane! heke ewan bizanin şapata para da hêj meztir e .۳۳

.Bi rastî ji bona Xuda parizan, li bal Xuda yê wan, behiştta xarinan heye .۳۴

?Îdî qe em misilmanan û guneh karan wekî hev digirin .۳۵

? (Gelî filan!) hûn ça berewanî dikin (ewan wekî hev digirin) .۳۶

?Qey ji bona we ra pirtûkek heye! hûn (di wê pirtûkê da) evan biryaran dixûnin .۳۷

?Bi rastî hûn çi bibêjin, ji bona we ra di wê pirtûkê da heye .۳۸

Maqey heya roya qarsê ji bona we ra me sond xwarîye, ku hûn bi çi berewanî bikin, .۳۹
?ewa berewanî ya ji bona we ra heye

?Muhemmed! tu ji wan aha) pirs bike, ka ji wan kîjan dibe gerewa vê gotinê) .۴۰

Qey Ji bona wan ra (divê axiftinê da) hempayê wan hene? Îdî heke ewan (di doza .۴۱
.xwe da) rast in, bila hempayê xwe jî bînin

Di roya, ku deling ji bazûyan tê hildanê (temtêla wan zor dibe) ewan li bal kunde .۴۲
. (birinê da têne gazî kirinê, îdî ewan nikarin kunde beherin (loma danê wî borîye

Çavê wan ji tirsê ketîye, rûreşîk bi wan digirtîye. Bi sond! Ewan hêj zende bûne, li .۴۳
. (bal kunde birinê da hatine gazî kirinê (lê kude ne birine

Îdî (Muhemmed!) tu ewanê, ku vê (Qur'an ê) didine derewdêrandinê ji min ra bihêle .۴۴
(dest ji

.wan berde) emê ewn bi pêpelîk di wî cîyî qe ewan pê nizanbin nêzîkê (aşîtê) bikin

Ez ji bona wan ra dem didim. Bi rastî defika min (ji bona wan ra) bi hêz e, (kê bikeve .۴۵
.îdî dernakeve

Qey (Muhemmed!) tu ji wan kirya (pêxembrî ya xwe) dixwazî, îdî ewan jî, ji deyn .۴۶
.(?dayîne giran bûne (nikarin kirya te bidin

?Qey li bal wan (xezîna bi ne xûyan) heye, îdî ewan jî, (ji wan ne xûyan) dinivîsin .۴۷

Îdî tu ji bona berewani ya Xuda yê xwe hew bike û tu jî wek hevriyê masiyê (Yunis) .۴۸
.neke. Gava (Yunis) ji kulan tijî bûye (ji Xuda) lava kirîye

.Heke ji Xuda yê wî qencîyek negîhiştta wi, wê di çoleke rût da bi rexnî bihata avêtinê.۴۹

Îdî (wusa nebû) loma Xuda yê wî (lava ya wî) litê kir. Îdî (Xuda yê wî) ewa xiste ji .۵۰
.aşîkaran

Ewanê bûne file hane! Gava ewan (xwendina Qur'an ê) dibihîstin, nêzîk dibû, ku .۵۱
ewan te bi çavê xwe welgerînin. Ewan (aha) digotin: "bi rastî (Muhemmed) tepa
."dikebe

(Lê (Qur'an) bi xweber jî, ji bona hemû heyên şîretk e (hatîye şandinê .۵۲

ترجمه اندونزی

Maka mereka menginginkan supaya kamu bersikap lunak lalu mereka bersikap lunak
(pula kepadamu).۹

(Dan janganlah kamu ikuti setiap orang yang banyak bersumpah lagi hina,۱۰

(Yang banyak mencela, yang kian ke mari menghambur fitnah,۱۱) ۲

(Yang sangat enggan berbuat baik, yang melampaui batas lagi banyak dosa,۱۲) ۳

(Yang kaku kasar, selain dari itu, yang terkenal kejahatannya,۱۳) ۴

(Karena dia mempunyai (banyak) harta dan anak.۱۴) ۵

Apabila dibacakan kepadanya ayat- ayat Kami, ia berkata:" (Ini adalah) dongeng-
(dongengan orang- orang dahulu kala."(15) (6)

(Kelak akan kami beri tanda dia di belalai- (nya).(16) (7)

Sesungguhnya Kami telah menguji mereka (musyrikin Mekkah) sebagaimana Kami telah menguji pemilik- pemilik kebun, ketika mereka bersumpah bahwa mereka
(sungguh- sungguh akan memetik (hasil) nya di pagi hari,(17) (8)

(Dan mereka tidak mengucapkan:" Insyaa Allah", (18) (9)

Lalu kebun itu diliputi malapetaka (yang datang) dari Tuhanmu ketika mereka sedang
(tidur,(19) (10)

(Maka jadilah kebun itu hitam seperti malam yang gelap gulita,(20) (11)

(Lalu mereka panggil memanggil di pagi hari.(21) (12)

(Pergilah di waktu pagi (ini) ke kebunmu jika kamu hendak memetik buahnya".(2) (13)

(Maka pergilah mereka saling berbisik- bisikan.(23) (14)

(Pada hari ini janganlah ada seorang miskin pun masuk ke dalam kebunmu".(24) (15)

Dan berangkatlah mereka di pagi hari dengan niat menghalangi (orang- orang miskin)
(padahal mereka mampu (menolongnya).(25) (16)

Tatkala mereka melihat kebun itu, mereka berkata:" Sesungguhnya kita benar- benar
(orang- orang yang sesat (jalan),(26) (17)

(Bahkan kita dihalangi (dari memperoleh hasilnya)"(27) (18)

Berkatalah seorang yang paling baik pikirannya di antara mereka:" Bukankah aku
(telah mengatakan kepadamu, hendaklah kamu bertasbih (kepada Tuhanmu)."(28) (19)

Mereka mengucapkan:" Maha Suci Tuhan kami, sesungguhnya kami adalah orang-
(orang yang lalim".(29) (20)

Lalu sebahagian mereka menghadapi sebahagian yang lain seraya cela mencela.(۳۰)

((۲۱

Mereka berkata:" Aduhai celakalah kita; sesungguhnya kita ini adalah orang- orang
(yang melampaui batas".(۳۱) (۲۲

Mudah-mudahan Tuhan kita memberikan ganti kepada kita dengan (kebun) yang
lebih baik daripada itu; sesungguhnya kita mengharapkan ampunan dari Tuhan kita.

((۳۲) (۲۳

.(Seperti itulah azab (dunia

(Dan sesungguhnya azab akhirat lebih besar jika mereka mengetahui).(۳۳) (۲۴

Sesungguhnya bagi orang- orang yang bertakwa (disediakan) surga- surga yang
(penuh kenikmatan di sisi Tuhannya).(۳۴) (۲۵

Maka apakah patut Kami menjadikan orang- orang Islam itu sama dengan orang-
(orang yang berdosa (orang kafir).(۳۵) (۲۶

Mengapa kamu (berbuat demikian): bagaimanakah kamu mengambil keputusan.(۳۶)
((۲۷

Atau adakah kamu mempunyai sebuah kitab (yang diturunkan Allah) yang kamu
(membacanya),(۳۷) (۲۸

Bahwa di dalamnya kamu benar- benar boleh memilih apa yang kamu sukai untukmu.
((۳۸) (۲۹

Atau apakah kamu memperoleh janji- janji yang diperkuat dengan sumpah dari Kami,
yang tetap berlaku sampai hari kiamat; sesungguhnya kamu benar- benar dapat
(mengambil keputusan (sekehendakmu).(۳۹) (۳۰

Tanyakanlah kepada mereka:" Siapakah di antara mereka yang bertanggung jawab
(terhadap keputusan yang diambil itu" (۴۰) (۳۱

Atau apakah mereka mempunyai sekutu- sekutu Maka hendaklah mereka
mendatangkan sekutu- sekutunya jika mereka adalah orang- orang yang benar.(۴۱)
((۳۲

Pada hari betis disingkapkan dan mereka dipanggil untuk bersujud; maka mereka
(tidak kuasa,(۴۲) (۳۳

dalam keadaan) pandangan mereka tunduk ke bawah, lagi mereka diliputi kehinaan.)
Dan sesungguhnya mereka dahulu (di dunia) diseru untuk bersujud, dan mereka
(dalam keadaan sejahtera).(۴۳) (۳۴

Maka serahkanlah (ya Muhammad) kepada- Ku (urusan) orang- orang yang

mendustakan perkataan ini (Al Quran). Nanti Kami akan menarik mereka dengan (berangsur- angsur (ke arah kebinasaan) dari arah yang tidak mereka ketahui,(۴۴) (۳۵

dan Aku memberi tangguh kepada mereka. Sesungguhnya rencana- Ku amat teguh.

((۴۵) (۳۶

Ataukah kamu meminta upah kepada mereka, lalu mereka diberati dengan utang.(۴۶)

((۳۷

Ataukah ada pada mereka ilmu tentang yang gaib lalu mereka menulis (padanya apa yang mereka

(tetapkan).(۴۷) (۳۸)

Maka bersabarlah kamu (hai Muhammad) terhadap ketetapan Tuhanmu, dan janganlah kamu seperti orang (Yunus) yang berada dalam (perut) ikan ketika ia (berdoa sedang ia dalam keadaan marah (kepada kaumnya).(۴۸) (۳۹)

Kalau sekiranya ia tidak segera mendapat nikmat dari Tuhannya, benar- benar ia (dicampakkan ke tanah tandus dalam keadaan tercela).(۴۹) (۴۰)

Lalu Tuhannya memilihnya dan menjadikannya termasuk orang- orang yang saleh.
(۵۰) (۴۱)

Dan sesungguhnya orang- orang kafir itu benar- benar hampir menggelincirkan kamu dengan pandangan mereka, tatkala mereka mendengar Al Quran dan mereka (berkata:" Sesungguhnya ia (Muhammad) benar- benar orang yang gila".(۵۱) (۴۲)

(Dan Al Quran itu tidak lain hanyalah peringatan bagi seluruh umat.(۵۲) (۴۳)

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (۴۴)

(Hari kiamat,(۱) (۴۵)

(Apakah hari kiamat itu(۲) (۴۶)

(Dan tahukah kamu apakah hari kiamat itu(۳) (۴۷)

(Kaum Tsamud dan Ad telah mendustakan hari kiamat.(۴) (۴۸)

Adapun kaum Tsamud maka mereka telah dibinasakan dengan kejadian yang luar
(biasa,(۵) (۴۹)

Adapun kaum Ad maka mereka telah dibinasakan dengan angin yang sangat dingin
(lagi amat kencang,(۶) (۵۰)

yang Allah menimpakan angin itu kepada mereka selama tujuh malam dan delapan hari terus menerus; maka kamu lihat kaum Ad pada waktu itu mati bergelimpangan (seakan- akan mereka tunggul- tunggul pohon kurma yang telah kosong (lapuk).(۷) (۵۱)

(Maka kamu tidak melihat seorang pun yang tinggal di antara mereka. (۸) (۵۲

ترجمہ مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

(Nuun. Demi Pena dan apa yang mereka tulis, – (۱

Engkau (wahai Muhammad) – dengan sebab nikmat pemberian Tuhanmu – bukanlah
seorang gila (sebagaimana yang dituduh

(oleh kaum musyrik, bahkan engkau adalah seorang yang bijaksana). (۲

Dan sesungguhnya engkau tetap beroleh pahala yang amat besar, yang tidak putus-
(putus, (sebagai balasan bagi menjalankan ajaran Islam); (۳

(Dan bahawa sesungguhnya engkau mempunyai akhlak yang amat mulia. (۴

(Maka (tidak lama lagi) engkau akan melihat, dan mereka juga akan melihat, - (۵

(Siapakah orangnya yang gila di antara kamu semua. (۶

Sesungguhnya Tuhanmu, Dia lah jua yang lebih mengetahui akan orang yang sesat
dari jalanNya, dan Dia lah jua yang lebih mengetahui akan orang-orang yang
(mendapat petunjuk. (۷

Oleh itu (berpegang teguhlah pada ajaran Islam yang sedang engkau amalkan, dan)
janganlah engkau menurut kemahuan orang-orang yang mendustakan (ugama
(Allah). (۸

Mereka suka kalaulah engkau bertolak ansur (menurut kemahuan mereka), supaya
(mereka juga bertolak ansur berlemah-lembut (pada zahirnya terhadapmu). (۹

Dan janganlah engkau (berkisar dari pendirianmu yang benar, dan jangan) menurut
kemahuan orang yang selalu bersumpah, lagi yang hina (pendapatnya dan
(amalannya), - (۱۰

Yang suka mencaci, lagi yang suka menyebarkan fitnah hasutan (untuk memecah
(belahkan orang ramai), - (۱۱

Yang sering menghalangi amalan-amalan kebajikan, yang melanggar hukum-hukum
(ugama, lagi yang amat berdosa, - (۱۲

(Yang jahat kejam, yang selain itu tidak tentu pula bapanya. (۱۳

Adakah kerana ia seorang hartawan dan ramai anak-pinaknya (maka ia
(mendustakan ugama Kami)? - (۱۴

Apabila dibacakan kepadanya ayat-ayat keterangan Kami, ia berkata: " (Ini ialah)
(cerita-cerita dongeng orang-orang dahulu kala". (۱۵)

Orang yang bersifat demikian, akan didedahkan kehinaannya) - Kami akan adakan)
(tanda di atas hidungnya (yang berupa belalai itu). (۱۶)

Sesungguhnya Kami telah timpakan mereka dengan bala

bencana, sebagaimana Kami timpakan tuan-tuan punya kebun (dari kaum yang telah lalu), ketika orang-orang itu bersumpah (bahawa) mereka akan memetik buah-buah (kebun itu pada esok pagi; - (17

(Serta mereka tidak menyebut pengecualian. (18

Maka kebun itu didatangi serta diliputi oleh bala bencana dari Tuhanmu (pada malam (hari), sedang mereka semua tidur. (19

(Lalu menjadilah ia sebagai kebun yang telah binasa semua buahnya. (20

Kemudian pada pagi-pagi, mereka panggil memanggil antara satu dengan yang lain - ((21

Setengahnya berkata): "Pergilah pada pagi-pagi ke kebun kamu, kalau betul kamu (mahu memetik buahnya". (22

(Lalu berjalanlah mereka sambil berbisik (katanya): (23

Pada hari ini, janganlah hendaknya seorang miskin pun masuk ke kebun itu" (mendapatkan kamu". (24

Dan pergilah mereka pada pagi-pagi itu, dengan kepercayaan, (bahawa) mereka (berkuasa menghampakan fakir miskin dari hasil kebun itu. (25

Sebaik-baik sahaja mereka melihat kebunnya, mereka berkata: "Sebenarnya kita (sesat jalan, (ini bukanlah kebun kita)". (26

Setelah mereka perhati dengan teliti, mereka berkata: "Tidak! Kita tidak sesat,) bahkan kita orang-orang yang dihampakan (dari hasil kebun kita, dengan sebab (ingatan buruk kita sendiri)". (27

Berkatalah orang yang bersikap adil di antara mereka: "Bukankah aku telah katakan kepada kamu (semasa kamu hendak menghampakan orang-orang fakir miskin dari habuannya): amatlah elok kiranya kamu mengingati Allah (serta membatalkan (rancangan kamu yang jahat itu) ?" (28

Mereka berkata (dengan sesalnya): "Maha Suci Tuhan Kami! Sesungguhnya kami
(adalah orang-orang yang berlaku zalim!" (۲۹

(Kemudian setengahnya mengadap yang lain, sambil cela-mencela. (۳۰

Mereka berkata: "Aduhai celakanya kita! Sesungguhnya kita adalah orang-orang
(yang melampaui batas. (۳۱

Semoga Tuhan kita, (dengan"

sebab kita bertaubat) menggantikan bagi kita yang lebih baik daripada (kebun yang (telah binasa) itu; sesungguhnya, kepada Tuhan kita sahalah kita berharap". (32)

Demikianlah azab seksa (yang telah ditimpakan kepada golongan yang ingkar di dunia), dan sesungguhnya azab hari akhirat lebih besar lagi; kalaulah mereka orang-orang yang berpengetahuan (tentulah mereka beringat-ingat). (33)

Sesungguhnya orang-orang yang bertaqwa, disediakan bagi mereka taman-taman (Syurga yang penuh nikmat, di sisi Tuhan mereka. (34)

Patutkah Kami (berlaku tidak adil, dengan) menjadikan orang-orang Islam (yang taat), sama seperti orang-orang yang berdosa (yang kufur ingkar)? (35)

Apa sudah jadi kepada akal kamu? Bagaimana kamu menetapkan hukum (yang terang-terang salahnya itu)? (36)

Adakah kamu mempunyai sesebuah Kitab (dari Allah) yang kamu baca dan pelajari? ((37)

Bahawa di dalam Kitab itu membolehkan kamu mendapat apa sahaja yang kamu (pilih? (38)

Atau adakah kamu mendapat akuan-akuan yang ditegaskan dengan sumpah dari Kami, yang tetap hingga hari kiamat, menentukan bahawa kamu dapat mencapai apa (yang kamu putuskan? (39)

Bertanyalah kepada mereka: "Siapakah orangnya di antara mereka yang menjamin benarnya hukum: bahawa mereka akan mendapat di akhirat apa yang didapati oleh (orang Islam?" (40)

Atau adakah mereka mempunyai sekutu-sekutu (yang sefaham dengan mereka? Kalau ada) maka hendaklah mereka membawanya, jika betul mereka orang-orang (yang benar. (41)

Ingatkanlah orang-orang yang tidak beriman) akan masa didedahkan kedahsyatan) huru-hara (hari kiamat), dan mereka diseru supaya sujud maka mereka tidak dapat

(melakukannya, - (۴۲

Sambil pandangan mereka tunduk malu, serta mereka diliputi kehinaan; dan sesungguhnya mereka (di dunia) dahulu telahpun diseru supaya sujud (tetapi mereka .enggan) sedang mereka dalam keadaan sihat

Biarkanlah Aku sahaja (wahai Muhammad) dengan orang yang mendustakan keterangan Al-Quran ini, Kami akan menarik mereka sedikit demi sedikit (ke jurang kebinasaan), dari arah yang mereka tidak mengetahuinya. (۴۴)

Dan Aku akan melanjutkan tempoh untuk mereka; sesungguhnya rancangan sulitKu ((terhadap golongan yang kufur ingkar itu), amatlah kuat kukuh. (۴۵)

Pernahkah engkau (wahai Muhammad) meminta sebarang bayaran kepada mereka (mengenai ajaran Islam yang engkau sampaikan), lalu mereka merasa berat menanggung bayaran itu (sehingga menjauhkan diri daripada menyahut seruanmu)? ((۴۶)

Atau adakah di sisi mereka (Lauh Mahfuz yang mengandungi) perkara-perkara yang ghaib lalu mereka menyalin (daripadanya untuk menentang ajaran dan (peringatanmu)? (۴۷)

Maka bersabarlah (wahai Muhammad) menerima hukum Tuhanmu (memberi tempoh kepada mereka), dan janganlah engkau bersikap seperti orang yang telah ditelan oleh ikan. (Ingatlah kisahnya) ketika ia berdoa merayu dengan keadaan sesak sebak (terkurung dalam perut ikan. (۴۸)

Kalaulah ia tidak didatangi nikmat pertolongan dari Tuhannya, nescaya tercampaklah ia ke tanah yang tandus (di tepi pantai) dalam keadaan ia ditempelak (kerana salah (silapnya). (۴۹)

Selepas itu Tuhannya memilihnya, serta menjadikan dia dari orang-orang yang soleh. ((۵۰)

Dan sesungguhnya orang-orang yang kafir itu, hampir-hampir menggelincir dan menjatuhkanmu dengan pandangan mereka (yang penuh dengan permusuhan dan kebencian), semasa mereka mendengar Al-Quran sambil berkata: "Sebenarnya ((Muhammad) itu, sungguh-sungguh orang gila". (۵۱)

Padahal Al-Quran itu tidak lain hanyalah peringatan bagi umat manusia seluruhnya.

((٥٢))

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

.Nuun. (Naapa kwa) kalamu na yale wanayoyaandika .١

.Kwa neema ya Mola wako wewe si mwenda wazimu .٢

.Na kwa hakika una malipo yasiyokatika .٣

.٤

.Na bila shaka una tabia njema, Tukufu

.Basi karibuni utaona, na wao pia wataona .5

.Ni nani mwenye kichaa, miongoni mwenu .6

Hakika Mola wako anajua sana aliyepotea katika njia yake, na yeye anajua sana .7

.walio ongoka

.Basi usiwatii waliokadhibisha .8

.Wanapenda ungelikuwa laini (kwao) nao wakawa laini .9

.Wala simtii kila mwapaji sana, aliye dhalili .10

.Msengenyaji aendaye akitia fitina .11

.Azuiye kheri, arukaye mipaka, mwenye hatia .12

.Mwenye roho ngumu, (na) juu ya hayo, mwana wa haramu .13

.Ingawa ni mwenye mali na watoto .14

.Anaposomewa Aya zetu husema: Ni visa vya watu wa zamani .15

.Karibuni tutamtia kovu juu ya pua .16

Hakika tumewajaribu kama tulivyowajaribu wenye bustani, walipoapa kwamba .17

.watayakata (matunda yake) itakapokuwa asubuhi

.Wala hawakusema: Insha allah .18

Basi uliizingia (bustani) msiba mkubwa utokao kwa Mola wako na hali wao .19

.walikuwa wanalala

.Kwa hiyo ikawa kama iliyong'olewa .20

.Asubuhi wakitana .21

.Kwamba: Nendeni mapema shambani kwenu ikiwa mnataka kuvuna .22

.Basi walikwenda na huku wakinong'onezana .23

.Kuwa: leo masikini asiingie humo mwenu .24

.Na wakaenda asubuhi, hali wanao uwezo wa kuzuia .25

.Basi walipoliona wakasema: Bila shaka tumepotea .26

.Bali tumenyimwa .27

Mbora wao akasema: Je, sikukuambieni mbona hamumtukuzi (Mwenyeezi . 28

.(?Mungu

.Wakasema: Utukufu ni wa Mola wetu, hakika tulikuwa madhalimu .29

.Basi wakakabiliana wakilaumiana .30

.Wakasema: Ole wetu! hakika tulikuwa tumeruka mipaka .31

Huenda Mola wetu atatubadilishia (shamba) lililo bora kuliko hili, hakika sisi . 32

.tunajipendekeza kwa Mola wetu

.Kama hivyo itakuwa adhabu, na adhabu ya akhera ni kubwa zaidi laiti wangelijua .33

Hakika wamchao .34

.Mwenyeezi Mungu) watakuwa na bustani zenye neema kwa Mola wao)

?Je, tuwafanye wanaotii sawa na waovu .35

?Mmekuwaje mnahukumu namna gani .36

.Au mnacho kitabu mnachokisoma .37

.Hakika yatakuwamo kwa ajili yenu mnayoyachagua .38

Au je, mnavyo viapo juu yetu vinavyofika mpaka siku ya Kiyama, kuwa nyinyi .39

?mtapata mnayoyahukumu

?Waulize: Ni nani miongoni mwao mdhamini wa hayo .40

.Au je, wana washirika? Basi wawalete washirika wao wakiwa wanasema kweli .41

Siku ambayo yatakapokuwa matendo makali, na wataitwa kusujudu lakini .42

.hawataweza

Macho yao yatainama, unyonge utawafunika, na hakika walikuwa wakiitwa .43

.kusujudu walipokuwa salama

Basi niache na anayeikadhibisha hadithi hii, karibuni tutawavuta kidogo kidogo kwa .44

.mahala wasipopajua

.Na ninawapa muda, kwa hakika shauri langu ni madhubuti .45

?Au je, unawaomba malipo nao wanaelemewa na gharama .46

?Au iko kwao (elimu ya) siri nao wanaiandika .47

Basi subiri hukumu ya Mola wako, wala usiwe kama mmezwa na Samaki (Nabii .48

.Yunusu) alipomwita (Mwenyeezi Mungu) na hali yeye alikuwa mwenye huzuni nyingi

Kama isingelimfikia neema kutoka kwa Mola wake, bila shaka angelitupwa ufukoni .49

.na hali yakuwa mwenye kulaumiwa

۵۰. Lakini Mola wake alimchagua na akamfanya miongoni mwa watu wema .

۵۱. Na wale makafiri hukurubia kukutelezesha kwa (udokozi wa) macho yao, .
wanaposikia mawaidha (yao) na husema: Hakika yeye ni mwenda wazimu

۵۲. Na hayakuwa haya ila ni ukumbusho kwa walimwengu .

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۶۱۳

(۶۸) سوره قلم مکی است و پنجاه و دو آیه دارد (۵۲)

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۳۳] صفحه ی ۶۱۴

ترجمه آیات به نام خدا که در دنیا رحمتی برای عموم و در آخرت رحمتی

بیکران برای خواص از بندگان دارد.

ن، سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند (۱).

که تو به خاطر لطفی که پروردگارت به تو کرده دیوانه نیستی (۲).

و اینکه برای تو اجری است غیر مقطوع (۳).

و اینکه تو ملکات اخلاقی بس بزرگی داری که بر آن مسلطی (۴).

پس به زودی خواهی دید و آنها نیز خواهند دید (۵).

که کدامتان مبتلا به جنونید (۶).

محققا پروردگارت داناتر است به اینکه چه کسی از راه او دور و چه کسانی راه یافتگانند (۷).

پس تکذیب گران را اطاعت مکن (۸).

آنان همین را می خواهند که تو سازش کنی و آنها هم با تو بسازند (۹).

و نیز هر فرومایه عیب جو که برای هر حق و باطلی سوگند می خورد اطاعت مکن (۱۰).

و کسی را که در بین مردم سخن چینی و افساد می کند (۱۱).

و کسی را که مانع رسیدن خیر به خلق می شود و تجاوزگر و گناهکار است (۱۲).

کسی که علاوه بر همه آن عیب ها، بد دهن و خشن است و مردم پدری برایش نمی شناسند (۱۳).

کسی که تنها مایه غرورش این است که صاحب مال و فرزندان است (۱۴).

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید افسانه های قدیمی است (۱۵).

ما در برابر غرورش به نهایت درجه، خوارش می سازیم (۱۶).

آری ما ایشان را می آزماییم هم چنان که صاحبان آن باغ را آزمودیم که قسم خوردند و به هم قول دادند فردا میوه باغ را بچینند (۱۷).

بدون اینکه ان شاء الله بگویند (و یا بدون اینکه از آن استثنا کنند) (۱۸).

در نتیجه بلایی فراگیر از ناحیه پروردگارت باغ را دور زد در حالی که ایشان در خواب بودند (۱۹).

و در نتیجه باغ سوخت و چون

شب سیاه شد (۲۰).

صبح زود (قبل از بیدار شدن فقرا) یکدیگر را صدا زدند (۲۱).

که اگر به وعده دیشبتان پای بندید برخیزید و به سوی زراعت خود بروید (۲۲).

این را آهسته می گفتند و آهسته به سوی باغ روانه شدند (۲۳).

صفحه ی ۶۱۵

تا در آن روز هیچ مسکینی داخل باغشان نشود (۲۴).

به قصد نیامدن فقرا و زیاد شدن درآمد سحرگاهان بیرون شدند (۲۵).

تا به باغ رسیدند، همین که وضع باغ را دیدند گفتند: محققا راه را عوضی آمده ایم (۲۶).

یکی از آن میان گفت: نه، بلکه محروم شده ایم (۲۷).

آنکه میانه روتر از همه بود گفت مگر به شما نگفتم (چرا باغ را رازق خود می دانید و) خدا را از داشتن شریک در رزاقیت منزّه نمی دارید؟ (۲۸).

گفتند منزّه است پروردگار ما که به راستی ما ستمکارانی بودیم (۲۹).

آن گاه رو به یکدیگر کرده گناه را به گردن یکدیگر نهادند (۳۰).

گفتند: وای بر ما که به راستی مردمی طغیانگر بودیم (۳۱).

امید است پروردگارمان باغی بهتر از آن به ما بدهد، که ما دل به سوی پروردگارمان نهادیم (۳۲).

آری عذاب چنین است و البته عذاب آخرت بزرگتر است اگر مردم بنای فهمیدن داشته باشند (۳۳).

بیان آیات [محتویات سوره مبارکه قلم و محل نزول آن

این سوره رسول خدا (ص) را به دنبال تهمت های ناروایی که مشرکین به وی زده و او را دیوانه خوانده بودند، تسلیت و دلداری می دهد، و به وعده های جمیل و پاسداری از خلق عظیمش دلخوش می سازد، و آن جناب را به شدیدترین وجهی از اطاعت مشرکین و مدافعت با آنان نهی نموده، امر اکید می کند که در برابر حکم پروردگارش صبر کند.

سیاق همه آیات این سوره

سیاق آیات مکی است، و از ابن عباس و قتاده نقل شده که گفته اند: اوایل این سوره تا آیه "سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطوم" که شانزده آیه است- در مکه نازل شده، و ما بعد آن تا جمله "لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ" که هفده آیه است در مدینه نازل شده، و نیز بعد از آن جمله تا جمله "يَكْتُبُونَ" که پانزده آیه است در مکه و ما بعد آن تا آخر سوره که چهار آیه است در مدینه نازل شده «۱» این نقل نسبت به هفده آیه یعنی از جمله "إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ" تا جمله "لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ" بی وجه نیست، زیرا به آیات مدنی شبیه تر است تا آیات مکی.

"ن" در تفسیر سوره شوری در باره حروف مقطعه اوایل سوره ها بحث کردیم.

(۱) مجمع البیوع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۰.

صفحه ی ۶۱۶

[وجوهی که در باره قسم به "قلم" و "ما یسطرون" گفته شده است

"وَ الْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُونَ" معنای "قلم" معلوم است، و اما مصدر "سطر" (که فعل "یسطرون" مشتق از آن است) به فتحه سین و سکون طاء- و بنا به گفته راغب گاهی به دو فتحه نیز خوانده می شود- به معنای صفی از کلمات نوشته شده، و یا از درختان کاشته شده، و یا از مردمی ایستاده است، و وقتی گفته می شود: (سطر فلان کذا) معنایش این است که فلانی سطر سطر نوشت «۱».

خدای سبحان در این آیه به قلم و آنچه با قلم می نویسند سوگند یاد کرده، و از ظاهر سیاق برمی آید که منظور از قلم مطلق قلم، و مطلق هر نوشته ای است که با قلم نوشته می شود، و از این جهت این سوگند را

یاد کرده که قلم و نوشته از عظیم ترین نعمت های الهی است، که خدای تعالی بشر را به آن هدایت کرده، به وسیله آن حوادث غایب از انظار و معانی نهفته در درون دلها را ضبط می کند، و انسان به وسیله قلم و نوشتن می تواند هر حادثه ای را که در پس پرده مرور زمان و بعد مکان قرار گرفته نزد خود حاضر سازد، (مثل اینکه حادثه قرنهای قبل، همین الآن دارد اتفاق می افتد، و حوادث هزاران فرسنگ آن طرف تر در همین جا دارد رخ می دهد) پس قلم و نوشتن هم در عظمت، دست کمی از کلام ندارد.

و در عظمت این دو نعمت همین بس که خدای سبحان بر انسان منت نهاده که وی را به سوی کلام و قلم هدایت کرده، و طریق استفاده از این دو نعمت را به او یاد داده، و در باره کلام فرموده: "خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ" «۲» و در باره قلم فرموده: "عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ" «۳».

بنا بر این، سوگند خوردن خدای تعالی به قلم، و آنچه می نویسند سوگند به یکی از نعمت ها است، و این تنها قلم نیست که به آن سوگند یاد کرده، بلکه در کلام مجیدش به بسیاری از مخلوقات خود بدان جهت که نعمتند سوگند یاد فرموده، مانند آسمان، زمین، خورشید، ماه، شب، روز، و امثال اینها تا برسد به انجیر و زیتون.

بعضی «۴» از مفسرین گفته اند: کلمه "ما" در جمله "و ما یسطرون" مصدریه است، و مراد از آن خود نوشتن است.

بعضی «۵» دیگر گفته اند: مراد از قلم، قلم اعلی، یعنی قلم آفرینش است، که در حدیث _____

(۱) مفردات راغب، ماده "سطر".

(۲)

انسان را آفرید و به او بیان را تعلیم کرد. سوره الرحمن، آیه ۳ و ۴.

(۳) به قلم تعلیم داد، به انسان چیزی را تعلیم داد که از آن آگهی نداشت. سوره علق، آیه ۴ و ۵.

(۴) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۵۸۴.

(۵) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۷۸ و ۷۹.

صفحه ی ۶۱۷

آمده که اولین موجودی است که خدایش آفریده. و منظور از "ما یسطرون" آن اعمالی است که فرشتگان حفظه و کرام الکاتبین می نویسند.

و بعضی «۱» این احتمال را هم داده اند که تعبیر به صیغه جمع در "یسطرون" صرفاً برای تعظیم باشد، نه کثرت. لیکن این احتمال درست نیست.

و نیز بعضی «۲» احتمال داده اند که: منظور آن چیزی باشد که در آن می نویسند، و آن لوح محفوظ است.

بعضی دیگر احتمال داده اند: مراد از قلم و آنچه می نویسند صاحبان قلم، و نوشته های ایشان باشد. اما همه این احتمالات واهی و بی اساس است.

[مراد از نعمت در آیه: "ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ"]

"ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ" این جمله آن مطلبی است که خدای تعالی برای اثباتش سوگند خورده، و خطاب در آن به رسول خدا (ص) است، و حرف "باء" در کلمه "بنعمه" بای سببیت و یا مصاحبت است. و معنای جمله این است که تو به خاطر نعمتی - و یا با نعمتی - که خدا به تو ارزانی داشته مجنون نیستی.

و سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از این نعمت، نعمت نبوت است، چون ادله ای که دلالت بر نبوت آن جناب می کند، هر گونه اختلال روانی و عقلی را از آن جناب دفع می کند، زیرا اگر دفع نکند بر نبوت هم دلالت

ندارد، و اگر نکند هدایت الهی که لازمه نظام حیات بشری است پا نمی گیرد، و این آیه در مقام رد تهمت است که به آن جناب می زدند و مجنونش می خواندند. و در آخر همین سوره تهمت ایشان را حکایت کرده، می فرماید: "وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ".

بعضی «۳» از مفسرین گفته اند: مراد از نعمت، فصاحت بیان، عقل کامل، سیرت مرضیه، و برائت آن جناب از هر عیب و اتصافش به هر صفت پسندیده است، چون ظهور این صفات خود دلیل قطعی است بر اینکه چنین کسی مجنون نیست، لیکن بیان گذشته ما در حجیت قاطع تر است، و آیه مورد بحث و آیات بعدش به طوری که ملاحظه می فرمایید در مقام تسلیت دادن به رسول خدا (ص) و دلخوش ساختن آن جناب است، می خواهد آن جناب را تایید کند، و در عین حال سخن کفار را تکذیب نماید.

(۱ و ۲) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۷۸ و ۷۹.

(۳) مجمع البیوع، ج ۱۰، ص ۳۳۳.
صفحه ی ۶۱۸

[معنای اینکه فرمود پیامبر اجر غیر ممنون دارد و بر "خلق عظیم" است

"وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ" کلمه "ممنون" از ماده "من" و اسم مفعول آن است، و مصدر "من" به معنای قطع است، وقتی گفته می شود: "منه السیر منا" معنایش این است که پیاده روی او را از رفتن قطع و ناتوان کرد، البته باید توجه داشت که کلمه "ممنون" اسم مفعول از منت نیز می آید، و منت به معنای آن است که نعمتی را که به کسی داده ای با زبان خود آن را بر آن شخص سنگین سازی، کلمه مذکور در آیه مورد بحث به معنای اول

است. و مراد از "اجر"، اجری است که رسالت نزد خدا دارد، و این جمله در مقام دلخوش ساختن رسول خدا (ص) است، می فرماید: تو زحمات رسالت خدا را تحمل کن، که اجرت نزد پروردگار قطع نمی شود، و زحمات هدر نمی رود.

و چه بسا که کلمه "من" را به معنای همان منت نهادن گرفته اند، به این بیان که آنچه خدای تعالی به رسول گرامیش به عنوان پاداش می دهد، در حقیقت اجرتی است در مقابل زحماتی که کشیده، پس رسول خدا (ص) مستحق آن اجرت و طلبکار آن از خدای تعالی است، و خدای تعالی منتی بر او ندارد. ولی این معنا درست نیست، زیرا رسول خدا (ص) هم مانند همه خلائق بنده و مملوک خدا است، آن هم مملوک به حقیقت معنای ملک، هم ذاتش مملوک او است و هم صفاتش و هم اعمالش، پس اگر خدای عز و جل چیزی از آنچه ذکر شد به بنده اش می دهد عطیه ای است از ناحیه او، نه اینکه دینی است که پرداخت می کند، و بنده خدا آنچه را که دارد موهبت و عطیه خدا است، و به تملیک خدا مالک شده است، و در همان حال که او مالک شده باز مالک حقیقی خود او و آنچه فعلا مالک است و آنچه قبلا مالک بوده، و یا بعدا مالک می شود، خدا است، پس آنچه خدا به بنده اش می دهد تفضلی است از ناحیه او، و اگر تفضل و عطایی را که در مقابل عمل بنده اش اجر و پاداش نامیده، و قراری را که بین اجر خود و عمل بنده اش دارد، معامله نامیده، این نیز تفضل دیگری است از او، پس

منت تنها برای خدا است، او است که بر تمامی خلائق خود از انبیا گرفته تا پایین تر منت دارد، و انبیا و پائین تر از انبیا در این معنا برابرند.

"وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ" کلمه "خلق" به معنای ملکه نفسانی است، که افعال بدنی مطابق اقتضای آن ملکه به آسانی از آدمی سر می زند، حال چه اینکه آن ملکه از فضائل باشد، مانند عفت و شجاعت و امثال آن، و چه از رذائل مانند حرص و جبن و امثال آن، ولی اگر مطلب ذکر شود، فضیلت و

صفحه ی ۶۱۹

خلق نیکو از آن فهمیده می شود.

راغب می گوید: کلمه "خلق" چه با فتحه "خاء" خوانده شود، و چه با ضمه آن، در اصل به یک معنا بوده، مانند کلمه "شرب" و "صرم" که چه با فتحه اول خوانده شوند و چه با ضمه یک معنا را می دهند، و لیکن در اثر استعمال بیشتر فعلا چنین شده که اگر به فتحه خاء استعمال شود معنای صورت ظاهر و قیافه و هیئت را که با بصر دیده می شود می رساند، و اگر به ضمه خاء استعمال شود معنای قوا و سجایای اخلاقی را که با بصیرت احساس می شود افاده می کند، پس اینکه قرآن کریم فرموده: "إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ"، معنایش این است که تو- ای پیامبر- سجایای اخلاقی عظیمی داری «۱».

و این آیه شریفه هر چند فی نفسها و به خودی خود حسن خلق رسول خدا (ص) را می ستاید، و آن را بزرگ می شمارد، لیکن با در نظر گرفتن خصوص سیاق، به خصوص اخلاق پسندیده اجتماعی نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، صبر

در مقابل آزار مردم و خطا کاریهای اراذل و عفو و اغماض از آنان، سخاوت، مدارا، تواضع و امثال اینها، و ما قبلا در آخر جلد ششم این کتاب احادیثی را که محاسن اخلاقی آن جناب را می شمارد نقل کردیم.

و از آنچه گذشت روشن گردید اینکه بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: مراد از کلمه "خلق" دین-اسلام-است. تفسیر درستی نیست، مگر اینکه منظور خود را طوری توجیه کنند که به بیان ما برگشت کند.

" فَسْتُبَيِّرُ وَيُنْصِرُ رُونَ بِأَيِّكُمْ الْمُفْتُونَ " این جمله به خاطر اینکه حرف "فاء" در اولش آمده، نتیجه گیری از خلاصه مطالب گذشته است، می فرماید: حال که معلوم شد تو دیوانه نبودی، بلکه دارای مقام نبوت و متخلق به خلق عظیمی هستی، و از ناحیه پروردگارت اجری عظیم خواهی داشت، اینک بدان که به زودی اثر دعوتت روشن خواهد گشت، و برای دیدگان ظاهری و باطنی خلق معلوم خواهد شد که مفتون به جنون کیست، آیا تویی و یا تکذیب گران تو که تهمت دیوانگی به تو می زنند؟

بعضی «۳» از مفسرین گفته اند: کلمه "مفتون" مصدری است که وزن اسم مفعول دارد، نظیر کلمات "معقول"، "میسور" و "معسور" که وقتی می گویند: "فلان لیس له معقول"

(۱) مفردات راغب، ماده "خلق".

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

(۳) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۵۸۵.

صفحه ی ۶۲۰

معنایش این است که فلانی عقل ندارد. و عبارت "خذ میسوره و دع معسوره" به معنای این است که از فلان کار، آنچه آسان است انجام بده، و مقدار دشواریش را رها کن. و حرف "باء" در کلمه "بایکم" به معنای حرف "فی" است، و معنای جمله این است که به زودی تو

می بینی و ایشان هم می بینند که فتنه در کدام یک از دو طرف مخالف است.

"إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ" بعد از آنکه با بیانات قبلی فهماند که بالأخره در این میان ضلالت و هدایتی هست، و اشاره می کند به اینکه تهمت زندگان به رسول خدا (ص) به اینکه او دیوانه است خودشان مفتون و گمراهند، و به زودی گمراهیشان روشن گشته، و نیز معلوم می شود که رسول خدا (ص) هدایت یافته است و هدایت او و گمراهی آنان به بیانی از خدای سبحان ثابت شد، اینک در این جمله مطلب را چنین تاکید می کند که خدا بهتر می داند چه کسی از راه او به بیراهه رفته، و چه کسی راه او را یافته است، چون راه، راه او است و امر هدایت هم به دست او است، و معلوم است که صاحب راه و راهنما بهتر می داند چه کسی در راه او است، و چه کسی در آن نیست.

"فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ" این جمله به دلیل اینکه فای تفریع در آغاز آن در آمده نتیجه گیری از خلاصه معنای آیات سابق است، و الف و لام در "المكذبین" الف و لام عهد است، و منظور از کلمه "فَلَا تُطِعِ" مطلق موافقت است، چه عملی و چه زبانی، و معنای جمله این است که حال که معلوم شد تکذیب گران سابق الذکر مفتون و گمراهند، پس با ایشان به هیچ وجه نه زبانی و نه عملی موافقت مکن.

"وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ" کلمه "یدهنون" از مصدر "ادهان" است که مصدر باب افعال از ماده "دهن" است، و "دهن" به معنای

روغن، و ادهان و مداهنه به معنای روغن مالی، و به اصطلاح فارسی "ماست مالی" است، که کنایه است از نرمی و روی خوش نشان دادن. و معنای آیه این است که این تکذیب گران دوست می دارند تو با نزدیک شدن به دین آنان روی خوش به ایشان نشان دهی، ایشان هم با نزدیک شدن به دین تو روی خوش به تو نشان دهند، و خلاصه اینکه دوست دارند کمی تو از دینت مایه بگذاری، کمی هم آنان از دین خودشان مایه بگذارند، و هر یک در باره دین دیگری مسامحه روا بدارید، هم چنان که نقل شده که کفار به رسول خدا (ص) پیشنهاد کرده بودند از تعرض به خدایان ایشان کوتاه

صفحه ی ۶۲۱

بیاید، و ایشان هم متقابلاً متعرض پروردگار او نشوند.

با آنچه گذشت روشن گردید که متعلق مودت کفار مجموع "لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ" بوده، و حرف "فاء" در کلمه دوم فای نتیجه گیری است، نه سببیت.

[صفات رذیله برخی از دشمنان دین که دارای مال و فرزند هستند و خدا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را از اطاعت آنها و از مداهنه و مماشات با آنها نهی فرموده است

"وَلَا تُطْعَمُ كُلُّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ... زَنِيمٍ" کلمه "حلاف" به معنای کسی است که بسیار سوگند می خورد، و لازمه بسیار سوگند خوردن در هر امر مهم و غیر مهم و هر حق و باطل، این است که سوگند خورنده احترامی برای صاحب سوگند قائل نباشد، و چون سوگندها به نام خدا بوده، پس معلوم می شود سوگند خورنده، عظمتی برای خدای عز و جل قائل نیست، و همین بس است برای رذلی او، و

ردالت این صفت.

و کلمه "مهین" از مصدر مهانت یعنی حقارت است، و منظور از آن، حقارت رأی و کوتاهی فکر است. ولی بعضی «۱» گفته اند: به معنای کسی است که بسیار شرارت کند.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: به معنای کذاب است.

و کلمه "هماز" صیغه مبالغه از ماده "همز" است، و این ماده به معنای عیب جویی و طعنه زنی است، پس هماز یعنی بسیار عیب جو و طعنه زن. و بعضی «۳» گفته اند: "همز" به معنای خصوص طعنه زدن با اشاره چشم است. بعضی «۴» دیگر گفته اند: به معنای غیبت کردن است.

و جمله "مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ" به معنای سعایت و دو به هم زنی است، و "مشاء" به معنای نقل کننده سخنان مردمی به سوی مردمی دیگر، به منظور ایجاد فساد و تیرگی آن دو است، و "مناع خیر" به معنای کسی است که منع خیرش بسیار باشد، یا از همه مردم منع خیر می کند، و یا نسبت به اهلش چنین است و نمی گذارد چیزی به آنان برسد.

و کلمه "معتدی" اسم فاعل از اعتداء است، که به معنای از حد گذراندن ظلم و بیداد است. و کلمه "أثیم" به معنای کسی است که اثم و گناه بسیار کند، به حدی که کار همیشگی و دائمیش شود و از آن دست بر ندارد. و کلمه "اثم" به معنای عمل زشتی است که باعث شود آن چیزی که قرار است برسد دیرتر برسد. و کلمه "عتل" - با ضمه عین و ضمه تاء و تشدید لام - به معنای اشتلم فارسی است، یعنی سخن خشن و درشت، ولی در آیه مورد بحث به شخص بد اخلاق و جفا کار تفسیر شده، کسی که در راه

(۱ و ۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۲۷.

(۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

صفحه ی ۶۲۲

نیز به کسی تفسیر شده که خود بسیار می خورد، و از خوردن دیگران جلوگیری می نماید، و نیز به کسی تفسیر شده که مردم را با بهانه گیریهای خود به زندان و شکنجه می کشاند.

و کلمه "زَنِيمٌ" به کسی گفته می شود که اصل و نسبی نداشته باشد. بعضی «۱» گفته اند به معنای کسی است که از زنا متولد شده، و خود را به قومی ملحق کرده باشد، و در واقع از آن قوم و دودمان نباشد. بعضی «۲» دیگر گفته اند: زَنِيمٌ کسی است که به لثامت و پستی مشهور باشد. بعضی «۳» دیگر گفته اند: کسی است که در شرارت علامتی داشته باشد، که با آن شناخته شود، و چون در محفلی سخن از شرارت رود، او قبل از هر شروری دیگر به ذهن در آید، و این چند معنا همه به هم نزدیکند.

پس این نه صفت رذیله، اوصافی است که خدای تعالی بعضی از دشمنان دین را که پیامبر (ص) را به اطاعت خود و مداهنه دعوت می کردند توصیف کرده، و در حقیقت جامع همه رذائل است.

"عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ" - معنایش این است که شخص مورد نظر بعد از آن معایب و رذائلی که برایش ذکر کردیم عتل و زَنِيمٌ هم نیز هست. بعضی «۴» از مفسرین گفته اند از تعبیر "بعد ذلک" فهمیده می شود که دو صفت اخیر از سایر رذائلی که برایشان شمرده بدتر است.

و ظاهراً در این جمله اشاره ای است به اینکه شخص مورد نظر آن قدر دارای صفات خبیث است

که دیگر جا ندارد در امر حق از او اطاعت شود، و بر فرض هم که از آن خبائث صرفنظر شود، وی فردی تندخو و خشن و بی اصل و نسب است که اصلاً نباید در جوامع بشری به مثل او اعتنا شود، باید از هر جامعه ای طرد شود، و افراد جامعه نه به سخن او گوش دهند و نه در عملی پیرویش کنند.

"أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَيْنَ ظَاهِرَا كَلِمَةٍ أَنْ" حرف لام در تقدیر دارد، و تقدیر آن "لان" باشد، و این جار و مجرور متعلق به فعلی است که از مجموع صفات رذیله مذکور استفاده می شود، و معنایش این است که: "او چنین و چنان می کند برای اینکه مالدار است". و خلاصه مالدار ی یاغیش کرده، به نعمت خدا کفران می ورزد، و در نتیجه بیگانگی از خدا، تمامی رذائل خبیثه در دلش پیدا شده، بجای اینکه شکر خدا را در برابر آن اموال بجا آورد، و نفس خود را اصلاح کند کفران می ورزد، و بنا بر این، آیه شریفه در افاده مذمت و تهکم، جاری مجرای آیه شریفه _____

(۱ و ۲ و ۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

(۴) روح المعانی _____، ج ۲۹، ص ۲۷.
_____ صفحه ی ۶۲۳

زیر است که می فرماید: "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ" بعضی «۱» گفته اند: کلمه "أَنْ" متعلق به جمله "لا تطع" است، و معنایش این است که ای پیامبر او را به خاطر اینکه مالدار است اطاعت مکن، و خلاصه مال و اولادش تو را به اطاعت و اندارد. ولی معنای قبلی عمومی تر و به ذهن نزدیک تر است.

بعضی «۲» دیگر گفته اند:

نمی تواند متعلق به کلمه "قال" در جمله شرطیه "إِذَا تُتْلَى..." باشد، برای اینکه از نظر علمای نحو هیچ وقت ما بعد شرط در ما قبل آن عمل نمی کند.

"إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ" کلمه "اساطیر" جمع اسطوره است، و اسطوره به معنای داستانهای خرافی است، و آیه شریفه جنبه تعلیل دارد و کلمه "لَا تُطْع" را تعلیل می کند.

"سَنَسِيئُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ" مصدر "وسم" و همچنین "سمه" به معنای علامت گذاری است، و کلمه "خرطوم" به معنای بینی است.

بعضی «۳» گفته اند: اطلاق خرطوم بر بینی آن شخص کافر، با اینکه خرطوم تنها بینی فیل و خوک است، در حقیقت نوعی توبیخ و ملامت است، و در این آیه تهدیدی است به آن شخص، به خاطر عداوت شدیدی که با خدا و رسول او و دینی که بر رسولش نازل کرده، می ورزیده است.

و ظاهراً منظور از علامت گذاری در بینی او این باشد که بی نهایت او را خوار می کنیم، و ذلتی نشاندار به او می دهیم، به طوری که هر کس او را ببیند با آن علامت او را بشناسد، چون بینی در قیافه و صورت انسان یکی از مظاهر عزت و ذلت است، هم می گوئیم فلانی باد به دماغش انداخته، و هم می گوئیم من دماغ فلانی را به خاک مالیدم، و یا دماغش را خرد کردم، و ظاهراً عمل علامت گذاری در دماغ آن شخص در قیامت واقع می شود نه در دنیا. هر چند که بعضی «۴» از مفسرین آن را حمل بر رسوایی در دنیا کرده، و برای توجیه این نظریه خود را به زحمت انداخته است.

[تهدید مکذبان متمول زمان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)]

با ذکر داستان صاحبان باغی که به مال دل بستند و از خدا غافل گشتند و از فقرا دریغ کردند و باغشان نابود شد و ...]

"إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ ... كَالصَّرِيمِ" کلمه "بلاء" که مصدر "بلونا" است به معنای امتحان، و نیز به معنای پیش آوردن _____

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۵۸۸.

(۲) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۸۵.

(۳) _____ و (۴) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۲۹. صفحه ی ۶۲۴

مصیبت است، و کلمه "صرم" به معنای چیدن میوه از درخت است، و کلمه "استثناء" که مصدر فعل "یستثنون" است، به معنای این است که بعضی از افراد کل را از حکم کل کنار بگذاریم، و نیز به معنای گفتن کلمه "ان شاء الله" در هنگام وعده قطعی و یا هر سخن قطعی دیگر است، و اگر این کلمه را هم استثناء خوانده اند، بدین جهت است که وقتی می گویی:

"فردا ان شاء الله به سفر می روم" معنایش این است که من فردا در همه احتمالات به سفر می روم مگر یک احتمال، و آن این است که خدا نخواهد به سفر بروم.

و منظور از "طائف عذاب"، آن عذابی است که در شب رخ دهد، و کلمه "صریم" به معنای درختی است که میوه اش را چیده باشند. بعضی «۱» گفته اند: به معنای شب بسیار تاریک است. بعضی «۲» دیگر گفته اند: ریگزاری بریده از ریگزار دیگر است که در آن چیزی نمی روید، و هیچ فایده ای ندارد.

آیات مورد بحث یعنی آیه "إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ" تا هفده آیه، تکذیب گران نبوت رسول خدا (ص) را که به آن جناب تهمت جنون می زدند تهدید می کند، و تشبیهی که در آن

آمده دلالت دارد بر اینکه این تکذیب گران هم به طور قطع عذاب خواهند شد، و بلکه هم اکنون یعنی در ایام نزول آیات، عذاب در راه بوده، چیزی که هست خود کفار از آن غافل بودند، و به زودی می فهمند، امروز سرگرم و حریص در جمع مال و زیاد کردن فرزندانند، و به یکدیگر به کثرت مال و اولادشان فخر می فروشند، و همه اعتمادشان به مال و فرزندان و سائر اسباب ظاهری است، که فعلاً به کام آنان و طبق هواهایشان در جریان است، بدون اینکه در برابر این نعمت ها شکر پروردگارشان را به جای آورده، راه حق را پیش گیرند و پروردگارشان را عبادت کنند. و همچنین به این وضع خود ادامه می دهند تا عذاب آخرتشان و یا عذاب دنیایشان به ناگهانی و بی خبر از ناحیه خدا برسد، هم چنان که در روز جنگ بدر رسید، و به چشم خود دیدند که همه آن اسبابهای ظاهری بی خاصیت شد، و اموال و فرزندان کمترین سودی به حالشان نبخشید، و در آخرت هم اهل بهشت نظیر این وضع را می بینند، آن وقت کفار از کرده های خود پشیمان می شوند، و به سوی پروردگار خود متمایل می گردند، اما این رغبت و تمایل، عذاب خدا را بر نمی گرداند، و این پشیمانی نظیر پشیمانی صاحبان باغ است، که پشیمان شدند، و یکدیگر را ملامت نمودند و به سوی پروردگارشان متمایل شدند، و این تمایل به درد ایشان هم نخورد، عذاب خدا این چنین است، و عذاب آخرت سخت عظیم تر

۱) و ۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۵ و ۳۳۶. صفحه ی ۶۲۵

است اگر بنای فهمیدن داشته باشند، این معنایی که کردیم

در صورت اتصال آیه به ما قبل خود، و در فرضی بود که با آنها یکباره نازل شده باشد. و اما بنا بر آنچه در روایات آمده، که آیات مورد بحث در مورد نفرینی نازل شد که رسول خدا (ص) علیه مشرکین کرد، و عرضه داشت: "پروردگارا! رفتار ملایمت را علیه قبیله مضر مبدل به شدت فرما، و آن را به صورت قحطی بنما، نظیر قحطی یوسف". در این صورت منظور از بلاء در جمله "إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ" خصوص قحطی خواهد بود، و اینکه بالای آنان را تشبیه کرد به بالای صاحبان باغ، برای همین بوده که باغ مذکور در اثر بلاء خشک شد. اما مطلبی که هست، این است که آخر داستان صاحبان باغ که یکدیگر را ملامت کردند، و قرآن فرمود: "فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ" با داستان قحطی مکه آن طور که باید منطبق نیست.

و به هر حال معنای جمله "إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ" این شد که ما ایشان را به بلاء مبتلا کردیم، "كَمَا بَلَوْنَا". هم چنان که مبتلا کردیم "اصحاب الجنه" صاحبان باغ را، که مردمی یمنی بودند، و باغی در آنجا داشتند که داستانشان در بحث روایتی آینده می آید ان شاء الله.

کلمه "اذ" ظرف زمان است برای فعل "بلونا" یعنی در زمانی مبتلاشان کردیم که "أقسموا" سوگند خوردند، که "لَيُضْرِمْنَهَا" به زودی میوه های باغ شان را می چینند، "مصبحین" در همین صبح فردا خواهند چید.

از این جمله برمی آید که قبل از رسیدن فردای مذکور دور هم جمع شده مشورت کرده اند که صبح همان شب میوه را بچینند "وَلَا يَسْتَشْتُونَ" بدون اینکه بگویند: ان شاء الله می چینیم، بلکه همه اعتمادشان بر نفس خودشان و

بر اسباب ظاهری بود، ممکن هم هست منظور از جمله "وَلَا يَسْتَشْنُونَ" این باشد که مقداری از میوه ها را برای فقرا و مساکین استثناء نکردند.

"فَطَافَ عَلَيْهَا" - پس دور زد و دوره کرد آن باغ را "طائف" بلایی دور زن، که شبانه همه اطراف باغ را احاطه نمود، "من ربك" از ناحیه پروردگارت، "وَهُمْ نَائِمُونَ" در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند "فَأَصْرَبَتْ كَالصَّرِيمِ"، باغ مانند درختی شد که میوه اش را چیده باشند. و ممکن است به این معنا باشد که آن باغ مانند شب تار سیاه شد، چون در اثر آتشی که خدا به سوی آن فرستاد درختانش سوخت. و یا به این معنا باشد که باغ مذکور مانند بیابانی ریگزار شد، که هیچ گیاهی در آن نمی روید و هیچ فایده ای بر آن مترتب نمی شود.

"فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ... قَادِرِينَ" کلمه "تنادی" که مصدر فعل "تنادوا" است به معنای ندا کردن یکدیگر است، این
صفحه ی ۶۲۶

او را ندا کند و او این را. و کلمه "اصباح" که مصدر اسم فاعل "مصبحین" است، به معنای داخل در صبح شدن است. و کلمه "صارمین" از ماده "صرم" است که به معنای چیدن میوه از درخت است، و مراد از این کلمه در آیه، خود چیدن نیست بلکه اراده چیدن است. و جمله "فتنادوا مصبحین" به معنای این است که چون داخل صبح شدند یکدیگر را به قصد رفتن به باغ و چیدن میوه صدا کردند. و کلمه "حرث" به معنای زرع، و نیز به معنای درخت است. و کلمه "خفت" که مصدر "تخافت" باب تفاعل آن است، به معنای کتمان و پنهان کردن

چیزی است، و کلمه "حرد" به معنای منع و کلمه "قادرین" از ماده "قدر" است که به معنای تقدیر و اندازه گیری است.

و معنای آیه این است که "فتنادوا" یکدیگر را صدا زدند، "مصبحین" در حالی که داشتند داخل صبح می شدند "أَنْ اغْدُوا عَلَى حَزْبِكُمْ" - این جمله ندای طرفینی را معنا می کند، و می فهماند که در ندا چه می گفتند؟ - می گفتند: صبح شد برخیزید به سوی باغ خود روان شوید، و بنا بر این کلمه "اغدوا" که صیغه امر و به معنای صبح زود به طرف کار و کسب رفتن است، متضمن معنای "اقبلوا- روی آورید" نیز هست، و به همین جهت بود که با حرف "علی" متعدی شده، و گرنه با حرف "الی" متعدی می شد- هم چنان که زمخشری نیز به این نکته اشاره کرده است- «۱» "إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ" یعنی اگر قصد و تصمیم بر صرم و چیدن میوه دارید.

"فَمَا نَطَلُّوْا" - یعنی روانه شدند و به سوی باغشان رفتند، "وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ" در حالی که به طور آهسته و مخفیانه با یکدیگر مشورت می کردند، و می گفتند: "أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ"، امروز رفتنتان به باغ را از انظار مخفی بدارید، تا فقرا و مساکین خبردار نشوند، و گرنه آنها هم داخل باغ می شوند، و ناچارتان می کنند سهمی از میوه ها را به آنان اختصاص دهید، "و غدوا" صبح زود به طرف باغ روان شدند، "علی حرد" در حالی که قرارشان بر این بود که مسکینان را منع کنند، "قادرین"، در دل‌های خود چنین فرض و تقدیر می کردند که به زودی میوه ها را خواهند چید، و حتی یک دانه آن را به مسکینان نخواهند داد.

"فَلَمَّا

رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ" ولی همین که باغ را بدان وضع مشاهده کردند، و دیدند که چون صریم شده، و طائفی

(۱) تفسیر کشمیر _____ اف، ج ۴، ص ۵۹۰.

صفحه ی ۶۲۷

از ناحیه خدا دور آن طواف کرده و نابودش ساخته، با خود گفتند "إِنَّا لَضَالُّونَ" ما چه گمراه بودیم، که به خود وعده دادیم میوه ها را می چینیم و یک دانه هم به فقرا نمی دهیم.

بعضی «۱» اینطور معنا کرده اند که: نکند راه باغمان را گم کرده ایم.

"بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ" - این جمله اعراض از جمله سابق است، و معنایش این است که نه تنها گمراهیم بلکه از رزق هم محروم شدیم.

"قَالَ أَوْسَيْطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ... رَاعِبُونَ" "قَالَ أَوْسَيْطُهُمْ"، آنکه از سایرین میانه روتر و معتدل تر بود چون او همواره مردم خود را به حق یادآوری می کرد، هر چند که در مقام عمل از آنان پیروی می نمود بعضی «۲» از مفسرین گفته اند: منظور از اوسط کسی است که سن و سال متوسطی داشته. لیکن این حرف درست نیست - "أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ" آیا به شما نگفتم - معلوم می شود قبلا به آنان نصیحت کرده بود، و اگر قرآن کریم آن را نقل نکرده، برای این بود که جمله مورد بحث به خواننده می فهمانید که چنین نصیحتی قبلا شده بوده، دیگر احتیاج به ذکر آن نبود - "لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ"، چرا تسبیح خدا نمی گوئید، و او را از داشتن شریکها منزّه نمی دارید؟ و چرا بر قدرت خود و سایر اسباب ظاهری اعتماد می کنید و سوگند می خورید، که حتما فردا میوه ها را می چینیم، و ان شاء الله نمی گوئید و خدا را به کلی از

دخالت و سببیت و تاثیر معزول می کنید و همه تاثیرها را به خود و سایر اسباب ظاهری منسوب می کنید؟ این همان شرک است، که شما را از ارتکابش زنهار دادم.

آری اگر گفته بودند "لِیَصْرَمَنَّهَا مَصْبِحِينَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ" معنایش این می شد که خدا هیچ شریکی ندارد، اگر به چیدن میوه موفق می شدند به اذن خدا شده بودند، و اگر نمی شدند باز به مشیت خدا نشده بودند، پس همه امور به دست خداست، و او را شریکی نیست.

بعضی «۳» گفته اند: منظورشان از تسبیح خدا یاد خدا و توبه به درگاه او بوده، چون گناهی از ایشان سر زده بود، و آن این بود که نیت کردند مسکینان را از میوه های چیده شده محروم سازند، این وجه بد نیست البته در صورتی که منظور از استثناء کنار گذاشتن سهمی از میوه برای فقراء باشد.

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۷.

۲) و (۳) روح المعانی، ج ۲۹، ص ۳۲.

صفحه ی ۶۲۸

"قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ" این جمله حکایت تسبیح صاحبان باغ مذکور است که بعد از ملامت آن شخص میانه رو متوجه خطای خود شده، خدا را تسبیح کردند، و گفتند: خدا را از شرکایی که در سوگند خود برایش اثبات کردیم منزه می داریم، تنزیهی نگفتنی، و اعتراف داریم که یگانه رب ما اوست و او است که با مشیت خود امور ما را تدبیر می کند، آری ما در اثبات شریکها برای او ستمکار بودیم. بنا بر این، جمله مورد بحث ما هم تسبیح خدا است، و هم اعترافشان است به اینکه در اثبات شرکا بر نفس خود ستم کرده اند.

و بنا بر آن قول دیگر

که نقل کردیم جمله مورد بحث توبه و اعتراف ایشان است به اینکه هم به خود ستم کردند و هم به فقرا.

"فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ" پس رو به یکدیگر نهاده بعضی بعض دیگر را به خاطر ظلمی که مرتکب شدند به باد ملامت گرفتند.

"قَالُوا يَا وَيْلَنَا... رَاغِبُونَ" کلمه "طغیان" که اسم فاعل "طاغی" از آن مشتق شده به معنای تجاوز از حد است و ضمیر در "منها" به کلمه "جنه" آن هم به اعتبار میوه اش برمی گردد، چون منظورشان این بوده که امید است پروردگار ما چیزی بهتر از میوه هایی که سوختند به ما بدهد.

و معنای آیه این است که: صاحبان باغ بعد از آنکه به ظلم و طغیان خود متوجه شدند گفتند: ای وای بر ما که ما مردمی متجاوز از حد بودیم، و پا از گلیم عبودیت فراتر نهادیم، برای اینکه برای پروردگار یکتای خود اثبات شریک کردیم، و او را یگانه در ربوبیت ندانستیم، و ما امیدواریم پروردگارمان بهتر از آن جنت که طائفی از عذاب، سیاهش کرد و سوزاند، چیزی به ما بدهد، چون ما دیگر از هر چیزی دیگری دل بریدیم، و دل به او بستیم.

"كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخْرَجَهُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ" کلمه "العذاب" مبتدای مؤخر، و کلمه "كذلك" خبر مقدم است، و تقدیرش "العذاب كذلك" است، یعنی نمونه عذابی که ما بشر را از آن زنهار می دهیم عذاب اصحاب باغ است. و حاصلش این شد که خدای تعالی انسان را با مال و اولاد امتحان می کند، و انسان به وسیله همین مال و اولاد طغیان نموده مغرور می شود و خود را بی نیاز از

پروردگار احساس نموده، در نتیجه اصلاً پروردگار خویش را فراموش می‌کند، و اسباب ظاهری و قدرت خود را شریک خدا می‌گیرد، و قهراً جرأت بر معصیت پیدا می‌کند، در حالی که غافل است
صفحه ی ۶۲۹

از اینکه عذاب و وبال عملش دورادور او را گرفته، و اینطور عذابش آماده شده، تا ناگهان بر سرش بتازد، و با هول انگیزترین و تلخ‌ترین شکل رخ بنماید، آن وقت از خواب غفلتش بیدار می‌شود، و به یاد نصیحت‌هایی می‌افتد که به او می‌کردند و او گوش نمی‌داد، آن وقت نسبت به کوتاهی‌های خود اظهار ندامت می‌کند، از ظلم و طغیان خود شرم‌منده می‌شود، و از پروردگارش درخواست برگشتن نعمت می‌کند، تا این بار شکر او را به جای آورد، عیناً همانطور که سرگذشت صاحبان باغ به آن انجامید. بنا بر این قرآن می‌خواهد با نقل این داستان یک قاعده کلی برای همه انسانها بیان کند.

و اینکه فرمود: "و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند"، علتش این است که عذاب آخرت از قهر الهی منشا دارد، و چیزی و کسی نمی‌تواند در برابرش مقاومت کند، عذابی است که خلاصی از آن نیست، حتی مرگی هم به دنبال ندارد، به خلاف عذابهای دنیوی که هم در بعضی اوقات قابل جبران است، و هم با مرگ پایان می‌پذیرد، عذاب آخرت از تمامی جهات وجود، محیط به انسان است، و دائمی و بی‌انتهاست، نه چون عذابهای دنیا که بالأخره تمام می‌شود.

بحث روایتی [روایاتی در باره مراد از "ن"، "قلم" و "ما یسطرون"]

در کتاب معانی به سند خود از سفیان بن سعید ثوری روایت کرده که از امام صادق (ع) تفسیر

حروف مقطعه اول سوره ها را پرسیده، و آن جناب فرموده: اما حرف "نون" که در اول سوره "ن" است، نهی است در بهشت، که خدای تعالی به آن دستور داد منجمد شود، و منجمد گشته مداد شد، و به قلم فرمود تا بنویسد، قلم آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد شد در لوح محفوظ سطر به سطر نوشت، پس مداد مدادی است از نور، و قلم هم قلمی است از نور، و لوح هم لوحی است از نور.

سفیان می گوید به او گفتم: یا بن رسول الله امر لوح و قلم و مداد را برایم بیشتر شرح بده، و از آنچه خدا به تو آموخته تعلیمم بفرما. فرمود: ای ابن سعید اگر نبود که تو اهلیت پاسخ را داری پاسخت نمی دادم، بدانکه "نون" فرشته ای است که به قلم گزارش می دهد، و قلم فرشته ای است که به لوح گزارش می دهد، لوح هم فرشته ای است که به اسرافیل گزارش می دهد، و او نیز فرشته ای است که به میکائیل گزارش می دهد و میکائیل هم به جبرئیل، و جبرئیل به انبیا و رسولان. آن گاه فرمود ای سفیان برخیز برو که _____ه بیش از این _____ن را ص _____لاحت

صفحه ی ۶۳۰

نمی دانم «۱».

و در همان کتاب به سند خود از ابراهیم کرخی روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) از معنای لوح و قلم پرسیدم، فرمود: دو فرشته اند «۲».

و نیز در همان کتاب به سند خود از اصبع بن نباته از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که در تفسیر آیه "ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ" فرمود: منظور از قلم، قلمی است از نور، و کتابی از نور که در لوح محفوظ

قرار دارد، و مقریین در گاه خدا شاهد آیند، " وَ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً " «۳».

مؤلف: در معانی گذشته روایاتی دیگر از امامان اهل بیت (ع) وارد شده، و ما در تفسیر آیه " هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ " «۴» حدیثی را که قمی از عبد الرحیم قصیر از امام صادق (ع) در باره لوح و قلم روایت کرده نقل کردیم، در آن آمده بود که سپس مهر بر دهان قلم زد، و دیگر از آن به بعد تا ابد قلم سخن نگفت، و نخواهد گفت، و آن عبارت است از کتاب مکنون که همه نسخه ها از آنجا است «۵».

و در الدر المنثور است که ابن جریر از معاویه بن قره از پدرش روایت کرده که گفت رسول خدا (ص) در معنای " ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ " فرمود: لوحی از نور و قلمی از نور است که بر تمامی آنچه شده و تا قیامت می شود جریان یافته و همه را نوشته است «۶».

مؤلف: در معنای این حدیث روایاتی دیگر نیز هست و اینکه در حدیث فرمود:

" جریان یافته "، منظور این است که آنچه از حوادث در متن کائنات رخ می دهد، مطابق همان چیزی است که در آن کتاب نوشته شده. نظیر این تعبیر تعبیری است که در روایت ابو هریره آمده، که فرمود: " سپس بر دهان قلم مهر نهاد، در نتیجه دیگر سخن نگفت، و تا قیامت هم سخن نخواهد گفت " «۷».

[روایاتی در باره مراد از " خُلِقَ عَظِيمٌ "، مراد از " كُلِّ خَلْفٍ مَّهِينٍ ... " و ...]

و در معانی به سند خود از ابی الجارود از امام ابی جعفر (ع) روایت کرده

(۱) معانی الاخبار، ص ۲۲.

(۲) معانی الاخبار،

(۳) معانی الاخبار، ص ۴۶، حدیث ۲.

(۴) سوره جاثیه، آیه ۲۹.

(۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۹. و تفسیر برهان ج ۴، ص ۳۶۸، ش ۴.

(۶) و (۷) الـدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۰.

صفحه ی ۶۳۱

که در تفسیر آیه "وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ" فرمود: خلق عظیم همین اسلام است «۱».

و در تفسیر قمی از ابی الجارود از حضرت امام باقر (ع) نقل شده است که در باره جمله "إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ" فرمود یعنی "علی دین عظیم" «۲».

مؤلف: منظور این بوده که دین اسلام مشتمل بر کمال هر خلق پسندیده هست و رسول خدا (ص) دارای آن بوده، و در روایت معروف از آن جناب نقل شده که فرمود: "بعثت لاتمم مکارم الاخلاق" «۳».

و در مجمع البیان به سندی که به حاکم رساننده، و او با سندی که به ضحاک رساننده روایت کرده که گفت وقتی قریش دیدند که رسول خدا (ص) علی (ع) را بر سایرین مقدم داشت، و او را تعظیم کرد، شروع کردند به بدگویی از علی (ع)، و گفتند: محمد مفتون علی شده. خدای تعالی در پاسخ آنان این آیه را نازل کرد: "ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ"، و در آن خدای تعالی سوگند خورد به اینکه ما أَنْتَ بِنِعْمِهِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ- تو به خاطر اینکه خدا انعامت کرده مجنون نیستی"، "وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ- و تو اجری انقطاع ناپذیر داری، و تو دارای خلقی عظیم هستی"، که منظور همان قرآن است- تا آنجا که فرمود- "بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ"، که منظور از این گمراه، عده ای بودند که آن سخن

را گفته بودند، " وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ " (و او علی بن ابی طالب را بهتر می شناسد) «۴».

مؤلف: این روایت را صاحب تفسیر برهان نیز از محمد بن عباس نقل کرده، و او به سند خود از ضحاک که به همین منوال حدیث را ادامه داده تا در آخر گفته است: و سبیل خدا همان علی بن ابی طالب است «۵».

و باز در همان کتاب در تفسیر آیه " وَ لَا تُطْعَمُ كُلَّ حَلَّافٍ ... " آمده که: بعضی - گفته اند منظور از حلاف، ولید بن مغیره است، که به رسول خدا (ص) پیشنهاد کرد مال زیادی به آن جناب بدهد، و آن حضرت دست از دین خود بردارد، بعضی دیگر گفته اند: منظور اخنس بن شریق است، (نقل از عطاء) بعضی دیگر گفته اند اسود بن عبد

(۱) معانی الاخبار، ص ۱۸۸، حدیث ۱.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۲.

(۳) من مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را به حد کمال برسانم. نهج الفصاحه، ح ۹۴۴.

(۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

(۵) البرهان، ج ۴، ص ۳۷۰، ح ۲.

صفحه ی ۶۳۲

یغوث بوده، (نقل از مجاهد) «۱».

مؤلف: در این باره روایاتی دیگر در تفسیر الدر المنثور و غیر آن آمده، که ما از نقل آنها صرفنظر کردیم، خواننده محترم می تواند به کتب حدیث مراجعه نماید «۲».

و نیز در همان کتاب از شداد بن اوس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هیچ "جواظ" و "جعظری"، و "عتل زنیم" داخل بهشت نمی شود پرسیدم جواظ یعنی چه؟ فرمود: کسی که زیاد جمع می کند و هیچ انفاق نمی کند. پرسیدم بفرما جعظری چه معنا دارد؟ فرمود: کسی که خشن و درشت خو باشد. پرسیدم عتل

زَنِيم کیست؟ فرمود: هر شکم باره بد اخلاق است که بسیار می خورد و می نوشد، و بسیار خشم می گیرد و ستم می کند و زَنِيم است «۳».

و در معنای زَنِيم بعضی «۴» گفته اند: کسی است که اصل و نسب نداشته باشد.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه "عُتِلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ" آمده که "عتل" به معنای کسی است که کفرش عظیم باشد، و "زَنِيم" آن کسی است که پدرش معلوم نباشد، و او را فرزند غیر پدرش بخوانند «۵».

[ماجرای صاحبان باغی که به عذاب الهی نابود گشت

و باز در همان کتاب است که ابی الجارود از حضرت ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ذیل آیه "إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ" فرمود: اهل مکه مبتلا شدند به گرسنگی، همانطور که صاحبان آن باغ مبتلا شدند، و آن باغ در دنیا در ناحیه یمن بود، در نه میلی صنعا قرار داشت، و به آن رضوان می گفتند «۶».

و نیز در همان کتاب است که شخصی به ابن عباس گفت جمعی از همین امتند که معتقدند اگر بنده خدا گناه کند از رزق محروم می شود، ابن عباس گفت به آن خدایی که غیر او معبودی نیست، این مطلب در کتاب خدا از آفتاب نیم روز روشن تر است، و خدا آن را در ضمن قصه صاحبان باغ در سوره "ن وَالْقَلَمِ" آورده.

جریان چنین بوده که پیر مردی باغی داشت، و هیچ میوه ای از آن باغ به خانه اش برده نمی شد، مگر آنکه حق هر صاحب حقی را از آن می داد بعد از آنکه از دنیا رفت، فرزندانش _____

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص

(۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۴.

(۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۰.

(۶) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۲. صفحه ی ۶۳۳

آن باغ را به ارث بردند، و آنان پنج پسر بودند، در همان سالی که پدرشان از دنیا رفت آن باغ آن قدر حاصل آورد که در هیچ سالی آن طور نیاورده بود، جوانان بعد از نماز عصر به طرف باغ روانه شدند، میوه و رزقی بسیار زیاد دیدند که تا آن روز و در حیات پدرشان چنان حاصلی به آن باغ ندیده بودند.

وقتی حاصل بسیار را دیدند طاغی و یاغی شده به یکدیگر گفتند: پدر ما پیر و خرفت شده و عقلش را از دست داده بود، بیاید با هم قرار بگذاریم امسال به احدی از فقرای مسلمین چیزی از این میوه ها ندهیم، تا اموالمان زیاد شود آن گاه سال های بعد روش پدر را دنبال کنیم، چهار نفر از برادران قبول کردند، و پنجمی ایشان در خشم شد و او همان بود که بعد از سوخته شدن باغ گفت "أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ - آیا به شما نگفتم چرا خدای را تسبیح نمی گوئید؟".

همین شخصی که از ابن عباس سؤال کرده بود، پرسید: آیا نفر پنجمی اوسط از حیث سن و سال بود؟ ابن عباس گفت: نه اتفاقاً از حیث سن و سال از همه کوچکتر بود، بلکه منظور از کلمه "اوسط" این است که از همه بهتر و عاقل تر بود، به دلیل اینکه قرآن کریم در باره امت محمد (ص) که از همه امت ها کوچکتر است به خاطر همین که از همه امت ها بهتر است فرموده: "وَ

كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا."

"قال أَوْسَيْطُهُمْ" بهترین آن برادران به سائرین گفت از خدا بترسید، و طریقه پدر را پیش بگیرید تا سالم باشید و سود ببرید، برادران بر او خشم کردند، و او را به کتک گرفته سخت کوبیدند، وقتی آن برادر یقین کرد که برادران قصد کشتن او را دارند، تسلیم گفتارشان شد، و به اکراه و بدون رضایت درونی رأی آنان را تصویب کرد.

از آنجا به خانه های خود برگشته، هم سوگند شدند که هر وقت خواستند میوه بچینند صبح خیلی زود بچینند، و در این سوگند خود ان شاء الله هم نگفتند، خدای تعالی به خاطر این جریشان مبتلاشان نموده، بین آنان و آن رزق حائل شد، رزقی که ایام چیدنش بسیار نزدیک بود، مع ذلک حتی یک دانه هم عایدشان نشد، و این داستان را در قرآن کریم آورده فرمود: "إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَأْذِنُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ" یعنی مثل باغی که درختانش آتش گرفته باشد.

سائل پرسید: ای ابن عباس، "صریم" چیست؟ گفت: صریم به معنای شب بسیار تاریک است، آن گاه گفت شبی که هیچ نور و ضوئی در آن نباشد.

برادران وقتی صبح برخاستند یکدیگر را صدا زدند که زودتر به باغتان بروید، اگر

صفحه ی ۶۳۴

می خواهید بچینید (تا کسی با خبر نشده) بچینید، برادران به طرف باغ روانه شدند، "و هم یتخافتون" سائل پرسید: ای ابن عباس "تخافت" به چه معنا است؟ گفت به معنای تشاور است، با یکدیگر مشورت می کردند و آهسته سخن می گفتند که کسی صدایشان را نشنود، و سخن آهسته شان این

بود که "لا- يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسِيكِينَ وَغَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ"، احدی از فقرا نباید داخل باغتان شود، همه فکرشان در پیاده کردن این نقشه بود که چگونه میوه ها را بچینند که هیچ یک از فقرا خبردار نشود، "قادرین" مسلم و خاطر جمع بودند که میوه را خواهند چید، و هیچ احتمال نمی دادند که میوه و باغی در کار نباشد، و عذاب خدا و خشم او ایشان را گرفته باشد.

"فَلَمَّا رَأَوْهَا" وقتی دیدند که چه بلایی بر آنان نازل شده "قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ" آری خدای تعالی از آن رزق محرومشان کرد، و این به خاطر جرمی بود که کردند و خدا به ایشان ظلم نکرد.

"قَالَ أَوْسَيْطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا- تُسَبِّحُونَ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ" ابن عباس گفت: یعنی خود را ملامت می کردند که این چه تصمیمی بود که ما گرفتیم، "قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ" و در آخر فرمود: "كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ" «۱».

مؤلف: قریب به این مضمون و مضمون حدیث قبل از آن روایاتی دیگر رسیده، و در بعضی «۲» از آنها آمده که باغ مورد بحث از مردی از بنی اسرائیل بوده، که بعد از مردنش پسرانش آن را ارث بردند و بعد دچار این سرنوشت شدند.

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۲.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۳. صفحه ی ۶۳۵

[سوره القلم (۶۸): آیات ۳۴ تا ۵۲]

ترجمه آیات محققا برای مردم پرهیزکار در نزد پروردگارشان بهشت ها و باغهای پر از نعمت

آیا ما با مسلمانان چون مجرمان رفتار می کنیم؟ (۳۵).

شما را چه می شود و این چه حکمی است که می کنید؟ (۳۶).

آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟ (۳۷).

که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است؟ (۳۸).

و یا ما سوگندهای مؤکد به نفع شما و علیه خود خورده ایم که تا روز قیامت می توانید هر حکمی برانید؟ (۳۹).

ای پیامبر از ایشان پرس که این کتاب بر کدامشان نازل شده؟ (۴۰).

نکند شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها دارای سرنوشتی مساوی با مسلمین می شوند اگر چنین است پس شرکایشان را معرفی کنند اگر راست می گویند (۴۱).

روزی که شدت به نهایت می رسد و خلق به سجده دعوت می شوند ولی اینان نمی توانند سجده کنند (چون کبر و نخوت ملکه ایشان شده است) (۴۲).

در حالی که سیمای ذلت از چشم هایشان و از سرپایشان هویدا می شود و این بدان جهت است که در دنیا که سالم بودند دعوت به سجده می شدند و اجابت نمی کردند (۴۳).

پس کیفر کسانی که به این قرآن تکذیب می کنند به خود من واگذار، ما به زودی از راهی که خودشان نفهمند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم (۴۴).

و من به ایشان مهلت می دهم که کید من سخت ماهرانه است (۴۵).

نکند تو از ایشان مزدی خواسته ای و ایشان در این بدهکاری گرانبار شده اند؟ (۴۶).

و یا از عالم غیب اختیار دار و نویسنده قضا و قدر شده اند؟ (۴۷).

پس تو در برابر حکم پروردگارت صبر کن و چون یونس صاحب داستان ماهی مباش که دلگیر و خشمین ندا کرد (۴۸).

و اگر نعمتی از ناحیه پروردگارش او را در نمی یافت هر آینه با حالتی نکوهیده در

بیابان بی سقف می افتاد (۴۹).

ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحینش کرد (۵۰).

و محققا نزدیک است کسانی که کافر شده اند بعد از شنیدن قرآن تو را با چشم زخم خود سرنگون کنند و می گویند او مجنون است (۵۱).

در حــــــــــــــــالی کــــــــــــــــه قرآن نیــــــــــــــــست مگر تــــــــــــــــذکر برای عالمیــــــــــــــــان (۵۲).
صفحه ی ۶۳۷

بیان آیات این آیات دنباله تهدیدهایی است که در باره تکذیب گران رسول خدا (ص) کرده بود، و عذاب آخرتی آنان را به این بیان مسجل می سازد که مردم با تقوی در بهشت های نعیم هستند، و اینکه تکذیب گران و متقین یکسان نیستند، پس نمی توانند امید کرامتی از خدا داشته باشند، و چون مجرمند آنچه هم از نعمت های دنیا در اختیار دارند استدراج و املاء «۱» است نه نعمت و کرامت، و نیز در این آیات رسول خدا (ص) را امر می کند به اینکه در برابر حکم پروردگارش صبر کند و این امر را تاکید می نماید.

"إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ" این آیه شریفه بشارت و بیان حال متقین در آخرت است، در مقابل بیانی که از حال و روز آخرتی تکذیب گران کرده بود.

و اگر فرمود: "عند ربهم" و نفرمود: "عند الله" برای این بود که اشاره کند به رابطه ای که تدبیر و رحمت بین خدا و متقین دارد، و اینکه اگر متقین چنین نعمتی نزد خدا دارند، به خاطر این است که در دنیا ربوبیت را منحصر در او می دانستند، و عبادت را خالص برای او انجام می دادند.

و اگر کلمه "جنات" را به کلمه "نعیم" که به معنای نعمت است اضافه کرد، برای این بود که آنچه از نعمت ها در بهشت است خالص نعمت است، نه

چون دنیا که نعمتش آمیخته با نعمت و لذتش مخلوط با الم باشد، و ان شاء الله به زودی در تفسیر آیه " ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ " (۲) خواهد آمد که مراد از کلمه " نعیم "، ولایت است.

[شرح مفاد آیه " أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ " و آیات بعد از آن که در مقام نفی حکم مکذبان به اینکه بر فرض وجود قیامت، با مسلمانان برابرند می باشد]

" أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ " در بدو نظر این احتمال به نظر می رسد که آیه شریفه می خواهد حجتی را بر مساله معاد اقامه کند، همانطور که آیه " أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي _____

(۱) معنی استدراج و املاء در تفسیر آیه " سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ " و آیه " أَمْ لِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ " خواهد آمد.

(۲) سپس در آن روز همه شما از نعمتهایی که داشته اید سؤال خواهید شد. سوره تکوین، آیه ۸. _____ صفحه ی ۶۳۸

الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ " (۱) در این مقام است، که تفسیرش گذشت.

و نیز این احتمال هم به نظر می رسد که می خواهد کلام تکذیب گران را رد کند، که به مؤمنین می گفتند: اگر مساله بعث و معادی در بین باشد، در آنجا نیز مانند دنیا ما متنعم خواهیم بود، و خدای تعالی این گفتارشان را در آیه زیر حکایت فرموده که: " وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى " (۲).

و ظاهر سیاق آیات بعدی که حکم تساوی تکذیب گران و متقین را رد می کند، احتمال دوم را تایید می نماید، در روایت هم آمده که مشرکین وقتی داستان بعث و معاد را شنیدند، گفتند اگر آنچه محمد و پیروانش می گویند صحیح

باشد باز هم حال ما بهتر از حال آنان خواهد بود، همانطور که در دنیا بهتر است، و حد اقل این است که برابر با حال آنان باشد.

لیکن این اشکال متوجه احتمال دوم هست، که اگر بخواهد سخن و ادعای کفار را رد کند که می گفتند: در آخرت هم یا بهتر از آنان زندگی خواهیم داشت و یا مساوی آنان، جا داشت تطابق بین رد و مردود را رعایت کند، و در مقابل گفتار مردود آنان بفرماید " اَفَنَجْعَلُ الْمَجْرِمِينَ كَالْمُسْلِمِينَ " نه اینکه بفرماید: " اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمَجْرِمِينَ " .

دقت در سیاق، این معنا را دست می دهد که هر چند آیه شریفه می خواهد تساوی را رد کند، و لیکن نه تنها از این جهت که مجرمین با آن همه جرم مساوی با مسلمانان نیستند، بلکه نکته های اضافی دیگری را هم به طور اشاره می فهماند، و آن این است که احترام مسلمین اجازه نمی دهد که مجرمین با ایشان برابر باشند، گویا فرموده: اینکه شما کفار می گوئید در آخرت هم ما و مسلمانان یکسان هستیم سخن باطلی است، برای اینکه خدا راضی نمی شود که مسلمانان را با آن همه احترامی که نزدش دارند مانند مجرمین قرار دهد، و شما مجرمید پس با آنان حال و روز یکسانی نخواهید داشت.

بنا بر این، آیه شریفه می خواهد علیه مساوات دو طایفه اقامه حجت کند، و حجتش این است که مساوات آن دو با احترامی که مسلمانان نزد خدا دارند منافات دارد، نه اینکه این مساوات با عدالت خدا نمی سازد.

(۱) آیا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم. یا پرهیزکاران را همچون فاجران؟! سوره

(۲) من گمان نمی کنم قیامتی قیام کند، تازه بر فرض هم که به سوی پروردگارم برگردم، نزد او هم زندگی خوشی خواهم داشت. _____ ت. _____ سوره فصحی _____ آیه _____ ه ۵۰.

صفحه ی ۶۳۹

و مراد از "مسلمین" کسانی هستند که تسلیم فرمان خدایند، و جز آنچه او اراده کرده پیروی نمی کنند، اگر انجام کاری را اراده کرده انجام می دهند، و اگر ترک کاری را خواسته ترک می کنند، در مقابل این تسلیم همان کلمه "اجرام" است، و آن به این معنا است که کسی عمل زشت مرتکب بشود، و مطیع فرمان خدا نباشد.

این آیه و آیه بعدش تا جمله "أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ" در مقام رد مساله تساوی مجرمین و مسلمین است، که از طرف کفار ادعا شده بود، و چون این ادعا احتمالاتی داشت، یکی یکی آنها را ایراد نموده و به صورت استفهام انکاری رد می کند. بیان حجت چنین است که یکسان بودن مجرمین و مسلمین که کفار چنین پنداشته اند یا از طرف خدای تعالی و موهبت و رحمتی از او است، و یا از ناحیه او نیست.

اگر از ناحیه او باشد قطعاً باید یا عقل خود ما انسانها هم بدان حکم کند، که می بینیم عقل چنین حکمی ندارد، قرآن کریم هم به همین معنا اشاره نموده می فرماید: "مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ".

و یا دلیلی نقلی بر آن دلالت کند، که چنین دلیلی هم نیست، و قرآن کریم به نبود این چنین دلیل نقلی اشاره نموده، می فرماید: "أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ... - نکند کتابی (و دلیلی نقلی و آسمانی) در دست دارید..."، و یا این است که دلیل بر این حکم که کفار کرده اند نه عقل است

و نه نقل، بلکه گفت و شنودی شفاهی است که خدا با آنان کرده، و آنها از خدا قول گرفته اند که در قیامت بین آنان و اهل تسلیم و عبادت به مساوات رفتار کند، این هم که معقول نیست، زیرا مردم عادی مانند انبیا نیستند، تا خدا شفاهی با آنان سخن بگوید. خوب تا اینجا سه تا احتمال را آوردیم، و جوابش را هم گفتیم.

احتمال چهارم اینکه: اصلاً آن حکم از ناحیه خدا نباشد در اینجا نیز چند احتمال هست: یکی اینکه حکم تساوی بین مجرمین و مسلمین حکمی جدی باشد. و دیگر اینکه صرف بهانه ای باشد برای فرار از مسئولیت، در صورت جدی بودن سه احتمال هست، یکی اینکه حکمی که می کنند مستند به خودشان باشد، به این معنا که خودشان کارگردان صحنه قیامت باشند و امور قیامت را به نفع خود بچرخانند، از آن جمله خود را با مسلمانان یکسان سازند هر چند که خدا نخواهد قرآن کریم از این احتمال جواب داده که: "سَيَلْمُهُمْ أَیُّهُمْ بِذَلِكِ زَعِيمٌ" از ایشان پرسید کدامشان زعیم و متولی در تدبیر امور قیامت هستند؟ و یا این است که حاکم در این حکم شرکاء و خدایان ایشانند، از این هم پاسخ داده که "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ - نکند حاکم بر این حکم شرکاء ایشانند، اگر چنین است بگو تا شرکای خود را

صفحه ی ۶۴۰

بیاورند."

احتمال سوم این است که نه خود را مستقل در این حکم بدانند، و نه شرکایشان را، بلکه زمام غیب به دست ایشان باشد، قضا و قدر همه امور مردم منوط به مشیت آنها باشد، هر چه آنها در غیب بنویسند همان

می شود، و خودشان برای خود چنین نوشته اند، که در عین اینکه مجرمند با مسلمانان برابر باشند. در آیات مورد بحث این احتمال رد شده می فرماید: "أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ" این هم سه احتمال دیگر.

و اما اگر این حکمشان حکمی جدی نباشد، بلکه همانطور که گفتیم بهانه ای باشد برای فرار از مسئولیت برای نپذیرفتن دعوت رسول خدا (ص)، چون فکر می کنند رسول خدا (ص) فردا از ایشان مزد مطالبه می کند که از بیغوله ضلالت به راه حق هدایتشان کرده، آن وقت زیر بار سنگین آن مزد خرد خواهند شد، از این هم پاسخ داده، به رسول خدا (ص) خطاب می کند که "أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ" این هم هفتمین احتمال.

این بود آنچه که از تدبیر در آیات مورد بحث در باره اینکه چرا مرتب در آنها تردید شده و یکی پس از دیگری فرمود "یا اینکه، یا اینکه"، استفاده می شود. ولی مفسرین دیگر در ضبط این تردیدها سخنانی دیگر دارند، اگر کسی بخواهد می تواند به تفسیرهای مطول مراجعه کند.

"مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ" - این جمله در مقام این است که تعجب هر کسی را از حکم آنان برانگیزد، که چطور حکم کردند به اینکه مجرم و مسلم در قیامت یک وضع دارند! و این اشاره است به اینکه عقل از چنین حکمی امتناع دارد، و چنین حکمی نمی کند، و در حقیقت معنایش این است که چه اختلالی در فکر شما رخ داده، و رأی و نظریه شما را فاسد کرده که اینطور حکم می کنید؟ "أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ" این آیه اشاره است به اینکه برای حکمی که

کردند هیچ دلیلی نقلی ندارند، هم چنان که آیه قبلی به نداشتن دلیلی عقلی بر طبق حکمشان اشاره می کرد، و منظور از کلمه "کتاب"، کتاب آسمانی است، که از ناحیه خدای تعالی نازل شده باشد، که البته چنین کتابی حجت است، و معنای "تدرسون"، "تقرؤن" است یعنی کتابی که در آن این حکم را خوانده باشید، و کلمه "تخیر" و "اختیار" که یکی از باب تفاعل و دیگری از باب افتعال است، به یک معنا است. و جمله "إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ" در مقام مفعول است برای جمله صفحه ی ۶۴۱

"تخیرون" و استفهام در آیه انکاری است، و معنایش این است که: نه، آن طور نیست، شاید این طور باشد که کتابی آسمانی داشته باشید، و در آن خوانده باشید که ای مشرکین اختیار با شما است، هر چه دلتان خواست و در باره دنیا و آخرت و یا تنها آخرت خود اختیار کردید بکنید، و خلاصه هر نامربوطی خواستید از دهانتان بیرون بریزید، اختیار سعادت و آخرتتان با خودتان است، هر چه شما بخواهید و بگویید همان می شود.

"أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ" این آیه اشاره است به اینکه: نه، چنین اختیاری ندارند، و خدا با عهد و سوگندی شفاهی چنین پیمانی با ایشان نبسته.

کلمه "ایمان" جمع یمین است، که به معنای سوگند است، و کلمه "بلوغ" که کلمه "بالغه" اسم فاعل آن است به معنای رسیدن به انتهای کمال است، پس "ایمان بالغه" به معنای سوگندهایی است که تاکید را به نهایت رسانده باشد، و بنا بر این، جمله "إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ" ظرفی است

(به اصطلاح) مستقر و متعلق به مقدر، و تقدیر کلام "ام لکم علینا ایمان کائنه الی یوم القیامه، مؤکده نهاییه التوکید" است، یعنی نه، آن هم نیست، بلکه شاید این باشد که شما قسمتی به گردن ما داشته باشید، و خلاصه ما سوگند بسیار مؤکد خورده باشیم سوگندی که تا روز قیامت اعتبار داشته باشد که اختیار قیامت را به شما واگذار می کنیم، هر حکمی خواستید بکنید.

بعضی «۱» از مفسرین کلمه "ایمان" را به عهد و پیمان معنا کرده اند، در نتیجه از باب اطلاق لازم و اراده ملزوم و تعبیری به کنایه می باشد.

بعضی «۲» هم احتمال داده اند از باب اطلاق جزء، و اراده کل باشد.

و جمله "إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ" جواب قسم است، و همان چیزی است که معاهده فرضی بر آن واقع شده، و استفهام در آن انکاری است، و معنایش این است که نه، آن هم نیست، شاید این باشد که شما ما را قسم مؤکد داده باشید، و از ما پیمان گرفته باشید پیمانی که تا قیامت دوام داشته باشد، که ما تسلیم شما باشیم، و هر حکمی که خواستید برانید.

"سَأَلَهُمْ أَيُّهُمْ أَشَدُّ بِذَلِكَ زَعِيمٌ" در این جمله دیگر روی سخن با ایشان نیست، گویا از آنان روی گردانیده، خطاب را متوجه رسول خدا (ص) کرد، تا بفهماند اینگونه افراد از اینکه لایق _____

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۹.

ص ۳۴.

، ج ۲۹،

(۲) روح المعانی _____

صفحه ی ۶۴۲

خطاب باشند ساقطند، و به همین جهت در بقیه سؤالا که چهار سؤال است ایشان را غایب فرض کرد، و فرمود: "از ایشان بپرس کدامشان مسئول این تسویه شده؟" کلمه "زعیم" به معنای کسی

است که قائم به امری و متصدی انجام آن باشد. و استفهام در جمله انکاری است.

معنی آیه این است که: از ایشان بپرس وقتی ثابت شد که خدا بین دو طایفه را تسویه نمی کند، چون چنین دلیلی در کار نیست، آن کدامیک از شما است که بر حسب ادعایی که می کنید متصدی امر تسویه شده باشد؟ آیا اگر چنین کسی باشد از میان این مشرکین است؟

اگر هست کیست؟ و کدامیک شان است؟ و بطلان این ادعا آن قدر واضح است که کسی بجز دیوانگان چنین سخنی نمی گوید.

[مراد از شرکای مشرکین در آیه: "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ ..."]

"أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ" این جمله رد بر مشرکین است، بنا بر آن فرضی که حکمشان به تساوی مجرمین و مسلمین بر اساس این ادعایشان باشد که معبودهایشان اولاً معبودند، ثانیاً با خدا در ربوبیت شریکند، و ثالثاً در قیامت نزد خدا شفاعتشان می کنند، و در نتیجه ایشان را با مسلمین برابر خواهد کرد. و استفهام در آیه انکاری است و می فهماند اولاً معبودهای ایشان معبود نیستند، و ثانیاً شریک با خدا در ربوبیت نیستند، و ثالثاً چنان شفاعتی نمی توانند بکنند.

و جمله "فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ ..." کنایه است از نبود شرکا، و نفی در جمله "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ" را تاکید می کند.

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: مراد از شرکا، خدایان دروغین ایشان نیست، بلکه مراد هر کسی است که در این اعتقاد باطل شریک ایشان باشد، و اینها اگر راست می گویند آن شریکهای خود را بیاورند. ولی خواننده متوجه است که این معنا مناسب مقام محاجه نیست.

بعضی «۲» دیگر گفته اند مراد از شرکا، شهدا و گواهان

هستند، و معنا این است که نه، بلکه شاید بر این قول گواهانی دارند، خوب، اگر دارند و راست می گویند بیاورند.

لیکن این تفسیری است که از جهت الفاظ آیه دلیلی بر آن ندارند، علاوه بر این، جمله مورد بحث به خاطر کلمه "ام" استدراک و اعراض از ما قبل است، و باید مطلبی غیر مطلب ما قبل را افاده کند، و مساله شهادت اگر در بین باشد لا بد شاهدانی خواهند بود که از ناحیه خدا کتابی و یا وعده و یا پیمانی دارند، و این دو احتمال یعنی داشتن کتاب و داشتن پیمان

(۱) تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۵۹۳.

(۲) مجمع البیوع، ج ۱۰، ص ۳۳۹.
صفحه ی ۶۴۳

قبلا رد شده بود.

بعضی «۱» دیگر گفته اند مراد از شرکا، شرکای در الوهیتی است که خود آنان معتقد بودند، لیکن منظور از آوردن آن شرکا این است که این مشرکین آن شرکا را در قیامت بیاورند، تا بر صدق اعتقاد آنان شهادت دهند، و یا نزد خدای تعالی شفاعتشان کنند. ولی خواننده محترم می داند که این بیان قانع کننده خصم نیست.

[معنای از شرکای مشرکین در آیه: "يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ"]

"يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ... وَ هُمْ سَالِمُونَ" کلمه "یوم" ظرفی است متعلق به فعلی تقدیری، از قبیل "اذکر- بیاد آر" و امثال آن، و تعبیر "کشف از ساق" مثلی است برای افاده نهایت درجه شدت، چون وقتی انسان به سختی دچار زلزله یا سیل یا گرفتاری دیگر می شود، شلوار را بالا کشیده کمر را می بندد، تا بهتر و سریع تر به تلاش پردازد، و وسیله فرار از گرفتاری را فراهم

سازد، زمخسری در کشاف گفته معنای "يَوْمٌ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ"، "روزی که شدت امر به نهایت می رسد" است، و گر نه در آن روز نه ساق پایی در بین است، و نه شلواری که از آن بالا بکشند، هم چنان که در باره یک فرد شدید البخل فرومایه می گویی: "او دستش در غل و زنجیر بسته است"، با اینکه نه دستی مطرح است، و نه بسته شدن با غل و زنجیر، و آن عبارت تنها مثلی است که در مورد بخیل می زنند «۲».

این آیه تا پنج آیه بعد، مطلب معترضه ای است که در بین واقع شده چون سخن از شرک مشرکین به میان آمده بود، و اینکه آنها معتقد بودند شرکا در روز قیامت اگر قیامت و حسابی باشد ایشان را به سعادت می رسانند، لذا در این چند آیه معترضه فرمود نه خدای تعالی شریکی دارد، و نه در آن روز این شرکای خیالی شفاعتی دارند، و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و یگانگی او در ربوبیت، در دنیا را پذیرفتن، آنهم آن چنان پذیرفتنی که آدمی را دارای صفت خضوع سازد، و روز قیامت سعادت مند کند.

و اما این تکذیب گران مجرم که در دنیا برای خدا سجده نکردند، در آخرت هم نمی توانند برای او سجده کنند، در نتیجه سعادت مند نمی شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هیچ وجه نمی تواند یکسان باشد، بلکه خدای سبحان به خاطر استکباری که کردند در دنیا معامله استدراج و مماشات با ایشان می کند، تا شقاوتشان به حد نهایت برسد، و مستحق عذاب الیم آخرت گردند.

(۱) تفسیر فخر رازی، ج ۳۰،

پس معنای اینکه فرمود: "يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ" این شد که ای پیامبر به یاد آر روزی را که بر این کفار بسیار سخت خواهد شد، و چون دعوت می شوند برای خدا سجده کنند نمی توانند بکنند، چون حالت خضوع برای خدا در دل ندارند، و در دنیا به خاطر تکبری که داشتند چنین ملکه ای کسب نکردند، روز قیامت هم روز کشف باطن آدمی است، وقتی باطن در دنیا باطنی بوده که نگذاشته ایشان خاضع شوند، در آخرت هم نخواهد گذاشت.

"خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ" - این دو جمله برای نائب فاعل در جمله "یدعون" که همان کفار مجرم باشند دو حال هستند که می فرماید: در حالی که چشمهایشان از شرم به زیر افتاده است، و در حالی که ذلت قهری سراپای آنان را فرا گرفته. و اگر خشوع را به چشم ها نسبت داده برای این است که اولین عضوی که خشوع قلبی را حکایت می کند چشم است.

"وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ" - مراد از "سالم بودن"، سالم بودنشان از آفات و امراضی است که در آن روز به خاطر استکبار، گریبانشان را گرفت و نگذاشت حق را بپذیرند، و یا منظور مطلق استطاعت و قدرت بر سجود در دنیا است، می فرماید: آن روز که دعوت می شدند در برابر خدای سبحان سجده کنند با اینکه سالم بودند و می توانستند سجده کنند و بهترین تمکن را داشتند سجده نکردند و به دعوت انبیا اعتنا نمودند.

بعضی «۱» گفته اند: منظور از سجود نماز است. ولی درست نیست، (چون دلیلی بر

آن نیست).

" فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ " منظور از کلمه " هذا الحدیث " قرآن کریم است، و جمله " فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ ... "،

کنایه است از اینکه خدای تعالی به تنهایی برای عذاب آنان کافی است، و دست از ایشان بر نخواهد داشت، و این تعبیر خود نوعی تسلیت برای رسول خدا (ص)، و تهدیدی برای کفار نیز هست.

[معنای استدراج کفار و مکذبان (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)]

" سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ " این جمله، جمله ای است استینافی و مستقل، و در آن کیفیت أخذ خدا و عذاب کردنشان را بیان می کند، عذاب کردنی که اجمالش از آیه " فذرني ... " استفاده می شد، و کلمه " استدراج " که مصدر فعل " نستدرجهم " است، به این معناست که درجه کسی را به تدریج و خرده خرده پایین بیاورند، تا جایی که شقاوت و بدبختیش به نهایت برسد و در ورطه هلاکت بیفتد، خدای تعالی وقتی بخواهد با کسی چنین معامله ای بکند، نعمت پشت سر

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۹.

صفحه ی ۶۴۵

نعمت به او می دهد، هر نعمتی که می دهد به همان مقدار سرگرم و از سعادت خود غافل می شود، و در شکر آن کوتاهی نموده، کم کم خدای صاحب نعمت را فراموش می کند، و از یاد می برد.

پس استدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است به متنعم تا درجه به درجه پایین آید، و به ورطه هلاکت نزدیک شود، و قید " مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ " برای این است که این هلاکت از راه نعمت فراهم می شود، که کفار آن را خیر و سعادت می پندارند، نه شر و شقاوت.

" وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ " کلمه " املاء " که فعل " املی " از آن

مشتق شده به معنای مهلت دادن است، و کلمه "کید" به معنای نوعی حيله گری است، و کلمه "متین" به معنای قوی و محکم است.

و معنای آیه این است که: من به کفار مهلت می دهم تا در نعمت ما با گناه بغلتنند، و هر جور دلشان خواست گناه کنند، که کید من قوی است.

و اگر در این آیه سیاق را از "ما" که عظمت را می رساند و می فهماند به هر نعمت ملکی موکل است به "من" برگردانیده، در آیه قبلی می فرمود: ما چنین و چنان می کنیم، و در این آیه می فرماید: من چنین و چنان می کنم، برای این است که املا و مهلت دادن همان تاخیر أجل است، و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده، مثلاً فرموده: "ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ" (۱).

"أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ" کلمه "مغرم" به معنای غرامت است، و کلمه "اثقال" - به کسر همزه - به معنای تحمیل ثقل است، و این جمله عطف است بر جمله "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءٌ..."، و معنایش این است که شاید تو از این مجرمین که حکم کرده اند به اینکه در قیامت با مسلمین یکسانند، مطالبه اجر کرده ای، و ایشان فکر کرده اند در برابر دعوت تو باید مزد سنگینی بپردازند، و بدین جهت برای خلاصی از آن غرامت این حرفها را می زنند، نه اینکه راستی سخنی جدی بوده باشد.

"أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ" از ظاهر سیاق برمی آید که مراد از غیب، غیب عالم است که همه امور با اندازه گیری محدود نازل می شود و در منصفه ظهور مستقر می گردد، و

بنا بر این، مراد از "نوشتن"، همان اندازه گیری و قضا، و مراد از "نزد ایشان بودن غیب" این است که مسلط بر غیب باشند، و عالم غیب ملکشان باشد.

(۱) پس اجلی مقدر کرد و اجل نزد او معین شده است. سوره انعام، آیه ۲. صفحه ی ۶۴۶

در نتیجه معنای آیه این می شود که مگر امر قضا و قدر به دست ایشان است و ایشانند که هر جور بخواهند قضا می رانند، و برای خود چنین خواسته اند که در قیامت با مسلمین وضعی برابر داشته باشند؟

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: مراد از اینکه غیب نزد ایشان باشد، تنها این است که علم به غیب داشته باشند، آن هم نه همه غیب، بلکه همین که حکمی که در باره خود کرده اند صحیح و مطابق غیب باشد، و مراد از کتابت هم همان معنای ظاهری کلمه است، و معنای آیه این است که: مگر علم غیب دارند به اینکه حکمی که کرده اند صحیح است، و این علم را تنها آنان دارند، و هیچ کس دیگر ندارد؟ و یا علمی است که به صورت نوشته ای نزد ایشان است، و به ارث به ایشان رسیده، و باید امروز آن را در مقابل دعوت تو اظهار بدارند؟ لیکن این معنا بعید است، بلکه اصلاً نباید دنبالش را گرفت، احتمالات دیگری که در این آیات ذکر شده جایی برای این احتمال باقی نگذاشته.

و اگر قرآن کریم این احتمال را بعد از دیگر احتمالها ذکر کرد، و حتی از احتمال "أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْرًا" هم مؤخر ذکر نمود، با اینکه ظاهر اقتضا می کرد از این یکی جلوتر ذکر شود، برای این بود که احتمال مورد

بحث از همه آنها ضعیف تر و بعیدتر بود.

[امر به رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به صبر و نهي از اينکه چون يونس (عليه السلام) ناشکيا باشد]

"فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْجُودِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ" منظور از صاحب حوت - ماهی - حضرت يونس پیغمبر (ع) است، و کلمه "مکظوم" از مصدر کظم غیظ است که به معنای فرو بردن خشم است، و به همین جهت مکظوم را تفسیر کرده اند به کسی که خشم گلویش را گرفته باشد، و او نتواند به هیچ وسیله ای آن را خالی کند، در این آیه رسول خدا (ص) را نهي می کند از اینکه مانند يونس (ع) باشد، که در هنگام مناجات با خدا مالا مال از خشم بوده، می فرماید تو اینطور مباش، و این در حقیقت نهي از سبب خشم است، و سبب خشم این است که آدمی کم حوصله باشد، و در آمدن عذاب برای دشمنانش عجله کند.

و معنای آیه این است که: ای پیامبر! تو در برابر قضایی که پروردگارت رانده، که از راه استدراج هلاکشان کند صابر باش، و مانند صاحب حوت مباش، تا مثل او مالا مال از اندوه و غیظ نشوی، و در آخر خدای را به تسبیح و اعتراف به ظلم ندا نکنی، و خلاصه صبر کن و از این معنا که مبتلا به سرنوشتی چون سرنوشت يونس و ندایی چون ندای او در شکم ماهی بشوی بر حذر باش، او به طوری که در سوره انبیاء آمده در شکم حوت گفت:

ص ۳۴۱.

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰،

صفحه ی ۶۴۷

"لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ" (۱).

و

بعضی «۲» گفته اند: لام در جمله "لحکم ربک" به معنای "الی- تا" است، می خواهد در عین اینکه با رسول گرامیش سخن می گوید، قوم او را تهدید کند به اینکه به زودی خدا بین او و ایشان حکم خواهد کرد، می فرماید: تا زمانی که خدا حکم کند صبر کن.

ولی وجه قبلی با سیاق آیات قبلی مناسب تر است.

[بیان عدم منافات بین آیه: "لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَ نِعْمَهُ مِنْ رَبِّهِ... " با آیه: "فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ... "]

"لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَ نِعْمَهُ مِنْ رَبِّهِ لَنَبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ" این آیه شریفه نهی سابق (که می فرمود چون صاحب حوت مباش) را تعلیل می کند، و کلمه "تدارک" به معنای رسیدن و پیوستن به چیزی است، و در این آیه کلمه نعمت به قبول توبه تفسیر شده، و واژه "نبذ" به معنای پرت کردن و دور انداختن است، و کلمه "عراء" به معنای زمین لخت و بدون سقف و یا گیاه است، و مذموم از ذم است که مقابل مدح را معنا می دهد.

و معنای آیه این است که: اگر یونس (ع) نعمت توبه ای را از پروردگارش در نمی یافت، و مافاتش را جبران نمی کرد، در بیابانی بدون سقف و گیاه افکنده می شد، در حالی که به خاطر عملی که کرده بود مذمت هم می شد.

در اینجا ممکن است بگویی: این آیه شریفه با آیه "فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لِلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ" «۳» منافات دارد، برای اینکه مقتضای عمل یونس به حکم این آیه بود که تا قیامت در شکم ماهی بماند، و به حکم آیه مورد بحث، مقتضای عملش این بوده که جسدش در

بیابانی بی سقف و گیاه، و در حالی که مدموم هم باشد بیفتد، و این دو مقتضا با هم جمع نمی شوند.

در پاسخ می گوئیم دو آیه مذکور هر یک از یک مقتضای خاصی حکایت می کند، که هر یک از آن دو اثری جداگانه دارد، آیه سوره صافات این معنا را خاطر نشان می سازد که:

اگر مداومت یونس در تسبیح خدای عز و جل در طول زندگیش و قبل از ابتلایش نبود چنین و چنان می شد، چون کلمه " مسبحین " مداومت در تسبیح را می رساند، و آیه مورد بحث از این معنا خبر می دهد که خدا در شکم ماهی او را دریافت و توبه اش را قبول کرد، و به همین جهت ماهی او را در بیابان نینداخت.

(۱) معبودی به جز تو نیست تو منزهی و من از ستمکارانم. سوره انبیاء، آیه ۸۷.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

(۳) اگر نبود که وی از تسبیح کنندگان بود، هر آینه تا روزی که مردم مبعوث می شوند در شکم ماهی می ماند. سوره صافات، آیه ۱۴۴.

صفحه ی ۶۴۸

در نتیجه مجموع دو آیه دلالت می کند بر اینکه بیرون رفتن یونس با خشم اقتضای این را داشته که تا روز قیامت در شکم ماهی بماند، و لیکن تسبیح دائمیش قبل از افتادن در شکم ماهی و بعد از آن از این اقتضا منع کرده، و باعث شده که مقدرش طوری دیگر شود، و آن این است که ماهی او را در بیابان بیندازد، و نیز مقتضای عملش این بود که او را به صورتی زشت و مدموم بیندازد، و لیکن مانعی دیگر از آن جلوگیری نمود، و آن نعمتی از پروردگارش بود، که او را دریافت،

و نه تنها مذموم نشد، بلکه پروردگارش او را اجتبا کرد و از صالحانش قرار داد، پس بین دو آیه منافاتی نیست.

و ما در بحث های گذشته مکرر گفتیم که: حقیقت نعمت، همانا ولایت و سرپرستی خداست، و بنا بر این به طور متعین جمله "لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ" معنایی دیگر خواهد داشت.

"فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ" توضیح این جمله یعنی معنای "اجتبا" و "صلاح" در مباحث گذشته گذشت.

[اشاره به اینکه دلیلی بر نفی چشم زخم و خرافی بودن آن نیست

"وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَجَعُوا الذُّكْرَ" کلمه "ان" بدون تشدید، مخفف "ان" است، و کلمه "زلق" به معنای زلل و لغزش است، و "ازلاق" به معنای ازلال، یعنی صرع است، و کنایه است از کشتن و هلاک کردن.

و معنای آیه این است که: محققا آنها که کافر شدند وقتی قرآن را شنیدند نزدیک بود با چشم های خود تو را به زمین بیندازند، یعنی با چشم زخم خود تو را بکشند.

و مراد از این "ازلاق به ابصار" - به طوری که همه مفسرین گفته اند - چشم زدن است، که خود نوعی از تاثیرات نفسانی است و دلیلی عقلی بر نفی آن نداریم، بلکه حوادثی دیده شده که با چشم زدن منطبق هست، و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده، و با این حال علت ندارد که ما آن را انکار نموده بگوییم یک عقیده خرافی است.

بعضی «۱» از مفسرین گفته اند: معنای آیه این است که وقتی ذکر را یعنی قرآن را از تو می شنوند با نظری سرشار از کینه و خشم به تو نظر می کنند، به طوری که

می خواهند با همان نگاه تیزشان تو را بکشند.

" وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ " نسبت دیوانگی به آن جناب دادن در هنگامی که قرآن را از او می شنوند، خود دلیل بر این است که می خواسته اند بگویند قرآن از القائنات شیطانها و جن است، و به همین جهت خدای تعالی وقتی می خواهد پاسخشان بدهد، می فرماید: قرآن به جز ذکر برای عالمیان نیست.

(۱) مجمع _____ ع البی _____ ان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

_____ صفحه ی ۶۴۹

و در آغاز سوره نسبت جنون به خود آن جناب را رد کرد، و فرمود: " مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ " در آخر سوره هم همان سخن آغاز سوره را آورد، تا آغاز و انجام با هم منطبق باشد.

بحث روایتی [روایاتی در ذیل آیه: " يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ ... "]

مؤلف: کتاب معانی الاخبار به سند خود از حسین بن سعید، از ابی الحسن (ع) روایت کرده که در تفسیر آیه " يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ " فرموده: در قیامت حجابی از نور هست که وقتی کنار زده می شود مؤمنین همه به سجده می افتند، اما منافقین با اینکه می خواهند سجده کنند لیکن پشتشان خم نمی شود «۱».

و در همان کتاب به سند خود از عبید بن زراره از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت: از آن جناب معنای کلام خدای عز و جل را پرسیدم که می فرماید: " يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ " فرمود: آیا خدا جامه خود را بالا می زند؟! سبحان ربی الاعلی «۲».

مؤلف: صدوق (رحمه الله علیه) بعد از نقل این حدیث می گوید: منظور از جمله " سبحان ربی الاعلی " تنزیه خدای سبحان است از اینکه ساق پا و جامه ای داشته باشد «۳». و

در این معنا روایتی دیگر نیز از حلبی از امام صادق (ع) نقل کرده «۴».

باز در همان کتاب به سند خود از معلی بن خنیس نقل کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرضه داشتم: منظور خدای تعالی از اینکه فرمود: "وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ" چیست؟ فرمود: یعنی در دنیا می توانستند سجده کنند، و نکردند «۵».

و در الدر المنثور است که بخاری، ابن منذر و ابن مردویه، از ابی سعید روایت آورده اند که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: پروردگاران ساق پای خود را بالا می زنند، در همان هنگام تمامی زن و مرد با ایمان به سجده می افتند، باقی می ماند کسانی که در دنیا به ریا و خودنمایی سجده کرده بودند، آن روز می خواهند سجده کنند ولی پشتشان (مانند یک تخته) یک پارچه می شود «۶».

(۱) توحید صدوق، ص ۱۵۴، ط تهران.

(۲ و ۳) توحید صدوق، ص ۱۵۵، ط تهران.

(۴) توحید صدوق، ص ۱۵۴، ط تهران.

(۵) تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۹۶ به نقل از توحید.

(۶) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۴.

صفحه ی ۶۵۰

و در همان کتاب است که ابن منده در رد بر جهمی مذهببان از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) آیه: "يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ" را تلاوت کرد، و فرمود خدا ساق پایش را برهنه می کند «۱».

و نیز در همان کتاب است که اسحاق بن راهویه (در مسند خود)، عبد بن حمید، ابن ابی الدنيا، طبرانی، و آجری، در کتاب "الشريعة"، و دارقطنی در کتاب "الرؤیه"، و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و ابن مردویه، و بیهقی در کتاب "البعث"، همگی

از عبد الله بن مسعود از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود: خدای تعالی روز قیامت همه مردم را یک جا جمع می کند، و خود خدا در چند تکه ابر پایین می آید، آن گاه یک منادی ندا در می دهد که ایها الناس؟ آیا از پروردگارتان راضی نشده اید، با اینکه شما را بیافرید، و صورت گری کرد و رزق داد و چنین مقرر کرد که امروز هر انسانی در تحت سرپرستی ولیی باشد که در دنیا او را ولی خود می دانست، و عبادتش می کرد؟ آیا این قرار از پروردگارتان عادلانه نیست؟ همه می گویند: بله هست.

آن گاه فرمود: پس هر انسانی از شما به طرف معبودی می رود که در دنیا می پرستید، و همان معبود در آن روز برایشان ممثل و مجسم می شود، (مثلا) برای کسانی که عیسی را می پرستیدند شیطان عیسی ممثل می شود، و برای کسانی که عزیر را می پرستیدند شیطان عزیر ممثل می شود، تا آنجا که برای دسته ای درخت، و برای جمعی چوب خشک، و برای عده ای سنگ ممثل می شود.

تنها اهل اسلام بدون معبود، ایستاده باقی می مانند، در این هنگام خدای تعالی برایشان ممثل می شود، و به ایشان می گوید: چرا مثل بقیه مردم به راه نمی افتید؟ می گویند:

ما پروردگاری داریم که هنوز او را ندیده ایم تا به طرفش راه بیفتیم، می فرماید: پروردگار خود را اگر ببینید به چه علامتی می شناسید؟ می گویند: ما ربی داریم که بین ما و او علامتی است، اگر او را ببینیم به آن علامت می شناسیم، می پرسد آن چه علامتی است؟ می گویند:

او ساق خود را بالا می زند! در این هنگام خدا پای خود را برهنه می کند، همه آنهایی که در دنیا برایش سجده می کردند،

به خاک می افتند، مگر جمعیتی که پشت هایشان برای سجده خم نمی شود، و مانند شاخ گاو یکپارچه می شود، نمی توانند سجده کنند (تا آخر حدیث) «۲».

مؤلف: این سه روایت اساسش تشبیه است، که براهین عقلی و همچنین قرآن عزیز

(۱) الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۶.

صفحه ی ۶۵۱

آن را رد می کند و به همین جهت یا باید آنها را دور انداخت، و یا تاویل کرد.

[روایاتی در باره املاء و استدراج گنهکاران، چشم زخم، و ...]

و در کافی به سند خود از سفیان بن سمط روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: خدای تعالی وقتی خیر بنده ای را بخواهد، هر گاه گناهی مرتکب شود، به دنبالش به یک گرفتاری مبتلایش می کند، و به این وسیله استغفار را به یادش می اندازد، و وقتی شر بنده ای را بخواهد، هر گاه گناهی مرتکب شود دنبالش نعمتی به او می دهد تا استغفار را از یادش ببرد، و در نتیجه گنهکاری را ادامه بدهد، این همان است که خدای عز و جل در باره اش می فرماید: "سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ" و منظور این است که به وسیله نعمت خود و گناه او وی را استدراج می کند «۱».

مؤلف: در سابق یعنی در تفسیر آیه "سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ" «۲»، هم پاره ای از روایات استدراج را آوردیم.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه "إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ" در روایت ابی الجارود از امام باقر (ع) روایت کرده که می فرمود: مکظوم به معنای مغموم است «۳».

و نیز در همان کتاب در ذیل آیه "لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ" فرمود: منظور از نعمت، رحمت است

و در معنای کلمه "عراء" فرموده جایی است که سقف نداشته باشد «۵».

و در الدر المنثور است که بخاری از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) در تفسیر آیه "وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا" فرمود: مساله چشم زخم حق است «۶».

و در همان کتاب است که ابو نعیم در کتاب "الحلیه" از جابر روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود چشم زخم، مرد سالم را در قبر و شتر سالم را در دیگ قرار می دهد «۷».

مؤلف: در این میان روایاتی هست که آیات سابق را با مساله ولایت تطبیق می کند، که البته جنبه جری و تطبیق مصداق بر کلی دارد، نه اینکه تفسیر آن آیات باشد، و به همین جهت از ایراد آن خودداری کردیم.

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱.

(۲) سوره اعراف، آیه ۱۸۲.

(۳ و ۴ و ۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۳.

(۶ و ۷) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۵۸.

تفسیر نمونه

سوره قلم

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵۲ آیه است

محتوای سوره قلم

گرچه بعضی از مفسران در ((مکی)) بودن تمام سوره تردید کرده اند، یا معتقدند قسمتی از آن در ((مدینه))، و قسمتی در ((مکه)) نازل شده، ولی لحن سوره و محتوای آیات کاملاً هماهنگ با سوره های ((مکی)) است، چرا که بیش از هر چیز بر محور مسأله نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، و مبارزه با دشمنانی که او را مجنون می خواندند، و دعوت به صبر و استقامت، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی، دور می زند.

مباحث این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

۱ - نخست به ذکر قسمتی از صفات ویژه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مخصوصا اخلاق برجسته او می پردازد، و آنرا با قسمتهای مؤ کدی تاء کید می کند.

۲ - سپس قسمتی از صفات زشت و اخلاق نکوهیده دشمنان او را بازگو می نماید.

۳ - در بخش دیگری داستان ((اصحاب الجنه)) که در حقیقت هشدار است به مشرکان زشت سیرت بیان شده .

۴ - در قسمت دیگری مطالب گوناگونی راجع به قیامت و عذاب کفار در آن روز آمده است .

۵ - در بخش دیگری انذارها و تهدیدهایی نسبت به مشرکان بازگو شده .

۶ - در بخش دیگری به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که در برابر دشمنان سرسخت ، استقامت و صبر نشان دهد.

۷ - سرانجام در پایان سوره نیز سخن از عظمت قرآن و توطئه های مختلف

دشمنان بر ضد پیامبر به میان آورده .

انتخاب نام ((قلم)) برای این سوره به تناسب نخستین آیه آن است ، بعضی نیز نام آن را سوره ((ن)) ذکر کرده اند، و از بعضی از روایات که در فضیلت این سوره آمده استفاده می شود که نام آن سوره ((ن و القلم)) است .

فضیلت تلاوت سوره قلم

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود: من قراء سوره ((ن و القلم)) اعطاه الله ثواب الذین حسن اخلاقهم : ((کسی که سوره ((ن و القلم)) را تلاوت کند خداوند ثواب کسانی را که دارای حسن اخلاقند

به آنها می دهد)). <۱>

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: من قراء سوره ((ن و القلم)) فی فریضه او نافلة آمنه الله ان یصیبه فی حیاتة فقر اءبدا، و اعاده اذا مات من ضمه القبر ان شاء الله:

((کسی که سوره ن و القلم را در نماز واجب یا نافلة بخواند خداوند او را برای همیشه از فقر در امان می دارد، و هنگامی که بمیرد او را از فشار قبر پناه می دهد)). <۲>

این ثوابها تناسب خاصی با محتوای سوره دارد، و نشان می دهد که هدف تلاوتی است که توأم با آگاهی و به دنبال آن عمل باشد.

تفسیر:

عجب اخلاق برجسته ای داری!

این سوره تنها سوره‌ای است که با حرف مقطع ((ن)) آغاز شده است، می فرماید: (ن)

و درباره تفسیر حروف مقطعه بارها مخصوصا در آغاز سوره ((بقره))، و ((آل عمران)) و ((اعراف)) (جلد ۱ - ۲ - ۶) بحث کرده ایم، چیزی که در اینجا باید بیفزاییم این است که بعضی در اینجا ((ن)) را مخفف کلمه ((رحمان)) و اشاره به آن دانسته اند و بعضی آن را به معنی ((لوح)) یا به معنی ((دوات)) و یا ((نهری)) در بهشت تفسیر کرده اند، ولی هیچیک از این تفسیرها قرینه و شاهد روشنی ندارد.

بنابراین تفسیر این حرف مقطع از تفسیر کل حروف مقطعه که در بالا اشاره کردیم جدا نیست.

سپس به دو موضوع از مهمترین مسائل زندگی بشر سوگند یاد کرده، می افزاید: سوگند به ((قلم)) و

آنچه را با قلم می نویسند:)) (و القلم و ما یسطرون).

چه سوگند عجیبی؟ در واقع آنچه به آن در اینجا سوگند یاد شده است

ظاهراً موضوع کوچکی است: یک قطعه نی، و یا چیزی شبیه به آن، و کمی ماده سیاه رنگ، و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می شود.

اما در واقع این همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدنهای انسانی، و پیشرفت و تکامل علوم، و بیداری اندیشه ها و افکار، و شکل گرفتن مذهبها، و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است، تا آنجا که دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کند ((دوران تاریخ)) و ((دوران قبل از تاریخ))، دوران تاریخ بشر از زمانی شروع می شود که خط اختراع شد، و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند، و یا به تعبیر دیگر دورانی است که انسان دست به قلم گردید، و از او ((ما یسطرون)) یادگار ماند.

عظمت این سوگند هنگامی آشکارتر می شود که توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت، نویسنده و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت، و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند تعداد آنها در کل سرزمین مکه که مرکز عبادی و سیاسی و اقتصادی حجاز بود به بیست نفر نمی رسید، آری سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد.

و جالب اینکه: در نخستین آیاتی که در ((جبل النور)) و غار ((حرا)) بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ (نازل شد نیز به مقام والای قلم اشاره شده ، آنجا که می فرماید: اقراء باسم ربك الذی خلق - خلق الانسان من علق - اقراء و ربك الاكرم - الذی علم بالقلم - علم الانسان ما لم يعلم :

((بخوان به نام پروردگارت که مخلوقات را آفرید، و انسان را از خون بسته ای ایجاد کرد، بخوان به نام پروردگار بزرگت ، هم او که انسان را به وسیله ((قلم)) تعلیم داد، و آنچه را نمی دانست به او آموخت)) (سوره علق ۱ - ۵).

و از همه جالبتر اینکه : همه این سخنان از زبان کسی تراوش می کند

که خودش درس نخوانده بود، و هرگز به مکتب نرفت و خط نوشت ، و این هم دلیل بر آن است که چیزی جز وحی آسمانی نیست .

بعضی از مفسران ((قلم)) را در اینجا به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند، و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی مسلماً آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداقهای آن است ، همانگونه که ((ما یسطرون)) نیز مفهوم وسیعی دارد، و تمام آنچه را در طریق هدایت و تکامل فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر می آورند شامل می شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسانها نیست . <۳>

سپس به چیزی که سوگند برای آن یاد شده پرداخته ، می فرماید: ((به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی)) (ما انت بنعمه ربك بمجنون)

آنها که این نسبت

ناروا را به تو می زنند کوردلانی هستند که اینهمه نعمت الهی را درباره تو نمی نگرند، نعمت عقل و درایت سرشار، نعمت امانت و صدق و راستی و نعمت علم و دانش آشکار، و نبوت و مقام عصمت .

دیوانه آنها هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می کنند، و

رهبر و راهنمای انسانها را با این نسبت ناروا از خود دور می سازند.

و به دنبال آن می افزاید: ((برای تو اجر عظیم و همیشگی است)) (و ان لك لاجرا غير ممنون).

چرا چنین پاداشی نداشته باشی ؟ در حالی که در برابر این تهمتهای زشت و ناروا استقامت می کنی ، و برای آنها آرزوی هدایت و نجات داری ، و هرگز از تلاش و کوشش در این راه خسته نمی شوی .

((ممنون)) از ماده ((من)) به معنی ((قطع)) آمده است ، یعنی اجر و پاداشی که هرگز قطع نمی شود و دائما باقی است بعضی گفته اند ریشه این معنی از منت گرفته شده زیرا منت باعث قطع نعمت است .

بعضی نیز گفته اند منظور از غیر ممنون این است که خداوند در مقابل این اجر عظیم هرگز بر تو منت نمی گذارد ولی تفسیر اول مناسبتر است .

آیه بعد در توصیف دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: ((تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته ای هستی)) (و انک لعلی خلق عظیم).

اخلاقی که عقل در آن حیران است لطف و محبتی بی نظیر، صفا و صمیمیتی بی مانند، صبر و استقامت و تحمل و حوصله ای توصیف ناپذیر.

اگر مردم

را به بندگی خدا دعوت می کنی تو خود بیش از همه عبادت می نمائی ، و اگر از کار بد بازمی داری تو قبل از همه خودداری می کنی آزارت می کنند و تو اندرز می دهی ، ناسزایت می گویند و برای آنها دعا می کنی ، بر بدنت سنگ می زنند و خاکستر داغ بر سرت می ریزند و تو برای هدایت آنها

دست به درگاه خدا برمی داری .

آری تو کانون محبت و عواطف و سرچشمه رحمتی .

((خلق)) از ماده ((خلقت)) به معنی صفاتی است که از انسان جدا نمی شود و همچون خلقت و آفرینش انسان می گردد.

بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به ((صبر در راه حق ، و گستردگی بذل و بخشش ، و تدبیر امور، و رفق و مدارا، و تحمل سختیها در مسیر دعوت به سوی خدا، و عفو و گذشت ، و جهاد در راه پروردگار، و ترک حسد و حرص)) تفسیر کرده اند، ولی گرچه همه این صفات در پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، ولی ((خلق عظیم)) او منحصر به اینها نبود.

در بعضی از تفاسیر نیز ((خلق عظیم)) به قرآن یا آئین اسلام تفسیر شده است که می تواند از مصادیق مفهوم وسیع فوق باشد، و به هر حال وجود این خلق عظیم در پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دلیل بارزی بر عقل و درایت آن حضرت و نفی نسبتهای دشمنان بود.

و به دنبال آن می افزاید: ((به زودی تو می بینی

و آنها نیز می بینند)) (فستبصر و بیصرون).

((که کدامیک از شما مجنون هستید))؟! (بایکم المفتون). <۴>

((مفتون)) اسم مفعول از ((فتنه)) به معنی ابتلاء، و در اینجا به معنی ابتلای به جنون است.

آری آنها امروز این نسبت ناروا را به تو می دهند تا بندگان خدا را از تو دور کنند، ولی مردم عقل و شعور دارند، تدریجا به تعلیمات و سخنان تو آگاهی می یابند، آنگاه این مسأله روشن می شود که این تعلیمات برجسته از سوی خداوند بزرگ بر قلب پاک و نورانی تو نازل شده، و خداوند سهم عظیمی از عقل و علم به تو بخشیده.

حرکتها و موضعگیریهای تو در آینده و پیشرفت و نفوذ سریع اسلام در سایه آن، نیز نشان خواهد داد که تو منبع بزرگ عقل و درایتی، دیوانه خفاشانی هستی که با نور این آفتاب به ستیز برخاستی.

و البته در قیامت این حقایق باز هم روشنتر و آشکارتر خواهد شد.

باز برای تاءکید بیشتر می فرماید: پروردگار تو به کسی که از طریق او گمراه شده آگاهتر است، و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد) (ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين).

چرا که راه او است، و او بهتر از هر کس راه خود را می شناسد، و به این ترتیب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اطمینان بیشتر می دهد که او در مسیر هدایت و دشمنانش در مسیر ضلالتند.

در حدیث مستندی آمده است هنگامی که قریش دیدند پیامبر علی (علیه السلام) را

بر دیگران مقدم می‌شمرد و بزرگ می‌دارد به مذمت علی (علیه السلام) پرداختند، و گفتند: محمد مفتون او شده است، اینجا بود که خداوند ((ن و القلم)) را نازل کرد و به آن سوگند یاد نمود که ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تو مفتون و مجنون نیستی - تا آنجا که فرمود - خداوند می‌داند کسانی را که گمراه شده اند اشاره به جماعت قریش که این سخنان را می‌گفتند، و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد

اشاره به علی (علیه السلام). <۵>

۱ - نقش قلم در حیات انسانها

از مهمترین رویدادهای زندگی بشر - چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم - پیدایش خط، و راه افتادن قلم بر صفحه کاغذها یا سنگها بود، و همان بود که دوران تاریخ را از ما قبل از تاریخ جدا کرد.

گردش نیش قلم بر صفحه کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می‌زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلمها بسته است

((قلم)) حافظ علوم و دانشها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه اتصال فکری علما، و پل ارتباطی گذشته و آینده بشر است، و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است!

قلم انسانهایی را که جدا از هم، از نظر زمان و مکان، زندگی می‌کنند پیوند می‌دهد، گوئی همه متفکران بشر را در تمام طول تاریخ، و در تمام صفحه روی زمین در یک کتابخانه بزرگ جمع می‌بینی!

((قلم)) رازدار بشر، و خزانه دار علوم، و جمع آوری کننده

تجربیات قرون و اعصار است ، و اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.

و البته ((قلم)) وسیله ای است برای ((ما یسطرون)) و نوشته ها که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است ، هم به ((ابزار)) و هم به ((محصول)) ابزار.

در بعضی از روایات آمده است که (ان اول ما خلق الله القلم) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود)).

این حدیث را محدثان شیعه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند <۶> و در کتب اهل سنت به عنوان یک خبر معروف نیز آمده است . <۷>

و در حدیث دیگری آمده است : اول ما خلق الله تعالی جوهره) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید گوهری بود)) <۸>

و در بعضی از اخبار نیز آمده است : (ان اول ما خلق الله العقل) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید عقل و خرد بود)). <۹>

توجه به پیوند ویژه ای که در میان ((گوهر)) و ((قلم)) و ((عقل)) است مفهوم ((اول بودن)) همه آنها را روشن می کند.

در ذیل حدیثی که در بالا- از امام صادق (علیه السلام) نقل کردیم آمده است که خداوند بعد از آفرینش قلم به او فرمود: بنویس ! و او آنچه را بوده و خواهد بود تا روز قیامت نوشت !

گرچه قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر و قضا و قدر است ، ولی هر چه هست نقش قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات

او روشن می سازد.

پیشوایان اسلام در احادیث متعددی به یاران خود تاءکید می کردند که به حافظه خود قناعت نکنند، و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر درآورند، و برای آیندگان به یادگار بگذارند. <۱۰>

بعضی از دانشمندان گفته اند: البیان بیانان: بیان اللسان، و بیان البنان و بیان اللسان تدرسه الاعوام، و بیان الاقلام باق علی مر الایام!

((بیان دو گونه است: بیان زبان، و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می شود و از بین می رود، ولی بیان قلمها تا ابد باقی است))! <۱۱>

و نیز گفته اند: (ان قوام امور الدین و الدنیا بشیئین القلم و السیف و السیف تحت القلم: ((پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است: ((قلم)) و ((شمشیر)) و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد))! <۱۲>

همین معنی را بعضی از شعرای عرب چنین به نظم آورده:

کذا قضی الله للاقلام مذ بریت

ان السیوف لها مذ ارهفت خدم!

((خداوند اینگونه برای قلم از آن روز که تراشیده شد مقدر کرده است که شمشیرهای تیز خدمتگزار آن باشند))! (این تعبیر اشاره لطیفی است به تراشیدن قلم به وسیله چاقو و قرار گرفتن تیغهای تیز در خدمت قلم از آغاز کار). <۱۳>

شاعر دیگری با استناد به آیات مورد بحث در این زمینه می گوید:

إذا قسم الأبطال یوما بسیفهم

و عدوه مما یجلب المجد و الکرّم

کفی قلم الکتاب فخرا و رفعة

مدی الدهر ان الله اقسام بالقلم!

((آن روز که جنگجویان قهرمان به شمشیرهای خود سوگند یاد کنند.

و آن

را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند.

برای قلم نویسندگان همین افتخار و سربلندی در تمام دوران جهان بس که خداوند سوگند به قلم یاد کرده است (و نه به شمشیر)). <۱۴>

و راستی چنین است چرا که پیروزیهای نظامی اگر از ناحیه فرهنگ نیرومندی تضمین نگردد هرگز پایدار نخواهد بود، مغولها در تاریخ ایران بزرگترین پیروزی را کسب کردند ولی چون ملت بی فرهنگی بودند به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند و مسیر خود را تغییر دادند.

گرچه این بحث بسیار دامنه دار است ولی برای اینکه از روش تفسیری خارج نشویم سخن را با حدیث بسیار پرمعنائی از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه پایان می دهیم :

ثلاث تخرق الحجب ، و تنتهی الی ما بین یدی الله : صریر اقلام العلماء، و وطی اقدام المجاهدین ، و صوت مغازل المحصنات : ((سه صدا است که حجابها را پاره می کند و به پیشگاه با عظمت خدا می رسد: صدای گردش قلمهای دانشمندان به هنگام نوشتن ، و صدای قدمهای مجاهدان در میدان جهاد، و صدای چرخ نخریسی زنان پاکدامن)) <۱۵>

البته تمام آنچه گفته شد درباره قلمهایی است که در مسیر حق و عدالت ، و در صراط مستقیم ، گردش می کند، اما قلمهای مسموم و گمراه کننده بزرگترین بلا، و عظیمترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می شود.

۲ - نمونه ای از اخلاق پیامبر (ص)

پیروزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هر چند با تاءبید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت

که یکی از مهمترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. آنچه صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تاثیر قرار می داد، و به تسلیم وادار می کرد، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت .

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنامیم اغراق نگفته ایم ، چنانکه نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت : هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق ((یدخلون فی دین الله افواجا)) فوج فوج مسلمان شوند.

درباره حسن خلق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عفو و گذشت و عطف و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) داستانهای زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است که همه آنها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، ولی همینقدر باید بگوئیم : که در حدیثی از حسین بن علی (علیه السلام) آمده است که می گوید: از پدرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره ویژگیهای

زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است:

رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همنشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچکس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد نومید باز نمی گشت: سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن پرگوئی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، و سرزنش نمی فرمود، و از لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.

هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت،

در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن درمی آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد. <۱۶>

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی

و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق ((لأنفضوا من حولك)) همه پراکنده می شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه درباره شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و چه درباره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم:

۱ - در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق: ((من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم)). <۱۷>

به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین تکمیل اخلاق فضیله است.

۲ - در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: (انما المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار): ((مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شبها به عبادت می ایستد، و روزها روزهدار است)). <۱۸>

۳ - و باز از همان حضرت آمده است که فرمود: ما من شیء أثقل فی المیزان من خلق حسن: ((چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست)). <۱۹>

۴ - و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطؤون اکنافا، الذین یالفون و یؤلفون، و ابغضکم

الی الله المشاؤون بالنميمة ، المفرقون بین الاخوان ، الملتمسون للبراء العثرات :

((از همه شما محبوبتر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می جوشند، و مردم نیز با آنها می جوشند، و از همه شما مغبوطتر نزد خدا افراد سخن چینی هستند که در میان برادران جدائی می افکنند، و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند)). <۲۰>

۵ - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : اکثر ما یدخل الناس الجنة تقوی الله و حسن الخلق : ((بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است)). <۲۱>

۶ - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است : ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا: ((از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه بهتر است که اخلاقش کاملتر باشد)). <۲۲>

۷ - در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علیکم بحسن الخلق ، فان حسن الخلق فی الجنة لامحاله ، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لامحاله :

((بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است ، و از سوء خلق پرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است)). <۲۳>

از مجموع اخبار فوق به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت ، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان ، و همپراز عبادتهای شبانه و

روزانه است ، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است . از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن

بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آیات گذشته آمده بود در این آیات به ذکر اخلاق دشمنان او می پردازد تا در یک مقایسه ، فاصله میان این دو کاملا روشن شود.

نخست می فرماید: ((از این تکذیب کنندگان که خدا و پیامبر و روز رستاخیز و آئین او را تکذیب می کنند اطاعت و پیروی مکن)) (فلا تطع المکذبین).

آنها مردمی گمراه و اغواگرند، و تمام اصول حق را زیر پا نهاده اند، و اطاعت از چنین کسانی حتی در یک کلام نتیجه ای جز گمراهی و بدبختی ندارد.

سپس به تلاش و کوشش آنها برای سازش کشیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره کرده می افزاید: ((آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها هم نرمش نشان دهند)) (ودوا لو تدهن فیدهنون).

نرمش و انعطاف به معنی صرف نظر کردن از قسمتی از فرمانهای خدا به خاطر آنان .

مفسران نقل کرده اند که این آیات زمانی نازل شد که رؤسای مکه پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) را به پیروی از آئین نیاکان و شرک و بتپرستی دعوت کردند، خداوند او را از اطاعت آنها نهی کرد. <۲۴>

بعضی دیگر نقل کرده اند که ((ولید بن مغیره)) که از سران بزرگ شرک بود اموال عظیمی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشت و سوگند یاد کرد که اگر از آئینش بازگردد به او خواهد

از لحن آیات و از آنچه در تواریخ آمده است به خوبی استفاده می شود که وقتی مشرکان کوردل سرعت پیشرفت آئین اسلام را مشاهده کردند به فکر افتادند که از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امتیازاتی از او بگیرند، و او را به نوعی سازش بکشاند - همانگونه که روش همه طرفداران باطل در طول تاریخ است - لذا گاه اموال عظیم، و گاه زنان زیبا، و گاه پست و مقام برجسته پیشنهاد می کردند، و در حقیقت روح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با مقیاس وجود خود اندازه - گیری و مقایسه می نمودند.

ولی قرآن بارها به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هشدار داده که هرگز کمترین انعطافی در برابر این پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد، و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند، چنانکه در آیه ۴۹ سوره مائده می خوانیم: (و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک): ((در میان آنها (اهل کتاب) بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوسهای آنها پیروی مکن، و برحذر باش که تو را از تعلیماتی که خدا بر تو نازل کرده منحرف نسازند)).

((یدهنون)) از ماده ((مداهنه)) در اصل از ((دهن)) به معنی ((روغن))

گرفته شده، و در اینگونه موارد به معنی نرمش و انعطاف به خرج دادن است. و معمولاً این تعبیر در مورد انعطافهای مذموم و منافقانه به

کار می رود.

سپس بار دیگر از اطاعت آنها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را که هر یک به تنهایی می تواند مانع اطاعت و تبعیت گردد، برمی شمرد، می فرماید: ((اطاعت از هر کس که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن)) (ولا تطع کل حلاف مهین).

((حلاف)) به کسی می گویند که بسیار قسم می خورد، و برای هر کار کوچک و بزرگی سوگند یاد می کند، و معمولاً اینگونه افراد در سوگندهای خویش صادق نیستند.

((مهین)) از ((مہانت)) به معنی حقارت و پستی است و بعضی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغگو یا شرور تفسیر کرده اند.

سپس می افزاید: ((کسی که بسیار عیجو و سخن چین است)) (هماز مشاء بنمیم).

((هماز)) از ماده ((همز)) (بر وزن طنز) به معنی غیبت کردن و عیجوئی نمودن است.

((مشاء بنمیم)) کسی است که برای بر هم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشمنی رفت و آمد می کند (باید توجه داشت که این هر دو وصف به صورت صیغه مبالغه آمده که از نهایت اصرار آنها در این کارهای زشت حکایت می کند).

در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف می گوید: ((کسی که بسیار از کار خیر جلوگیری می کند، و تجاوزگر، و گنهکار است)) (مناع للخیر معتد ائیم)

نه تنها خود کار خیری نمی کند و راه خیری ارائه نمی دهد، بلکه سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران، بعلاوه انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده

، و اضافه بر این صفات ، آلوده هرگونه گناهی نیز هست ، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است .

و سرانجام به هشتمین و نهمین صفات آنها اشاره کرده ، می فرماید: ((او بعد از همه اینها پرخور، و بدنام است)) (عتل بعد ذلک زنیم).

((عتل)) به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: به کسی می گویند که بسیار غذا می خورد، و همه چیز را به سوی خود می کشد، و دیگران را از آن باز می دارد.

بعضی دیگر ((عتل)) را به معنی انسان بدخوی کینه توز خشن ، یا انسان بی حیای بد خلق تفسیر کرده اند.

((زنیم)) کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می دهند در حالی که از آنها نیست ، و در اصل از ((زنامه)) (بر وزن قلمه) به قسمتی از گوش گوسفند می گویند که آویزان است ، گوئی جزء گوش نیست و به آن وابسته است .

تعبیر به ((بعد ذلک)) اشاره ای به این معنی است که این دو صفت از صفات سابق زشتتر و نکوهیده تر است ، چنانکه جمعی از مفسران از آن استفاده کرده اند.

خلاصه اینکه خداوند در اینجا چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و

اخلاق رذیله آنها فرموده که شاید در سرتاسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد، و به این ترتیب روشن می سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه افرادی بوده اند، افرادی دروغگو، پست ، عیبجو، سخن چین

، متجاوز گنهگار، بی اصل و نسب ، و به راستی از غیر چنین افرادی مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی رود.

در آیه بعد هشدار می دهد ((مبادا به خاطر اینکه آنها دارای مال و فرزندان فراوان هستند در برابر آنها نرم و تسلیم شوی ، و از آنها اطاعت کنی)) (ان کان ذا مال و بنین).

بدون شک پیامبر هرگز تسلیم نمی شد، و این آیات در حقیقت تاء کیدی است بر این معنی ، تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد، و هیچکس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

بنابراین جمله فوق تتمه ای است برای آیه ((ولا تطع کل حلاف مهین)) ولی بعضی گفته اند این آیه در حقیقت بیان علت پیدایش این صفات است ، یعنی : غرور ناشی از ثروت و نفرت بسیار آنها را به این رذائل اخلاقی می کشاند، و به همین دلیل در بسیاری از ثروتمندان و قدرتمندان بی ایمان همه این صفات دیده می شود، ولی لحن آیات با تفسیر اول مناسبتر است ، و به همین دلیل غالب مفسران نیز آنرا برگزیده اند.

آیه بعد عکس العمل اینگونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند در برابر آیات الهی نشان می دهد، و می گوید: ((هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود و می گوید: اینها افسانه های خرافی پیشینیان است))! (اذا

تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین).

و با این بهانه و این برچسب زشت از آیات خداوند فاصله می گیرد، و آنها را به دست فراموشی می سپرد، و دیگران را نیز اغوا

می کند، و به همین دلیل نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد، و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت اینگونه افراد.

آخرین آیه مورد بحث از یکی از مجازاتهای این گروه پرده برداشته ، می افزاید: ((به زودی بر بینی و خرطوم او علامت و داغ ننگ می نهیم))! (سنسمه علی الخرطوم).

این تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آنها، زیرا اولاً- تعبیر به ((خرطوم)) بینی که تنها در مورد خوک و فیل گفته می شود تحقیر روشنی برای آنها است ، و ((ثانیا)) بینی در لغت عرب معمولا کنایه از بزرگی و عزت است همانگونه که در فارسی نیز وقتی می گوئیم بینی او را به خاک بمالید دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید ((ثالثا)) علامت گذاردن مخصوص حیوانات است ، حتی در حیوانات در صورت آنها مخصوصا بر بینی آنها علامتگذاری نمی شود، و در اسلام نیز این کار نهی شده است ، همه اینها با بیانی رسا می گوید: خداوند اینچنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را چنان ذلیل می کند و کوس رسوائی آنها را در همه جا به صدا درمی آورد که عبرت همگان گردند.

و تاریخ اسلام نیز گواه بر این معنی است که این دسته از مخالفان لجوج با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند که نظیر و مانند نداشت ، و رسوائی در آخرت از آن هم بیشتر است .

بعضی از مفسران گفته اند که بیشتر آیات این سوره ناظر به ((ولید بن

مغیره)) یکی از سران معروف شرک می باشد، ولی مسلما این معنی

مانع از عمومیت مفهوم آیات و گستردگی و شمول تعبیرات آن نیست . <۲۶>

۱ - ردائل اخلاقی

آیات فوق گرچه توصیفی است از صفات رذیله مخالفان سرسخت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ولی در عین حال الگوئی برای تشخیص این صفات به دست می دهد، صفاتی که انسان را از خدا دور می سازد و در پرتگاه شقاوت و بدبختی می افکند، صفاتی که مؤمنان راستین باید به دقت مراقب باشند به آنها آلوده نشوند، لذا در روایات اسلامی نیز در این زمینه تاءکیدهای بسیاری شده است ، از جمله :

۱ - در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قال : المشاؤون بالنميمة المفرقون بین الاحبه ، الباغون للبراء المعایب :

آیا شما را به شریرترین افراد شما خبر دهم ، گفتند: آری ، ای رسول خدا ! فرمود: آنهایی که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدائی می افکنند، و برای افراد پاک و بیگناه در جستجوی عیوبند)). <۲۷>

مخصوصا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صریحا در این زمینه توصیه می کرد و فرمود: لا- یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئا فانی احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصدر:

((احدی از شما درباره هیچیک از یاران من سخنی که مرا نسبت به او بدبین سازد نقل نکند، چرا که من دوست دارم با قلبی پاک با شما روبرو شوم)). <۲۸>

و بالاخره در حدیث دیگر از

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: لا یدخل الجنه جواظ، و لا جعظری، و لا عتل زنیم .

((سه گروه وارد بهشت نمی شوند، ((جواظ)) ((جعظری)) و ((عتل زنیم)) راوی می گوید پرسیدم ((جواظ)) کیست؟ فرمود: کل جماع مناع: هر کس که بسیار جمع می کند و از دیگران منع می نماید، پرسیدم ((جعظری)) کیست؟ فرمود افراد خشن و تندخو، پرسیدم: ((عتل زنیم)) کیست؟ فرمود: افراد شکمبار و بداخلاق، آنها که بسیار می خورند و می پوشند و بیدادگر و ظالمند)) <۲۹>

۲ - مدهانه و سازشکاری

از تفاوت‌های روشنی که میان رهروان راه حق و بازیگران سیاسی وجود دارد این است که گروه دوم روی اصول خاصی ثابت نیستند، بلکه همیشه

حاضرند در مقابل امتیازاتی که می گیرند امتیازاتی بدهند، و از اصولی که دارند به خاطر منافی صرف نظر کنند، مرام و عقائد آنها چیز مقدسی برای آنها نیست، و دائماً روی آن معامله می کنند! و این درست مضمون آیه فوق است که می گوید: (ودوا لو تدهن فیدهنون): ((آنها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشند، همانگونه که آنها مدهانه و معامله می کنند تو هم مدهانه کنی)).

ولی گروه اول هرگز معامله گر نیستند، آنها هرگز اهداف مقدس خود را با هیچ بهائی از دست نمی دهند، و بر سر آن معامله نمی کنند، مدهانه و سازشکاری و اینگونه دادوستدهای سیاسی در کار آنها نیست، و یکی از بهترین نشانه هائی است که می توان سیاستبازان حرفه ای را به

وسيله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود. داستان عبرت انگيز ((اصحاب الجنه))

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثروتمندان خودخواه و مغرور بود که بر اثر فزونی مال و فرزندان پشت پا به همه چیز می زنند، در این آیات داستانی را درباره عده ای از ثروتمندان پیشین که دارای باغ خرم و سرسبزی بودند، و سرانجام بر اثر خیره سری نابود شدند ذکر می کند، داستانی به نظر می رسد در آن عصر در میان مردم معروف بوده ، و به همین دلیل به آن استشهاد شده است .

نخست می فرماید: ((ما آنها را آزمودیم همانگونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم)) (انا بلونا هم کما بلونا اصحاب الجنه).

در اینکه باغ کجا بوده ؟ در سرزمین یمن در نزدیکی شهر بزرگ صنعاء؟ یا در سرزمین حبشه ؟ یا در میان بنی اسرائیل در سرزمین شام ؟ و یا طائف ؟ گفتگو

است ولی مشهور همان یمن است .

ماجرا چنین بود که این باغ در اختیار پیرمرد مؤمن قرار داشت ، او به قدر نیاز از آن برمی گرفت ، و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می داد، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید، فرزندانش گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم ، چرا که عیال و فرزندان ما بسیارند، و ما نمی توانیم مانند پدرمان عمل کنیم ! و به این ترتیب تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از آن بهره می گرفتند محروم سازند، و سرنوشت آنها همان شد که در این آیات می خوانیم :

می گوید: ((ما آنها را آزمودیم ، آن

زمان که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان و دور از انظار مستمندان بچینند)) (اذ اقسما لیصرمنها مصبحین).

<۳۰>

((و هیچ از آن استثنا نکنند)) و برای مستمندان چیزی فرو نگذارند (و لا یستنون).

این تصمیم آنها نشان می دهد که این کار ناشی از نیاز نبود، بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان آنها بود، زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد می تواند کمی از محصول یک باغ پر درآمد را به نیازمندان اختصاص دهد، بعضی گفته اند منظور از عدم استثناء این است که آنها ((الا ان یشاءالله)) نگفتند، یعنی آنقدر مغرور بودند که گفتند می رویم و این کار را می کنیم حتی خود را از گفتن ((انشاءالله)) بی نیاز دیدند.

ولی تفسیر اول صحیحتر است . <۳۱>

سپس در ادامه این سخن می افزاید: ((به هنگام شب ، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند عذاب و بلائی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند)) (فطاف علیها طائف من ربك و هم نائمون).

آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار چنان بر آن مسلط شد که ((آن باغ خرم و سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی گردید)) و جز مستی خاکستر از آن باقی نماند (فاصبحت كالصریم).

((طائف)) از ماده ((طواف)) در اصل به معنی کسی است که بر گرد چیزی می گردد، ولی گاه کنایه از بلا و مصیبتی است که در شب روی می دهد، و منظور در اینجا همین است .

((صریم)) از ماده ((صرم)) به معنی ((قطع))

است و در اینجا به معنی ((شب ظلمانی))، یا ((درخت بدون میوه)) یا ((خاکستر سیاه)) است: زیرا شب با فرا رسیدن روز قطع می شود همانگونه که روز با فرارسیدن شب، و لذا گاهی به شب و روز ((صریمان)) می گویند، به هر حال منظور این است که آنچنان این بلای آسمانی که ظاهراً صاعقه عظیمی بوده است در این باغستان فرود آمد که تمام آن را یکجا آتش زد، و چیزی جز مستی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند، و صاعقه ها هرگاه به چیزی بزنند همین گونه خواهد بود.

به هر حال صاحبان باغ به گمان اینکه درختهای پربارشان آماده برای چیدن میوه است ((در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند)) (فتنادوا مصبحین). <۳۲>

و گفتند: ((به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید، اگر می خواهید میوه های خود را بچینید))! (ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین):

((اغدوا)) از ماده ((غدوه)) به معنی اول روز است، و لذا به غذائی که در آغاز روز خورده می شود (صبحانه) ((غداء)) می گویند (هر چند در تعبیرات عربی روزمره کنونی ((غداء)) به نهار گفته می شود).

به این ترتیب ((آنها به سوی باغشان حرکت کردند در حالی که آهسته با هم سخن می گفتند)) (فانطلقوا و هم یتخافتون).

((که مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود))! (ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین).

و چنان آهسته سخن می گفتند که صدای آنها به گوش کسی نرسد، مبادا مسکینی خبردار شود، و برای خوشه چینی، یا گرفتن مختصری میوه برای سیر

کردن شکم خود، به سراغ آنها برود!

چنین به نظر می‌رسد که به خاطر سابقه اعمال نیک پدر، جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند که میوه چینی باغ شروع شود و بهره‌ای

عائد آنها گردد، و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف چنان مخفیانه حرکت کردند که هیچکس احتمال ندهد چنان روزی فرا رسیده، و هنگامی فقرا باخبر شوند که کار از کار گذشته باشد.

و به این ترتیب ((آنها صبحگاهان به قصد باغ و کشتزار خود با قدرت تمام بر منع مستمندان حرکت کردند)) (و غدوا علی حرد قادرین).

((حرد)) (بر وزن سرد) به معنی ممانعت توأم با شدت و غضب است، آری آنها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند، و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آنها جلوگیری کنند (و لذا این تعبیر در مورد سالهائی که باران قطع می‌شود، یا شتری که شیر آن نیز قطع شده بکار می‌رود).

اکنون ببینیم سرانجام کار آنها به کجا انجامید: سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز

این آیات ادامه داستان ((اصحاب الجنه)) است که در آیات پیشین گذشت صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را بچینند، و دور از نظر مستمندان جمع‌آوری کنند، و همه را در انحصار خویش گیرند، و حتی یک فقیر بر سر این خوان نعمت گسترده الهی ننشینند، صبحگاهان به راه افتادند اما بی‌خبر از اینکه صاعقه‌ای مرگبار شب هنگام درست در موقعی که آنها در خواب بوده‌اند باغ را تبدیل به یک مشت خاکستر کرده است.

قرآن می‌گوید: ((هنگامی که آنها باغ خود را دیدند

چنان اوضاع به هم ریخته بود که گفتند این باغ ما نیست ، ما راه را گم کرده ایم))! (فلما راءوها قالوا انا لضالون).

منظور از ((ضالون)) ممکن است گم کردن راه باغ باشد، چنانکه در بالا- گفتیم ، و یا گم کردن راه حق ، چنانکه بعضی احتمال داده اند.

ولی معنی

اول مناسبتر به نظر می رسد.

سپس افزودند: ((بلکه ما محرومان واقعی هستیم)) (بل نحن محرومون) می خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنیم اما خودمان از همه بیشتر محروم شدیم ، هم محروم از درآمد مادی ، و هم برکات معنوی که از طریق انفاق در راه خدا و به نیازمندان به دست می آید.

((در این میان یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت : آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید)): (قال اوسطهم الم اقل لکم لو لا تسبحون).

نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید، و از مخالفت او بپرهیزید، شکر نعمت او را بجا آورید، و نیازمندان را از اموال خود بهره مند سازید؟ ولی شما گوش نکردید، و به روزگار سیاه افتادید!

از این آیه استفاده می شود که در میان آنها فرد مؤمنی بود که آنها را از بخل و حرص نهی می کرد، و چون در اقلیت بود کسی گوش به حرفش نمی داد، اما پس از این حادثه دردناک ، زبان او گشوده شد، و منطقش تیزتر و برنده تر گشت ، و آنها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت .

آنها نیز لحظه ای بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند، ((و گفتند منزه

است پروردگار ما، مسلما ما ظالم و ستمگر بودیم)) هم بر خویشتن ستم کردیم و هم بر دیگران (قالوا سبحان ربنا انا كنا ظالمين).

تعبیر به ((اوسط)) در آیه قبل به معنی کسی است که در سرحد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد، بعضی آن را حد وسط در سن و سال معنی

کرده اند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که ارتباطی میان سن و گفتن چنین سخن پرمحتوائی نیست، ارتباط میان عقل و خرد و چنین سخنانی است.

تعبیر به ((لولا-تسبحون)) (چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟) از این جهت است که ریشه همه اعمال نیک ایمان و معرفه الله و تسبیح و تنزیه خدا است.

بعضی نیز تسبیح را در اینجا به معنی شکر نعمت کرده اند که لازمه آن بهره مند ساختن محرومان است، ولی این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد، و در مفهوم آیه جمع است.

و اما تسبیح آنها قبل از اعتراف به گناه ممکن است از این جهت باشد که می خواهند ((خدا)) را در مورد این بلای عظیمی که بر باغشان فرود آمد و نابودش کرد از هرگونه ظلم و ستمی منزه شمرند، و بگویند خداوند! این ما بودیم که بر خود و دیگران ستم کردیم و مستحق چنین عذاب دردناکی شدیم، اما کار تو عین عدالت و حکمت بود.

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز قبل از اقرار به ظلم همین تسبیح دیده می شود، چنانکه در داستان یونس (علیه السلام) می خوانیم: موقعی که در شکم آن ماهی عظیم قرار

گرفت گفت : ((لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين)). ((معبودی جز تو نیست ، منزهی ، من از ظالمان و ستمگران بودم)) (انبیاء ۸۷).

البته ظلم در مورد این پیامبر بزرگ به معنی ترک اولی است چنانکه در تفسیر همین آیه در جلد ۱۳ گفته ایم .

ولی مطلب به اینجا خاتمه نیافت ((آنها رو به هم کردند و شروع به ملامت و سرزنش یکدیگر نمودند)) (فأقبل بعضهم على بعض يتلاومون).

و احتمالا هر کدام در عین اعتراف به خطای خویش گناه اصلی را به دوش دیگری می انداخت ، و او را شدیداً سرزنش می کرد که تو عامل اصلی بدبختی ما شدی ؟ و گرنه ما اینقدر هم از خدا و عدالت بیگانه نبودیم !

آری اینچنین است سرنوشت همه ظالمانی که در چنگال عذاب الهی گرفتار می شوند که در عین اعتراف به گناه ، هر کدام سعی دارد عامل اصلی بدبختی خود را دیگری بشمرد، شاید به این دلیل که در اینگونه موارد معمولاً یکی پیشنهاد می کند، و دیگری تائبید می نماید، و یکی اجرای آن را بر عهده می گیرد و دیگری با سکوت خود ابراز رضایت می کند، ولی روشن است که همه آنها شریک جرم و دخیل در گناهند.

سپس می افزاید: هنگامی که به عمق بدبختی خود آگاه شدند فریادشان بلند شد و ((گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم))! (قالوا یا ویلنا انا كنا طاغین).

آنها در مرحله قبل اعتراف به ((ظلم)) و ستم کردند، و در اینجا اعتراف به ((طغیان)) و در حقیقت طغیان مرحله ای است بالاتر از

ظلم، زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد ولی بر اثر غلبه هوای نفس ستم کند، اما طغیانگر اصلاً زیر بار قانون نمی رود و آن را به رسمیت نمی شناسد.

این احتمال نیز وجود دارد که ظلم اشاره به ((ظلم بر خویشان)) است، و طغیان اشاره به ((تجاوز بر حق دیگران)).

این نکته نیز قابل توجه است که عرب هنگامی که با مصیبتی روبرو می شود و یا می خواهد اظهار انزجار از چیزی کند گاه ((ویس)) می گوید و گاه ((ویح)) و گاه ((ویل)) که اولی در مصیبت خفیف است، و دومی شدیدتر،

و سومی اشد آنها است، و این نشان می دهد که صاحبان باغ خود را مستحق شدیدترین سرزنشها می دانستند.

سرانجام آنها بعد از این بیداری و هشیاری و اعتراف به گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه او آوردند، و گفتند: ((امید است پروردگاران گناهان ما را ببخشد، و باغستان بهتر از این باغ بجای آن در اختیار ما بگذارد)) (عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها).

((چرا که ما به سوی او روی آورده ایم، و به ذات پاکش دل بسته ایم، و حل این مشکل را نیز از قدرت بی پایان او می طلبیم)).

(انا الی ربنا راغبون). <۳۳>

آیا به راستی این گروه از کار خود پشیمان شدند، و در برنامه خویش تجدید نظر کردند، و تصمیم قاطع گرفتند که اگر در آینده مشمول نعمت الهی شوند حق شکر آن را ادا کنند؟ و یا مانند بسیاری از ظالمان که وقتی گرفتار طوفان عذاب می شوند موقتا

بیدار می گردند اما همینکه طوفان فرو نشست باز همان برنامه ها تکرار می گردد؟

در این زمینه در میان مفسران گفتگو است ، آنچه از لحن آیه بعد احتمالا- استفاده می شود این است که توبه آنها به خاطر اینکه شرائطش جمع نبود پذیرفته نشد، ولی در بعضی از روایات می خوانیم که آنها از روی خلوص نیت توبه کردند، و خداوند توبه آنها را قبول کرد، و باغی بهتر به آنها عنایت

فرمود که مخصوصا درختان انگور پربار با خوشه های بسیار بزرگ داشت .

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری کلی و درس همگانی می فرماید: ((عذاب خداوند اینگونه است ، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند)) (كذلك العذاب و لعذاب الاخره اكبر لو كانوا يعلمون).

شما نیز اگر به خاطر مال و ثروت و امکانات مادی مست و مغرور شوید، و روح انحصارطلبی بر شما چیره گردد، همه چیز را برای خود بخواهید، و نیازمندان را محروم کنید، سرنوشتی بهتر از این نخواهید داشت ، منتها یک روز ((صاعقه)) آمد و آن باغ را آتش زد، امروز ممکن است آفتهای دیگر، و حتی جنگهای خانمانسوز جهانی و منطقه ای این نعمتها را بر باد دهد.

۱ - انحصار طلبی بالای بزرگ ثروتمندان

انسان خواه ناخواه علاقه به مال دنیا دارد چرا که گذران زندگی او به وسیله آن می باشد، و این علاقه در حد اعتدال مذموم نیست ، مهم آن است که نیازمندان را هم در اموال خود سهمیم کنید، نه تنها حقوق واجب الهی را بپردازد بلکه از انفاقهای مستحب نیز خودداری نکند.

مخصوصا در

مورد باغ و زراعت در روایات اسلامی دستور داده شده که به نیازمندان حاضر سهمی بدهند که با اقتباس از آیه شریفه (و آتوا حقه یوم حصاده) (حق آن را به هنگام درو بپردازید) (انعام ۱۴۱) به عنوان ((حق الحصاد)) معروف شده است، و آن حقی است غیر از زکات معروف، و منظور از

آن چیزی است که هنگام حضور مستمندان در موقع چیدن میوه، یا درو کردن زراعت به آنها پرداخته می شود، و حد معنی ندارد. <۳۴>

ولی هنگامی که علاقه به مال و ثروت در شکل افراطی و انحرافی ظاهر می شود صورت انحصارطلبی به خود می گیرد، و حتی گاهی بی آنکه خود نیاز به چیزی داشته باشد دوست دارد دیگران از آن محروم باشند! و به تعبیر دیگر از منحصر بودن مواهب الهی به خودش لذت می برد، و این بلای بزرگی است که مخصوصا امروز هم در جوامع انسانی نمونه های بسیار دارد، و می توان آن را یکنوع بیماری خطرناک شمرد.

داستان ((اصحاب الجنه)) و صاحبان باغستان که در آیات فوق آمده ترسیم روشنی از روحیه انحصارطلبی گروهی از ثروتمندان است که چگونه دست به دست هم می دهند، و برای محروم ساختن نیازمندان نقشه می کشند، و دور از چشم آنها به برداشتن محصول و استفاده های کلان می پردازند، ولی بسیار می شود که آه این محرومان به صاعقه های سوزانی تبدیل می گردد و خرمن زندگی این ثروتمندان انحصار طلب را به آتش می کشد، و بسیار دیده شده است که این صاعقه ها در شکل انقلابها ظاهر می شود، و

آنچه را آنها باور نمی کردند با چشم خود می بینند، آه و فریادشان به آسمان بلند می شود و دم از توبه و جبران خطاهای گذشته می زنند اما کار از کار گذشته است .

۲- رابطه میان ((گناه)) و ((قطع روزی))

از داستان فوق ضمنا استفاده می شود که در میان ((گناه)) و ((قطع روزی))

رابطه نزدیکی است ، لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم :

ان الرجل لیذنب الذنب فیدراء عنه الرزق ، و تلا هذه الایه : اذ اقسما لیصرمنها مصبحین و لا یستثنون فطاف علیها طائف من ربك و هم نائمون : ((گاه انسان گناهی می کند و روزی او قطع می شود)) سپس امام (علیه السلام) آیات بالا را تلاوت فرمود:

((هنگامی که صاحبان باغ سوگند یاد کردند که صبحگاهان میوه ها را بچینند، و اجازه ندهند حتی یک نفر غیر از آنها استفاده کند، اما بلائی از سوی پروردگارت در حالی که آنها در خواب بودند بر آن باغ مسلط شد و آن را نابود کرد)).

<۳۵>

از ابن عباس نیز نقل شده که ((رابطه گناه و قطع روزی از آفتاب هم روشنتر است ، چنانکه خداوند آن را در سوره ن و القلم (سوره مورد بحث) بیان فرموده))! <۳۶> ۱- بازپرسی کامل

می دانیم روش قرآن این است که شرح حال زندگی بدان و خوبان را در مقابل هم قرار می دهد، تا در مقایسه با یکدیگر بهتر شناخته شوند، و این روش از نظر تربیتی بسیار مؤثر است .

طبق همین روش بعد از ذکر سرنوشت دردناک

((اصحاب الجنة)) (صاحبان باغ خرم و سرسبز) در آیات گذشته به ذکر حال پرهیزگاران پرداخته می گوید: ((برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغهای پر نعمت بهشت است)) (ان للمتقين عند ربهم جنات النعیم).

باغهایی از بهشت که هر نعمتی تصور شود کاملترین نوع آن در آنجا است ، علاوه بر نعمتهائی که به فکر هیچ انسانی نرسیده است .

ولی از آنجا که جمعی از مشرکان و ثروتمندان خودخواه بودند که ادعا می کردند همان طور که در دنیا وضع ما عالی است در قیامت نیز بسیار خوب است ، خداوند در آیه بعد شدیداً آنها را مؤاخذه قرار داده بلکه محاکمه می کند می فرماید: ((آیا ما مؤمنانی را که در برابر حق و عدالت تسلیمند، همچون

مشرکان و مجرمان قرار دهیم))؟ (ا فنجعل المسلمین کالمجرمین).

((شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید))؟! (ما لکم کیف تحکمون)

هیچ انسان عاقلی باور می کند سرنوشت عادل و ظالم ، مطیع و مجرم ، ایثارگر و انحصارطلب ، یکسان باشد؟ آن هم در پیشگاه خداوندی که همه کارش روی حساب و برنامه حکیمانه است .

در سوره فصلت (آیه - ۵۰) نیز اشارهای به این قبیل افراد کرده می فرماید: (و لئن اذقناه رحمه منا من بعد ضراء مسته ليقولن هذا لی و ما اظن الساعه قائمه و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی):

((و هرگاه به او رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بچشانیم می گوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من بودن است ، و گمان نمی کنم قیامتی برپا شود، و به فرض که قیامتی باشد

هر گاه به سوی پروردگارم بازگردم برای من نزد او پادشاهی نیک است!!

آری این گروه مغرور و از خود راضی دنیا و آخرت را متعلق به خودشان می دانند!

سپس می افزاید: ((اگر عقل و خرد، شما را به چنین حکمی رهنمون نشده آیا دلیلی از ((نقل)) بر آن دارید ((آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید))؟! (ام لکم کتاب فیه تدرسون).

((که آنچه را شما اختیار می کنید و تمایل دارید از آن شما است))؟!))

(ان لکم فیه لما تخیرون). <۳۷>

شما انتظار دارید مجرمانی همچون خودتان همطراز مسلمین باشند، این سخنی است که نه عقل به آن حکم می کند و نه در هیچ کتاب معتبری آمده است.

در آیه بعد چنین ادامه می دهد: ((اگر شما مدرکی از عقل و نقل بر این ادعا ندارید آیا عهد و پیمانهای مؤ کدی بر ما دارید که تا روز قیامت استمرار دارد که هر چه را به نفع خود حکم می کنید برای شما قرار می دهد))؟! (ام لکم ایمان علینا بالغه الی یوم القیامه ان لکم لما تحکمون)

چه کسی می تواند ادعا کند که از خدا عهد و پیمان گرفته است که تسلیم تمایلات او گردد، و هر امتیاز و مقامی می خواهد بی چون و چرا به او بدهد؟! تا آنجا که مجرمان همدریف مؤ منان شوند. <۳۸>

باز در ادامه این پرسشها که راهها را از هر سو به روی آنان می بندد می افزاید: ((از آنها پرس کدامیک از آنان تضمین می کنند که مجرمان و مؤ منان یکسان باشند یا هر چه آنها

می خواهند خدا در اختیارشان بگذارد)) (سلهم ایهم بذلک زعیم).

و در آخرین مرحله از این بازپرسی عجیب می فرماید: ((یا اینکه آنها معبودانی دارند که نزد خداوند برای آنان شفاعت و حمایت می کنند، اگر راست می گویند آنها را بیاورند و معرفی کنند))! (ام لهم شرکاء فلیاتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین).

آیا آنها کمترین دلیلی دارند بر اینکه بتها این جمادات کم ارزش و بی شعور و شریک خدا و شفیع درگاه اویند؟

بعضی از مفسران ((شرکاء)) را در اینجا به معنی ((شهداء)) (گواهان) گرفته اند.

به این ترتیب در یک جمعبندی از مجموع آیات فوق می توان چنین نتیجه گرفت که آنها برای اثبات مدعای خود که همردیف مؤمنان، بلکه از آنها برترند، باید به یکی از چهار وسیله متشبه شوند: یا دلیلی از عقل، یا کتابی از کتب آسمانی، یا عهد و پیمانی از خداوند، و یا شفاعت شفیعان و گواهی گواهان، و چون پاسخ همه این سؤالات منفی است بنابراین ادعای مزبور به کلی بی اساس و بی ارزش است. آن روز می خواهند سجده کنند اما قادر نیستند

در تعقیب آیات گذشته که مشرکان و مجرمان را در برابر یک بازپرسی کوبنده قرار می داد، در آیات مورد بحث گوشه ای از سرنوشت آنها را در قیامت نشان می دهد تا روشن شود این گروه خودخواه و پر ادعا در آن روز چقدر ذلیل و خوارند؟

می فرماید: ((به خاطر بیاورید روزی را که از شدت ترس و وحشت ساقها برهنه می شود، و آنها را دعوت به سجده می کنند اما قادر بر آن

نیستند)) (یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یتطیعون). <۳۹>

جمله ((یکشف عن ساق)) (ساقها برهنه می شود) به گفته جمعی از مفسرین کنایه از شدت هول و وحشت و وخامت کار است، زیرا در میان عرب معمول بوده هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می گرفت دامن را به کمر می زد و ساق پاها برهنه می کرد، لذا می خوانیم هنگامی که از ((ابن عباس)) مفسر معروف از تفسیر این آیه سؤال کردند گفت: هر گاه چیزی از قرآن بر شما مخفی شد به تعبیرات عرب در اشعار مراجعه کنید، آیا نشنیده اید که شاعر می گوید: وقامت الحرب بنا علی ساق: ((جنگ ما را بر ساق پا نگهداشت)) کنایه از شدت بحران جنگ است.

بعضی نیز گفته اند ((ساق)) به معنی اصل و اساس چیزی است، مانند ساقه درخت، بنا بر این ((یکشف عن ساق)) یعنی در آن روز ریشه های هر چیز

آشکار می شود، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

آری در آن روز همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می شوند، مؤمنان به سجده می افتند، ولی مجرمان قدرت سجده را ندارند! زیرا روحيات زشتی که در دنیا در وجود آنها راسخ شده بود و در آن روز به روز می کند و مانع می شود که در برابر ذات پاک خدا کمر خم کنند.

در اینجا سؤال پیش می آید که روز قیامت روز تکلیف نیست، پس دعوت به سجود برای چیست؟

پاسخ این سؤال

را می توان از تعبیری که در احادیث آمده است به دست آورد، در حدیثی می خوانیم : ((در قیامت حجابی از نور الهی برداشته می شود، و مؤمنان به خاطر عظمت آن به سجده می افتند، ولی پشت منافقان آنچنان خشک می شود که قدرت بر سجده را ندارند))! <۴۰>

و به تعبیر دیگر: در آن روز عظمت خدا آشکار می گردد این عظمت مؤمنان را به سجده دعوت می کند و آنها به سجده می افتند ولی کافران از این سعادت محرومند.

آیه بعد می گوید ((این در حالی است که چشمهای آنها از شدت ندامت و شرمساری به زیر افتاده و ذلت و خواری تمام وجود آنها را دربر گرفته است)) (خاشعه ابصارهم ترهقهم ذله). <۴۱>

افراد مجرم هنگامی که در دادگاه محکوم می شوند معمولاً سر خود را به زیر می افکنند، و ذلت تمام وجودشان را فرا می گیرد.

سپس می افزاید: ((آنها پیش از این در دار دنیا دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند))، (و قد كانوا يدعون الى السجود وهم سالمون).

ولی آنها هرگز سجده نکردند، و روح استکبار و تمرد و سربلندی را با خود به صحنه قیامت آوردند با اینحال چگونه قدرت بر سجده دارند.

روشن است دعوت به سجود در دنیا هم از طریق پیام مؤذنین در موقع نماز و هم اجتماعات نماز جماعت، و هم از سوی آیات قرآن و احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشوایان معصوم (علیهمالسلام) صورت می گرفت، این دعوت مفهوم وسیع و گسترده ای دارد

که همه اینها را شامل می شود.

سپس روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می گوید: ((مرا با تکذیب کنندگان این سخن (یعنی قرآن) رها کن تا حساب همه آنها را برسم))! (فذرني و من يكذب بهذا الحديث).

این تهدیدی است شدید از ناحیه خداوند قادر قهار که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: نمی خواهد تو دخالت کنی، مرا با این تکذیب کنندگان لجوج و سرکش رها کن، تا آنچه مستحقند به آنها بدهم!

فراموش نکنیم این را خداوندی می گوید که بر همه چیز توانا است، این تعبیر ضمنا مایه دلداری و قوت قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان در مقابل کارشکنیها و توطئه های دشمنان است،

سپس می افزاید: ((ما آنها را به زودی از آنجا که نمی دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم (سنستدرجهم من حیث لا يعلمون)).

((و به آنها مهلت می دهم، و در عذابشان عجله نخواهم کرد، چرا که نقشه های من محکم و دقیق و عذاب من شدید است)) (و املی لهم ان کیدی متین).

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: (اذا احدث العبد ذنبا جدد له نعمه، فيدع الاستغفار فهو الاستدراج): ((گاه هنگامی که بندگان سرکش گناه می کنند خداوند به آنها نعمتی می دهد، آنها از گناه خود غافل می شوند، و توبه را فراموش می کنند، این همان استدراج و بلا و عذاب تدریجی است)). <۴۲>

از

این حدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده استفاده می شود که گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج ، در مقابل گناهانی که انجام می دهند نعمت می بخشد، آنها تصور می کنند این لطف الهی است که به خاطر شایستگی ، شامل حالشان شده ! و لذا در غرور و غفلت فرو می روند، اما ناگهان خداوند آنها را می گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است .

البته این درباره کسانی است که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده ولی افرادی که هنوز تا این حد پیش نرفته اند خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوشمالی می دهد، و همان سبب بیداری و توبه آنها می گردد، و این لطف خدا در حق آنها است .

به تعبیر دیگر: هنگامی که انسان گناه می کند از سه حال بیرون نیست : یا خودش متوجه می شود و باز می گردد، و یا خداوند تازیانه ((بلا)) بر او می نوازد تا بیدار شود، و یا شایستگی هیچیک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا نعمت به او می بخشد و این همان ((عذاب استدراج)) است که در آیات قرآن یا

به همین تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است .

لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمتهای الهی مراقب باشد نکند این امر که ظاهراً نعمت است ((عذاب استدراج)) گردد، به همین دلیل مسلمانان بیدار در اینگونه مواقع در فکر فرو می رفتند، و به بازنگری اعمال خود

می پرداختند، چنانکه در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می ترسم نکند این ((استدراج)) باشد! امام فرمود: ((اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست)) (نعمت است). <۴۳>

تعبیر به ((املی لهم)) (آنها را مهلت می دهم) اشاره به این است که خداوند در مجازات ظالمان هرگز عجله نمی کند، کسی عجله می کند که می ترسد فرصتها از دست او برود، اما خداوند قادر متعال که هر لحظه هر چه اراده کند صورت می گیرد از دست رفتن فرصت برای او مفهوم ندارد، و به هر حال این هشدار است به همه ظالمان و گردنکشان که سلامت و نعمت و امنیت هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند. <۴۴> در تقاضای مجازات عجله مکن

در ادامه بازپرسیهایی که در آیات گذشته از مشرکان و مجرمان شده بود، در این آیات دو سؤال دیگر بر آن می افزاید: نخست می گوید: ((یا اینکه تو از آنها مطالبه اجر و مزدی می کنی که پرداخت این غرامت برای آنها سنگین است))؟ (ام تسالهم اجرا فهم من مغرم مثقلون).

اگر بهانه آنها این است که شنیدن دعوت تو خرج دارد و اجر و مزد کلانی باید در مقابل آن بپردازند و آنها قادر بر آن نیستند که این سخن دروغی است، و تو مطلقاً از

آنها اجر و پاداشی مطالبه نمی کنی ، و نه هیچ پیامبر دیگری از پیامبران خدا مزدی مطالبه کردند.

((مغرم)) از ماده ((غرامت)) به معنی ضرری است که به انسان می رسد بی آنکه جنایت و خیانتی کرده باشد، و ((مثقل)) از ماده ((ثقل)) به معنی سنگینی است ، و به این ترتیب بهانه دیگری از دست بهانه جویان می گیرد.

آیه فوق ، و آیه بعد از آن ، عینا در سوره طور (آیه ۴۰ - ۴۱) آمده است .

سپس در ادامه همین گفتگو، می افزاید: ((یا اینکه اسرار غیب نزد آنها است ، و آنها آن را می نویسند و به یکدیگر منتقل می کنند، و در این اسرار آمده است که آنها با مسلمانان یکسانند))؟ (ام عندهم الغیب فهم یکتبون).

این در حقیقت یکی از احتمالات بعیدی است که ممکن است کفار به آن متشبث شوند و قرآن آن را نیز فروگذار نکرده است و آن اینکه ادعا کنند از طریق کاهنان و مانند آنها به عالم غیب مربوطند، و اسرار غیب را بدینوسیله

دریافت می دارند و می نویسند و به یکدیگر می دهند، و از این طریق امتیاز خود را بر مسلمین و یا لاقول مساواتشان را با آنها دریافته اند.

مسلمانها دلیلی بر چنین ادعائی نیز نداشتند، و این جمله معنی استفهام انکاری را دارد، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از غیب لوح محفوظ است ، و مراد از نوشتن ، تقدیر و قضا بوده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که آنها هرگز ادعا نداشتند که امر قضا و قدر و لوح محفوظ

به دست آنها است .

و از آنجا که سرسختی و بی منطقی مشرکان و دشمنان اسلام گاه چنان قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می فشرد که امکان داشت در مورد آنها نفرین کند، خداوند در آیه بعد پیامبرش را دلداری داده ، و امر به صبر و شکیبائی می کند، می فرماید: ((صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش)) (فاصبر لحکم ربک).

منتظر باش تا خداوند وسائل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت را فراهم سازد، هرگز برای عذاب آنها عجله مکن ، و بدان این مهلتها که به آنها داده می شود یک نوع عذاب استدرج است .

بنابراین منظور از ((حکم ربک)) فرمان نهائی خدا درباره پیروزی مسلمین است ، ولی بعضی گفته اند: منظور این است که در طریق ابلاغ احکام پروردگار صبر و استقامت داشته باش .

این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است چون پروردگارت حکم کرده صابر باش . <۴۵>

ولی تفسیر اول مناسبتر است .

سپس می افزاید: ((و مانند صاحب داستان ماهی (یونس) نباش که برای

مجازات قومش عجله کرد، و گرفتار مجازات ترک اولی شد)) (و لا تکن کصاحب الحوت).

((در آن زمان که خدا را از درون شکم ماهی خواند در حالی که محبوس بود و سینه اش مملو از غم و اندوه)) (اذ نادى و هو مکظوم).

منظور از این ((ندا)) همان است که در آیه ۸۷ سوره انبیاء آمده است فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انى کنت من الظالمین : ((او در میان ظلمتها صدا زد که معبودی جز تو

نیست ، منزهی تو من از ستمکاران بودم))، و به این ترتیب به ترک اولای خود اعتراف کرد، و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((ندا)) همان نفرینی باشد که برای قومش کرد در حالی که مملو از خشم و غضب بود، ولی مفسران تفسیر اول را برگزیده اند از این جهت که تعبیر به ((نادی)) در این آیه هماهنگ است با تعبیری که در آیه ۸۷ سوره انبیا آمده ، که مسلما مربوط به زمانی است که در شکم ماهی محبوس بود.

به هر حال ((مکظوم)) از ماده ((کظم)) (بر وزن هضم) به معنی گلوگاه است ، و ((کظم سقاء)) به معنی بستن دهان مشک است بعد از پرشدن ، به همین مناسبت به کسانی که بسیار خشمگین یا غمناک می شوند و خویشنداری می کنند ((کاظم)) گفته می شود و باز به همین مناسبت این واژه در معنی ((حبس)) نیز به کار رفته ، بنابراین ((مکظوم)) در آیه فوق دو معنی می تواند داشته باشد، مملو بودن از خشم و اندوه ، و یا محبوس بودن در شکم ماهی ، ولی معنی اول چنانکه گفتیم مناسبتر است .

در آیه بعد می افزاید: ((هرگاه نعمت و رحمت پروردگار او به یاریش نشتافته بود از شکم ماهی به بیرون افکنده می شد در حالی که درخور مذمت بود)) (لولا ان تدارکه نعمه من ربه لنبذ بالعرء و هو مذموم). <۴۶>

می دانیم سرانجام یونس از شکم ماهی به بیابانی خشک که قرآن از آن تعبیر به ((عرء))

کرده است افکنده شد، ولی این در حالی بود که خدا توبه او را پذیرفته ، و مشمول رحمتش قرار داده بود، و هرگز شایسته مذمت نبود.

در سوره صافات آیه ۱۴۵ و ۱۴۶ نیز می خوانیم : فنبذناه بالعرء و هو سقیم و انبتنا علیه شجرة من يقطين ((ما او را در یک سرزمین خشک و خالی افکندیم در حالی که بیمار بود و کدوبنی بر او رویاندیم)) (تا در سایه برگهای پهن و مرطوبش بیاساید) و ظاهرا منظور از ((نعمت)) در آیه فوق همان توفیق توبه و مشمول رحمت الهی است .

در اینجا دو سؤال پیش می آید: نخست اینکه : در آیه ۱۴۳ و ۱۴۴ صافات آمده است : فلو لانه كان من المسبحين للبت في بطنه الی يوم یبعثون : ((اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند))، و این با آنچه در آیه مورد بحث آمده است منافات دارد.

در پاسخ این ایراد می توان گفت که دو مجازات مختلف ، یکی شدیدتر و دیگری خفیف تر، در انتظار یونس بوده است ، نخست اینکه : تا پایان دنیا در شکم ماهی بماند، و این ببرکت تسبیح و حمد الهی برطرف شد، و دیگر اینکه : هنگامی که از شکم ماهی بیرون می آمد مذموم و دور از لطف خدا باشد آن هم ببرکت نعمت پروردگار و رحمت خاص او برطرف گردید.

سؤال دیگر اینکه : در آیه ۱۴۲ صافات آمده است : فالتقمه الحوت و هو ملیم : ((ماهی عظیمی او را بلعید در حالی که درخور ملامت بود)) ولی

از آیه مورد بحث استفاده می شود که مذمت و ملامتی بر او نبود.

پاسخ این سؤال نیز با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه این ملامت مربوط به زمانی است که تازه در شکم ماهی قرار گرفته بود ولی رفع مذمت مربوط به زمانی است که توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت ، و از شکم ماهی رهائی یافت .

لذا در آیه بعد می فرماید: ((پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد)) (فاجتبه ربه فجعله من الصالحین).

و به دنبال آن ماموریت هدایت قومش را مجددا بر عهده او گذارد، و او به سراغ آنها آمد، و همگی ایمان آوردند، و خداوند تا مدت زیادی آنان را از مواهب زندگی بهره مند ساخت .

شرح ماجرای ((یونس)) و قومش ، و همچنین مسائل دیگری در ارتباط با ترک اولای او و قرار گرفتنش در شکم ماهی ، و سؤالات مختلفی را که در این زمینه مطرح است مشروحا در جلد ۱۹ صفحه ۱۵۲ تا ۱۶۸ (ذیل آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸ سوره صافات) و همچنین در جلد ۱۳ صفحه ۴۸۴ تا ۴۸۹ (ذیل آیه ۸۷ و ۸۸ سوره انبیاء) آورده ایم . می خواهند تو را نابود کنند اما نمی توانند

دو آیه فوق که پایان سوره ((قلم)) را تشکیل می دهد، در حقیقت تعقیب چیزی است که در آغاز این سوره درباره نسبت جنون از ناحیه دشمنان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده .

نخست می فرماید: ((نزدیک است که کافران هنگامی که آیات قرآن را از تو می شنوند

تو را با چشمان خود هلاک کنند، و می گویند او دیوانه است)) (و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون).

((لیزلقونک)) از ماده ((زلق)) به معنی لغزیدن و بر زمین افتادن است و کنایه از هلاکت و نابودی می باشد.

در تفسیر این آیه نظرات گوناگونی داده اند:

۱ - بسیاری از مفسران گفته اند: منظور این است که دشمنان به هنگامی که آیات با عظمت قرآن را از تو می شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می شوند، و با عداوت به تو نگاه می کنند که گوئی می خواهند تو را با چشمهای خود بر زمین افکنند و نابود کنند!

و در توضیح این معنی جمعی افزوده اند که آنها می خواهند از طریق چشم زدن که بسیاری از مردم به آن عقیده دارند و می گویند در بعضی از چشمها اثر مرموزی نهفته است که با یک نگاه مخصوص ممکن است طرف را بیمار یا هلاک کند، تو را از بین ببرند.

۲ - بعضی دیگر گفته اند که این کنایه از نگاههای بسیار غضب آلود است مثل اینکه می گوئیم فلانکس آنچه بد به من نگاه کرد که گوئی می خواست مرا با نگاهش بخورد یا بکشد!

۳ - تفسیر دیگری برای این آیه به نظر می رسد که شاید از تفسیرهای بالا نزدیکتر باشد و آن اینکه قرآن می خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته های دشمنان اسلام وجود داشت با این بیان ظاهر سازد و آن اینکه : آنها وقتی آیات قرآن را می شنوند آنقدر مجذوب می شوند و در برابر

آن اعجاب می کنند که می خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر اموری است که بسیار اعجاب انگیز می باشد) اما در عین حال می گویند: تو دیوانه ای ، و این راستی شگفت آور است ، دیوانه و پریشان گوئی کجا و این آیات اعجاب انگیز جذاب و پرنفوذ کجا؟.

این سبک مغزان نمی دانند چه می گویند و چه نسبتهای ضد و نقیضی به تو می دهند؟

به هر حال در اینکه آیا چشم زخم از نظر اسلامی و از نظر علوم روز واقعیت دارد یا نه ؟ در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت .

و سرانجام در آخرین آیه می افزاید: ((این قرآن چیزی جز مایه بیداری و تذکر برای جهانیان نیست)) (و ما هو الا- ذکر للعالمین).

معارفش روشننگر، اندازهایش آگاه کننده ، مثالهایش پرمعنی ، تشویقها و بشارتهایش روح پرور، و در مجموع مایه ، بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است ، با این حال چگونه می توان نسبت جنون به آورنده آن داد؟

مطابق این تفسیر ((ذکر)) (بر وزن فکر) در اینجا به معنی ((یادآوری)) است ، ولی بعضی از مفسران آن را به معنی ((شرف)) تفسیر کرده اند، و گفته اند این قرآن شرافتی است برای تمام جهانیان ، شبیه چیزی که در آیه ۴۴ سوره زخرف آمده که می فرماید: و انه لذكر لك و لقومك ((قرآن مایه شرف و آبرو برای تو و قوم تو است)) ولی همانگونه که در ذیل آیه مزبور نیز گفتیم ((ذکر)) در آنجا هم به معنی یادآوری و آگاهی بخشی است ، و

اصولا یکی از نامهای قرآن مجید همان ((ذکر)) است ، بنابراین تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

آیا چشم زدن واقعیت دارد؟

بسیاری از مردم معتقدند در بعضی از چشمها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند ممکن است آن را از بین ببرد، یا درهم بشکند، و اگر انسان است بیمار یا دیوانه کند.

این مسأله از نظر عقلی امر محالی نیست ، چه اینکه بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشمها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارائی زیادی دارد، حتی با تمرین و ممارست می توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشمها است .

در دنیائی که ((اشعه لیزر)) که شعاعی است نامرئی می تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست پذیرش وجود نیروئی در بعضی از چشمها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد چیز عجیبی نخواهد بود.

بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده اند، و افراد یا حیوانات یا اشیائی را از طریق چشم زدن از کار انداخته اند.

لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت .

در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که وجود چنین امری را اجمالا تایید می کند.

در حدیثی می خوانیم که ((اسماء بنت عمیس)) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: گاه به فرزندان جعفر چشم می زنند، آیا ((رقیه)) ای برای آنها بگیرم (منظور از

((رقیه)) دعاهائی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگه میدارند و آن را تعویذ نیز می گویند).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نعم، فلو كان شیء يسبق القدر لسبقه العين ((آری، مانعی ندارد، اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد چشم زدن بود)).! <۴۷>

و در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین ((رقیه)) گرفت، و این دعا را خواند: اعیذکما بکلمات التامه و اسماء الله الحسنی کلها عامه، من شر السامه و الهامه، و من شر کل عین لامه، و من شر حاسد اذا حسد: ((شما را به تمام کلمات و اسماء حسناى خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی، و هر چشم بد، و حسود آنگاه که حسد ورزد می سپارم، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاهی به ما کرد و فرمود: ((اینچنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود)). <۴۸>

در نهج البلاغه نیز آمده است العین حق و الرقی حق: ((چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است)). <۴۹>

ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها و توسلها به فرمان خداوند جلو تاثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشمها را بگیرد همانگونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می کند.

این نیز لازم به یادآوری است که قبول

تاءثیر چشم زخم به طور اجمال به این معنی نیست که به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در اینگونه موارد پناه برده شود که هم بر خلاف دستورات شرع است، و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است، همانگونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تاءثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است.

خداوندا! ما را در پناه خودت از شر اشرار، و مکائد دشمنان محفوظ دار.

پروردگارا! استقامت و صبری مرحمت کن که در پرتو آن بتوانیم رضای تو را جلب کنیم.

بارالها! توفیق بهره گیری از نعمتهای بی پایانت را به ما مرحمت کن پیش از آن که ناشکریها آنرا از ما سلب کند.

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره این سوره مبارکه شصت و هشتمین سوره قرآن است، که پس از سوره «علق» بر جان گرامی پیامبر دانش و قلم و فرهنگ و معنویت فرود آمده، و با این بیان دومین سوره ای است که نازل شده است. پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آن، برای آشنایی با حال و هوا و فضای خاص آن به شناسنامه اش می نگریم:

۱ - نام این سوره نام جاودانه و پرجاذبه این سوره، «قلم»، یا سبمل فرهنگ و تمدن و پیشرفت است، و نه شمشیر! و خدای آن، در آغازین آیه اش به قلم سوگند یاد می کند و به خون جوشان آن، که با گذر بر سطرها و صفحه ها آن را رنگین می سازد و سر نوشت فرد، خانواده و جامعه ها را رقم می زند!

آیا این خود از شگفتی های روزگار و معجزه های قرآن و

پیامبر نیست که در عصر حاکمیت خشونت و خیرگی و جنگ و جنون و بی رحمی و قساوت و بیدادگری و اوج پایمال شدن حقوق و حرمت بشر، قرآن در نخستین سوره اش از دانش، بینش، قلم و کتاب سخن می گوید و در دومین سوره ای که بر قلب مصفای محمد (ص) فرود آمده است، به قلم و خون جوشان آن سوگند یاد می کند؟! آیا به راستی این معجزه و سند صداقت پیامبر و درستی پیام او نیست؟

آری، این سوره این گونه آغاز می گردد: ن والقلم و ما یسطرون...

و آن گاه نام آن نیز از همین آیه دریافت می گردد. این سوره را به نام «نون» نیز خوانده اند.

۲- فرودگاه آن در مورد فرودگاه این سوره دو نظر آمده است:

۱- گروهی از جمله «حسن»، «عکرمه» و «عطاءء» برآنند که آیات دلنواز این سوره در مکه فرود آمده است.

۲- امّیا برخی دیگر، از جمله «ابن عباس» برآنند که بخش هایی از آیات آن در مکه و بخش هایی در مدینه بر قلب پاکیزه پیامبر دانش و معنویت فرود آمده است.

۳- شمار آیه ها و واژه های آن شمار آیه ها و واژه های آن از دیدگاه همه مفسران و قرآن پژوهان ۵۲ آیه است، و این آیات در سال های نخست بعثت نبوی بر آن حضرت فرود آمده است.

این سوره از ۱۳۵۶ واژه، و ۳۰۰۰ حرف پدید آمده است.

۴- پاداش تلاوت آن در این مورد از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

و من قرأ سوره «ن و القلم» اعطاه ثواب الذین حسن اخلاقهم. (۲۰)

کسی که سوره «قلم» را با جان و

دل تلاوت کند و در پیام انسان پرور آن بیندیشید، خداوند به او پاداش پرشکوه آراستگان به ارزش های راستین اخلاقی و انسانی را ارزانی می دارد.

و نیز از حضرت صادق آورده اند که فرمود:

من قرأ سورة «ن و القلم» فی فریضه او نافلة آمنه الله آن یصیبه فی حیاة فقرأ ابداً و اعاده اذا مات من ضمه القبر ان شاء الله.
(۲۱)

هر کس سوره «قلم» را آن گونه که باید در نمازهای واجب یا نافلة بخواند، و آن را مشعل فرار راه زندگی سازد، خدا او را برای همیشه از بلای فقر و نیازمندی به زرپرستان در امان داشته و پس از مرگ او را از فشار قبر و گرفتارهای آن پناه می دهد.

۵ - دورنمایی از مفاهیم آن این سوره مبارکه پس از یاد و نام بلند و الهام بخش خدا، در آغازین آیات روشنگر خویش به قلم و آنچه را به وسیله آن می نگارند سوگند یاد می کند، تا همه عصرها و نسل ها را به سلامت عقلی و روانی و آراستگی اخلاقی و رفتاری پیامبر توجه داده، و ضمن طرح موضوع مهم وحی و رسالت، و پاسخ شایسته به دشمنان ناجوانمرد پیامبر که به جای حق پذیری و ایمان و یا مبارزه منطقی و مسالمت آمیز با آن حضرت، بارانی از تهمت ها و نارواها را بر او و راه رسم توحیدی و عادلانه و بشر دوستانه اش می بارانند، و با پخش امواج دروغ و تحریف، بر آن بودند تا راه رشد و هدایت را بر مردم ببندند.

جالب است که آیات پایان بخش سوره نیز - پس از طرح معارف انسان پرور و درس های متنوعی در قالب ده ها

آیه با گرامیداشت پیامبر و نفی تهمت های ظالمان و اصلاح ناپذیران به پایان می رسد و در میان آن آغاز و این انجام سوره، از جمله با این عنوان ها و مفاهیم رو به رو می گردیم:

به خون جوشان قلم سوگند!

زندگی در پرتو اخلاق،

هشدار از همکاری با اصلاح ناپذیران،

گرامیداشت قلم و پاسداشت حرمت و آزادی آن،

خصلت های نکوهیده اصلاح ستیزان،

بلای بخل و انحصار طلبی،

فرمان شکیبایی،

درس دلیل خواهی در برابر ادعاها،

روز ناتوانی و درماندگی زورمداران، و نکات دیگری که خواهد آمد.

۱- ن. سوگند به قلم و آنچه می نویسند،

۲- که تو [ای پیامبر!] به [برکت لطف و] نعمت [گران] پروردگارت، هرگز دیوانه نیستی.

۳- و به یقین برای تو پاداشی [پرشکوه و] همواره خواهد بود.

۴- و راستی که تو به [خلق و] خوبی والا آراسته ای.

۵- پس به زودی خواهی دید و [این تبهکاران خودکامه و اصلاح ناپذیر نیز] خواهند دید،

۶- که کدام یک از شما دیوانه [و دستخوش جنون است].

۷- به یقین پروردگارت، خود بهتر می داند که چه کسی از راه او انحراف جسته است؛ و او به ره یافتگان [نیز] داناتر است.

۸- بنابراین از دورغ شمارندگان [وحی و رسالت فرمان مبر].

۹- آرزو دارند که تو نرمش [بی جا] نشان دهی تا [آنان هم نرمش نشان دهند].

۱۰ - و از هیچ سوگند خورنده فرومایه ای فرمان مبر...

۱۱ - [از] بسیار عیبجوی سخن چین ...

۱۲ - بسیار بازدارنده از خیر [و خوبی و شایسته کرداری و] تجاوز کار گناه پیشه...

۱۳ - [گستاخ درشتخویی که افزون

بر این [خصلت های زشت و ظالمانه] بی ریشه و تبار است؛

۱۴ - [آری، ای پیامبر! چنین تیره بختی را از آن روی که دارایی [بادآورده و پسرانی زورمدار دارد] فرمان مبر].

۱۵ - هنگامی که آیات [روشنگر] ما بر او تلاوت می گردد، [با غرور و فریبکاری] می گوید: [همه اینها] افسانه های پیشینیان است.

۱۶ - به زودی بر بینی او داغ [ننگ و رسوایی می نهیم].

نگرشی بر واژه ها

سَطْر: این واژه به مفهوم نگارش و نوشتن و چیدن دقیق و هدفدار و حساب شده حروف، در خطی راست آمده است. و نیز واژه «استطر» به همین معنا آمده است. و واژه «مسطر»، به وسیله نگارش، یا خطکش گفته می شود.

ممنون: این واژه از ریشه «مَن» به مفهوم «قطع» برگرفته شده و هنگامی که با واژه غیر به کار رود، منظور گسست ناپذیر و همواره و پایدار می باشد. و واژه «منین» به مفهوم ضعیف و ناتوان آمده است.

حُلق: از ریشه «خلقت» به مفهوم سبک و سیره و وصف و ویژگی آمده است، که از انسان جدا نمی شود؛ به همین دلیل آراسته به اخلاق بزرگوارانه آن کسی است که در راه حق و عدالت و تدبیر شایسته و بایسته امور و شئون، بر اساس خردورزی و آگاهی، شکیبایی و پایداری می ورزد و کارها را با نرمش و مدارا و مهر و ظرافت سامان می دهد.

مفتون: این واژه از ریشه «فتنه» به مفهوم آزمون برگرفته شده و به فرد دلباخته و فریفته، و نیز دیوانه «مفتون» گفته می شود. این واژه اسم مفعول است.

مهین: از «مهانه» به مفهوم خواری و ناتوانی است.

همّاز:

از ریشه «هَمْز» به مفهوم غیبت نمودن و عیبجویی از مردم و بافتن چیزهایی که در آنان نیست، آمده است.

این واژه در اصل به مفهوم به شدت راندن است و «همزه» حرفی نیز از این ماده می باشد؛ چرا که آن هم حرفی است که از سینه به شدت بیرون می آید.

نمیم: به مفهوم مثال زدن و رد و بدل نمودن سخن در میان مردم به منظور ایجاد خشم و بدبینی، و پدید آوردن دشمنی آمده است. واژه «نمیم» و «نمیمه» به یک معنا هستند و «نَمَام» به مفهوم سخن چینی نیز از همین ریشه می باشد و دارای مفهوم مبالغه است که از نهایت تلاش تخریبی سخن چین برای ایجاد بدبینی و تباهی و دشمنی در میان دو تن و یا چند تن آمده است.

عُتْلُ: این واژه به مفهوم انسان ستمکار و بسیار بدخو و کینه توز و خشونت کیش آمده است. در مفردات این واژه را به مفهوم کسی می دانند که همه چیز را برای خود می خواهد و به انحصار خود در می آورد و دیگران را با خشونت و تندی می راند.

زنیم: انسان بی اصل و نسب و بی ریشه ای که به خانواده و یا گروهی به ناروا پیوند داده شود. این واژه در اصل «زنمه» به مفهوم زنگوله ای است که بر گردن بزغاله آویخته است. و نیز به «بُر» هنگامی که گوش هایش بریده و آویخته باشد «زنیم» گفته می شود.

شاعر در سروده خویش این واژه را به مفهوم فرزند حرام به کار می برد و می گوید:

زنیم لیس یعرف من ایبه بغی الام ذوحسب لئیم فرزند حرامی که پدرش ناشناخته است، و مادرش بدنام و

دارای حسب پستی است.

سنسّمه: این واژه از ریشه «وسم» برگرفته شده و به مفهوم داغ نهادن و علامت زدن آمده است.

خرطوم: به بلندی سر بینی - که بوییدن به وسیله آن انجام می شود - گفته می شود. «خرطوم» فیل نیز از همین واژه است. واژه «خرطمه» منظور این است که: بینی او را برید.

تفسیر

به خون جوشان و زندگی ساز قلم سوگند!

این سوره مبارکه از سوره هایی است که با حروف مقطعه آغاز می گردد؛ با این فرق که در آغاز برخی از سوره ها، چند حرف از آن حروف آمده، اما در آغاز این سوره تنها یک حرف آمده است و می فرماید:

ن در تفسیر این حرف دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور برخی این حرف بسان حرفی که در آغاز برخی از سوره ها آمده، نامی از نام های این سوره است.

۲ - اما به باور «ابن عباس»، «مجاهد»، «مقاتل» و «سدی» حرف «ن» در آغاز این سوره نام آن ماهی شگفت انگیزی است که زمین و طبقه های متعدد آن بر روی آن قرار دارد!

۳ - پاره ای برآنند که حرفی از حروف «رحمان» است.

۴ - و پاره ای دیگر آن را به «دوات» معنا کرده اند.

۵ - برخی این حرف را به مفهوم لوحی از نور گرفته اند، و روایتی نیز در این مورد از پیامبر گرامی آورده اند.

از امام باقر آورده اند که: این «ن» نام نهری در بهشت پرتراوت و زیبا بوده است که نوشابه ای سپید تر از شیر، و شیرین تر از عسل، در آن جاری بود، اما به فرمان آفریدگارش به «قلم» تبدیل گردید و آن گاه فرمان نگارش به آن

قلم رسید؛ و آن هم هر آنچه بود و تا روز رستاخیز خواهد بود، همه را نوشت.

۶- و برخی برآنند که منظور از این «ن» «ماهی» دریاست که از نشانه های قدرت خداست، و به گونه ای پدید آمده است که در دل دریا و امواج آبها زنده و پرنشاط است، اما به مجرد جداشدن از آب، نابود می گردد؛ درست به عکس حیواناتی که در خشکی زندگی می کنند، اما اگر به دریا بیفتند غرق می شوند.

وَ الْقَلَمِ سَوَّغًا بِقَلَمٍ، این موهبت بزرگ خدا.

واژه قلم همان نعمت گرانها و همان وسیله ای است که با آن می نویسند، و خدا بدان دلیل به آن سوگند یاد می کند که از سویی خیر و برکت بسیاری بر فرد و جامعه از رهگذر آن می بارد و از سوی دیگر یکی از دو زبان و وسیله بیان انسان و ترجمان اندیشه و باور و نیت و خواسته های قلبی اوست.

قلم نعمتی است که کاربرد آن از زبان هم بیشتر و اثرگذارتر است؛ چرا که با زبان می توان با مخاطبِ نزدیک سخن گفت، اما به وسیله قلم می توان مخاطبِ دور و نزدیک را زیر پوشش گرفت.

و نیز به برکت قلم است که دین خدا را می توان از خطر تحریف و توجیه و ابزار سلطه ساختن و شکستن مقررات آن حراست و حمایت کرد، و امور و شئون جهانیان را به کمک قلم می توان اصلاح نمود و به سامان آورد. و به خاطر این برکات و صف ناپذیر موهبت قلم است که خدا به آن سوگند یاد می کند، تا بدین وسیله ارزش والا و نقش و

جایگاه واقعی آن را ترسیم و همگان را به آن توجه دهد.

پاره ای در ترسیم ارزش والای قلم، آن را بیانی دیگر عنوان داده اند و برآنند که: خدا دو بیان و زبان به انسان ارزانی داشته است: یکی نعمت زبان که به وسیله آن می توان سال هایی چند تدریس و سخنرانی کرد و دیگری نعمت قلم که زبان آن جاودانه و ماندگار است.

البیان بیانان: بیان اللسان، و بیان البنان. و بیان اللسان تدرسه العوام، و بیان الاقلام باق علی مرّ الايام.

پاره ای از اندیشمندان در وصف قلم گفته اند: اساس و پایداری درست دین و دنیای مردم به دو چیز است: قلم و شمشیر. آن گاه شمشیر فرمانبردار قلم است و زیرپوشش آن. ان قوام امور الدین و الدنیا بشیئین: القلم و السیف، و السیف تحت القلم.

یکی از شاعران در سروده زیبایش در این مورد می گوید:

ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب و دانت حذره الأمم.... کذا قضی الله للأقلام مذ بریت انّ السیوف لها مذ ارففت خدم!

نیروی شمشیری که سرها در برابر آن خضوع می کنند و جامعه ها و حکومت ها از بیم آن در برابرش سر تسلیم فرود می آورند، در خدمت قلم است. قانون مرگ، جهانشمول و هماره است، اما همین مرگ نمی تواند بر نوشته ها و آثار قلمی زنده و با محتوا و هدفدار پیروز گردد.

خدای فرزانه برای قلم از آن روزی که تراشیده و آماده نگارش گردید، چنین مقرر فرمود که شمشیرها هماره خدمتگزار آن باشند و در راه هدف های آن به کار افتند و آن را بتراشند و آماده نوشتن نمایند.

در ادامه آیه می فرماید:

وَ مَا یَسْطُرُونَ

سوگند

به قلم و آنچه می نویسند.

در تفسیر این جمله دو نظر است:

به باور پاره ای از مفسران منظور این است که: سوگند به قلم و آنچه به فرشتگان وحی می گردد و آن را به وسیله قلم می نویسند؛ و یا سوگند به قلم و آنچه از عملکرد انسان ها، یا نامه اعمال آنان را به فرمان خدا می نگارند.

۲- اما به باور برخی «ما» را مصدریه گرفته اند و از دیدگاه آنان منظور این است که: سوگند به قلم و به نوشتن با آن.

با این بیان در دیدگاه نخست خدا به قلم و فرآورده ای آن، که نوشته ها باشند، سوگند یاد می کند و در دیدگاه دوم به خود نگارش و نوشتن.

آیه دوم در حقیقت جواب آن دو سوگند است که می فرماید:

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ

که تو ای پیامبر! به برکت لطف و نعمت پروردگارت، هرگز دیوانه نیستی.

ممکن است منظور این باشد که: سوگند به قلم و آنچه می نویسند، که تو ای پیامبر! نسبت به نعمت های گران پروردگارت جاهل و نادان نیستی.

به باور پاره ای منظور این است که: تو ای پیامبر! به لطف و سپاس خدا دیوانه نیستی.

اما به باور پاره ای دیگر منظور این است که: به برکت آنچه پروردگارت از نعمت ها و موهبت های گران خویش، نظیر: خرد بزرگ، مقام والای رسالت و پیام رسانی و دانش و حکمت به تو ارزانی داشته است، هرگز دیوانه نیستی؛ چرا که خدای فرزانه این موهبت ها را به دیوانه ارزانی نمی دارد.

و از دیدگاه برخی منظور این است که: به قلم و آنچه می نویسند سوگند که تو ای پیامبر! هرگز دیوانه نیستی،

و نعمت هایی که به تو ارزانی شده از آن پروردگار توست. این بیان بسان این جمله است که می فرماید: «سبحانک اللهم و بحمدک» منزهی تو ای خدای من، و ستایش ویژه توست.

گفتنی است که این آیه و این بیان در واقع پاسخ شرک گرایان و اصلاح ناپذیران است که به جای حق پذیری و ایمان و تفکر در پیام و برنامه ای که پیامبر آورده بود، به آن حضرت اهانت می کردند و او را دیوانه می خواندند.

و می افزاید:

وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ

و بی تردید برای تو ای محمد(ص)! پاداشی پرشکوه و همواره خواهد بود.

منظور از پاداش در آیه، پاداشی است که در برابر انجام مسئولیت و به جان خریدن رنج ها و مشکلات آن به پیامبر ارزانی می گردد. و پاداش همواره و جاودانه نیز، عبارت از بهشت جاودانه و نعمت های ماندگار آن است که از سوی خدا به پیامبر وعده داده می شود.

«ابومسلم» می گوید: منظور این است که: و به یقین برای تو ای پیامبر! در برابر شکیبایی و پایمردی در انجام رسالت، پاداش پرشکوه و بدون هیچ منتی خواهد بود؛ چرا که منت نهادن به دریافت دارنده نعمت و نیکی، از ارزش کار می کاهد و آن را تباه می سازد و جایی برای سپاس باقی نمی گذارد.

«ابن عباس» می گوید: همه پیامبران خدا افزون بر پاداش پرشکوه رسالت و رساندن پیام خدا به مردم، از پاداشی که ایمان آوردگان و عمل کنندگان دین او بهره ور می گردند، برخوردار خواهند بود.

شگفت از این اخلاق والا و برجسته!

قرآن پس از نفی بافته های ظالمانه و تهمت های ناجوانمردانه شرک گرایان و خودکامگان، اینک در وصف خُلق و خوی پرجاذبه

و خداپسندانه و دگرگونساز پیامبر می فرماید:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

و راستی که تو به اخلاقی والا و پرجاذبه آراسته ای!

به باور گروهی از مفسران پیشین، از جمله «ابن عباس» منظور این است که: به یقین تو ای پیامبر! بر دین و آیین پرشکوه و والایی هستی. در روایت هم آمده است که تو بر اسلام راستین هستی: هو الاسلام. (۲۲)

اما به باور پاره ای منظور این است که: و راستی که تو ای پیامبر، بر اخلاق اسلامی و سبک و سیره برجسته ای هستی.

حقیقت اخلاق از دیدگاه اندیشمندان، آن است که انسان، درون و باطن خود را به سبک و شیوه ای ویژه آراسته ساخته و بر اساس آن زندگی می کند؛ و درست بدان دلیل که این خلق و خو و سبک و شیوه زندگی، جزء عادت ها و برنامه های همواره او می گردد، با واژه اخلاق و یا «خلق» که از ماده «خلقت» است وصف می شود، اما در برابر این خودسازی و تربیت نفس و تخلق به اخلاق و ارزش های اخلاقی، آن وصف ها و ویژگی هایی است که نه اکتسابی و تربیتی، بلکه از سرشت و طبیعت انسان بوده و اموری غریزی است.

«جبابی» می گوید: خلق عظیم یا اخلاق والا و برجسته، عبارت از شکیبایی در راه حق و تحقق بخشیدن به عدالت، بخشش گسترده و بهره دهی به دیگران از نعمت ها، تدبیر و سامان بخشیدن به امور و شئون بر اساس خردمندی و خردورزی درست، نرمش و مدارا و داشتن قدرت تحمل در برابر رویدادهای ناخوشایند و خواستن این روحیه از بارگاه خدا، گذشت از لغزش ها و اشتباهات دیگران و سیاست عفو و بخشش، کوشش در

یاری رساندن به خوبان و شایسته کرداران و در کنار این آراستگی به ارزش‌ها و والایی‌های اخلاقی و انسانی، کوشش خستگی‌ناپذیر برای تزکیه جان از ضد ارزش‌هایی نظیر: حسد، آز، خودخواهی، بداندیشی، و دیگر ضدارزش‌ها و صفات نکوهیده.

«عایشه» می‌گوید: اخلاق والا و سیره برجسته و مترقی پیامبر درست بسان وصف و ویژگی‌هایی است که در آیه‌های دهگانه سوره مؤمنون برای توحیدگرایان رستگار و ایمان‌آوردگان راستین آمده است. (۲۳)

آن‌گاه می‌افزاید: آن حضرت انسان والایی بود که خدای فرزانه در کتاب آسمانی‌اش او را به عنوان آراسته به اخلاق والا و برجسته می‌ستاید؛ آیا چیزی از این برتر و بالاتر ممکن است؟

به باور پاره‌ای خدا بدان دلیل پیامبر را این‌گونه وصف می‌کند و بزرگ می‌دارد که با مردم بر اساس خلق و خوی خداپسندانه و بشردوستانه و بسیار پرجاذبه معاشرت می‌کرد، اما در همان حال، قلب نورافشانش از مظاهر مادی و بشری جدا بود. او به ظاهر با مردم و همراه آنان می‌زیست، اما درون نورانی و باطن آراسته و زیبایش با خدا بود و فرودگاه انوار او.

زندگی در پرتو اخلاق از دیدگاه برخی، خدای فرزانه بدان دلیل پیامبر را آراسته به اخلاق والا وصف فرمود که در زندگی به راستی به این برنامه و رهنمود خدا عمل می‌کرد که: خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلی. (۲۴)

هان ای پیامبر! سیاست گذشت و بخشش پیشه ساز، و به کارهای شایسته فرمان ده، و از نادانان رخ برتاب.

و بدین سان خدا پیامبرش را به زندگی در پرتو اخلاق راستین و انسانی فرامی‌خواند و آن انسان نمونه و

والا نیز به راستی در پرتو اخلاق و معنویت و رعایت حقوق انسان ها زندگی می کرد.

و از دیدگاه برخی دیگر، بدان دلیل خدا اخلاق برجسته پیامبر را والا وصف می کند که آن حضرت کانون ارزش های انسانی و آداب اخلاقی و سبک و شیوه مترقی و خدایسندانه و پرجاذبه بود؛ و این نشانگر درستی سخن پیامبر گرامی است که می فرمود:

انما بعثت لأتمم مكارم الاخلاق. (۲۵) من برای کامل و شکوفا ساختن اخلاق و ارزش های اخلاقی برانگیخته شده ام.

و نیز می فرمود:

ادبى ربى فاحسن تأديبى. (۲۶)

پروردگارم مرا ادب و تربیت فرمود؛ و راستی که نیکو ادب آموخت و شکوفایم ساخت.

و می فرمود:

ان المؤمن ليدرك بحسن خلقه درجة قائم الليل و صائم النهار. (۲۷)

راستی که انسان با ایمان می تواند در پرتو اخلاق و رفتار نیکو و پرجاذبه و با معنویت خویش به مقام والای شب زنده داران و روزه گیران پراخلاص نایل آید.

و نیز از آن حضرت آورده اند که می فرمود:

ما من شىء أثقل فى الميزان من خلق حسن. (۲۸)

در میزان خدا در روز رستاخیز چیزی سنگین تر و ارجمندتر از اخلاق نیکو نیست.

از حضرت رضا آورده اند که پیامبر می فرمود:

عليكم بحسن الخلق فان حسن الخلق فى الجنة لا محاله، و اياكم و سوء الخلق فان سوء الخلق فى النار لا محاله. (۲۹)

شما را به اخلاق نیکو و رفتار مترقی و شایسته سفارش می کنم، چرا که دارنده این اخلاق، سرانجام در بهشت خواهد بود؛ و هشدارتان باد از اخلاق و رفتار نکوهیده، چرا که دارنده آن سرانجام به آتش دوزخ خواهد افتاد.

و نیز آورده اند که فرمود:

احبكم الى الله احسنكم اخلاقاً، الموطئون اكنافاً، الذين يألفون و يؤلفون؛

و ابغضکم الی اللہ المشاؤون بالنمیمه، المفرقون بین الاخوان، الملتمسون للبراء العثرات. (۳۰)

محبوبترین شما بندگان در نظر من، خوش خلق ترین و شایسته کردارترین شماست: آن کسانی که با مردم بجوشند و به آنان مهر ورزند. و دشمن ترین شما نزد من آن کسانی هستند که میان مردم به سخن چینی و افشاندن بذر بدبینی و بداندیشی و خشونت تلاش می کنند، و میان برادران و خواهران نوعی و دینی جدایی می اندازند؛ و نیز آن کسانی که با جاسوس بازی و سرکشیدن به امور و شئون نهانی و شخصی مردم، می کوشند تا لغزش و گناه برای آنان سر هم کنند و برایشان پرونده بسازند و پاکان و خوبان را گناهکار نشان دهند.

در ادامه آیات در همین مورد می افزاید:

فَسْتَبْصِرْ وَ يُبْصِرُونَ

پس تو ای پیامبر ما! به زودی خواهی دید، و این خود کامگان دروغزن و اصلاح ناپذیر نیز - که تو را به دروغ و تهمت تراشی دیوانه می خوانند - خواهند دید...

بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ

که کدام یک از شما دو طرف دستخوش جنون و دیوانگی است، و یا به وسیله آن آزمون می گردد؛ تو یا آن دروغبافان و ظالمان.

از دیدگاه پاره ای، منظور این است که: به زودی تو خواهی دید و آنان نیز خواهند دید که کدام یک دیوانه هستید.

آری، آنان به هنگام گرفتار آمدن به عذاب و کیفر کارشان خواهند دید که آنان دیوانه بودند که با پیام انسان ساز و رهایی بخش خدا و دعوت پیامبر او به ناروا و به صورت زشت و ظالمانه و خشونت باری به دشمنی برخاسته بودند، نه تو.

و از دیدگاه برخی دیگر، منظور این است که: پس

تو ای پیامبر! به زودی خواهی دید و آن ستمکاران نیز خواهند دید که در میان کدام یک از دو گروه توحیدگرا و اصلاح طلب، یا حق ستیز و اصلاح ناپذیر، دیوانه هایی هستند که شیطان آنان را فریب داده است:

و باز در همین مورد می فرماید:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بِهِ يَقِينٍ پروردگار تو بهتر می داند که چه کسی از راه حق و عدالت انحراف جسته است؛
وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

و او راه یافتگان و حق طلبان را بهتر می شناسد و به حال آنان داناتر است، و به همین دلیل هم پاداش و کیفر هر کدام را آن گونه که شایسته است خواهد داد.

در روایات مستندی در این مورد آمده است که: وقتی سرکردگان قریش دیدند پیامبر گرامی، علی(ع) را به دلیل اوج آراستگی به ایمان و اخلاق و ارزش های والای انسانی، بر دیگران مقدم می شمارد و گرامی می دارد، با روحیه ناجوانمردانه و حق ستیز خود به عیبجویی و نکوهش امیرمؤمنان پرداختند و کار را به جایی رساندند که گفتند: محمد(ص) دلباخته و فریفته علی(ع) گردیده است؛ درست در اینجا بود که این آیات بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که:

ن و القلم و ما یسطرون... و هو اعلم بالمهتدین... (۳۱)

و بدین وسیله به قلم و خون جوشان آن سوگند یاد کرد، که ای پیامبر! تو، نه تنها مفتون و دیوانه نیستی و این تهمت و افترای بزرگ به تو نمی چسبد، که تو به خُلق و خوی والا و سبک و سیره ای برجسته آراسته ای، و خدا به حال گمراهان و اصلاح ناپذیران داناتر است و آنان را خوب می شناسد. و نیز راه

یافتگان راستین را بهتر می شناسد، که علی (ع) سرور و سالار و راه یافته ترین هاست.

هشدار از همکاری و همراهی با اصلاح ناپذیران

در آیات هفتگانه پیش، قرآن شریف ضمن نفی دروغبافی ها و تهمت تراشی های ناجوانمردانه شرک گرایان و ظالمان معاصر پیامبر و به تابلو بردن اخلاق برجسته و عملکرد پرجاذبه و شکوہبار آن حضرت در زندگی، اینک به آن پیشوای آزادی هشدار می دهد که از کسانی که دارای این خصلت های نکوهیده هستند، هرگز پیروی نکند.

نخست می فرماید:

فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِبِينَ

بنابراین از دورغ بافان و تکذیب کنندگان خدا و پیامبر و ناباوران به روز رستاخیز و پاداش و کیفر آن روز، پیروی مکن و آنچه از تو می خواهند مپذیر.

آن گاه می فرماید:

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ

آنان دوست دارند که تو در برابر خواسته های ظالمانه و بافته های خرافی آنان نرمش نشان دهی تا آنان نیز با تو سازش کنند.

به باور «ابن عباس» منظور این است که: آنان دوست دارند که تو ای پیامبر! در دین و آیین آسمانی خویش به سود بافته های پوچ آنان نرمش و سازش پیشه سازی تا آنان هم در دین شرک آلود و خرافی خود به سود شما سازش کنند.

گفتنی است که واژه «یدهنون» از ریشه «مداهنه» از واژه «دهن» به مفهوم «روغن» برگرفته شده و در آیه شریفه، نرمش در دین، بدین وسیله به سازش های ناپسند تشبیه گردیده است.

اما به باور گروهی، همچون: «ضحاک»، «عطاء» و «ابن عباس» در روایتی دیگر، منظور این است که: آنان دوست دارند که از بیدادگری و کارهای زشت آنان چشم پوشی کنی و بگذری تا آنان نیز از تو بگذرند.

از دیدگاه برخی منظور این

است که: آنان دوست دارند که تو دشمنی و نفرت خود را از پرستش های ذلت بار، از آن جمله پرستش بت ها نهان داری و به ظاهر به این شیوه منحط تمایل نشان دهی تا آنان نیز نسبت به دین و آیین تو چنین کنند.

و از دیدگاه «حسن» منظور این است که: آنان دوست دارند که تو در دین با آنان سازش کنی تا آنان نیز با تو بسازند.

در هشدار دوم در این مورد می فرماید:

وَلَا تُطِغْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ

و از هر سوگند خورنده فرومایه ای که برای رسیدن به هوای دل خویش و بی توجه به ره آورد دروغبافی و سوگند ناروا، هر دم سوگند می خورد، فرمان مبر.

روی سخن با پیامبر است و به آن حضرت دستور می دهد که از کسانی که به این خصلت های نکوهیده گرفتارند اطاعت نکند و بافته های آنان را نپذیرد.

واژه «مهین» بر وزن «فعیل» از «مهانت» به مفهوم کم خردی و ناآگاهی و فقدان شعور و قدرت شناخت است.

پاره ای نیز آن را به مفهوم فرومایه و پست در پیشگاه خدا و مردم گرفته اند.

اما به باور پاره ای دیگر منظور، انسان دروغزن و دروغباف است و چنین کسی هنگامی که دروغبافی هایش برملا گردید خوار و رسوا می شود.

در پاسخ این پرسش که فرد مورد نظر آیه کیست، دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - از دیدگاه «مقاتل» منظور «ولید بن مغیره» می باشد که با پیشنهاد ثروتی هنگفت به پیامبر، از آن حضرت می خواست که از دین خدا دست بردارد!

۲ - اما به باور «عطاء» منظور «اخنس بن شریق» است که پیشنهادی نظیر «ولید» داشت!

۳ - و از دیدگاه «مجاهد»

منظور «اسودبن عبد» می باشد.

سپس می فرماید:

هَمَّازٌ مَشَاءٌ بَنِمِيمٍ

از کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است و همواره می کوشد تا برای دیگران عیب بجوید و عنصر آشوبگر و تاریک اندیشی است که برای افشاندن بذر فتنه و فساد و کشمکش و درگیری میان مردم و به خطر افکندن امنیت جامعه به سخن چینی و دو بهم زنی تلاش می کند.

در دوازدهمین آیه مورد بحث ادامه می دهد که:

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ

همان عنصر تبهکار و تیره بختی که سخت تنگ چشم و بخیل و مال پرست است.

به باور «ابن عباس» منظور این است که: همان فرد تاریک اندیشی که بستگان و هموطنان خویش را از شناخت اسلام و گرایش به آن باز می دارد و با دروغزنی و تحریف حقایق به آنان می گوید: اگر کسی به اسلام و راه و رسم محمد(ص) روی آورد، به او سودی نخواهم رساند و باید از من قطع امید کند.

مُعْتَدٍ

همو که تجاوزکار و بیداد پیشه است و از مرز مقررات خدا می گذرد و گناه می کند!

أَثِيمٌ هَمُو كِه گناه پیشه و گناه ورز است.

به بیان برخی منظور این است که: همو که در عملکردش تجاوزکار و حق کش و در اندیشه و عقیده، گناه پیشه است.

اما به باور برخی دیگر، همو که در حق دیگران ستم می کند و نسبت به خود گناهکار است.

در آیه بعد در بیان دیگر خصلت های نکوهیده کسانی که خدا پیامبرش را از همکاری و همفکری و اطاعت از آنان برحذر می دارد، می فرماید:

عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ

همان عنصر گستاخ و تندخویی که افزون بر همه آن خصلت های هفتگانه ای که برشمردیم، بی اصل و نسب است.

«عکرمه» می گوید: واژه «عُتْلٌ» به مفهوم کسی است که سخت کفرگرا و کفرپیشه است و در این بیراهه پافشاری می کند.

اما از دیدگاه «کلبی» به مفهوم بیدادگری است که در دشمنی بی دلیل و ناروا، پرتعصب و کینه توز و خشونت کیش است.

به باور «خلیل» منظور عنصر شکمباره و پرخوری است که همه چیز را به انحصار خویش در می آورد و از بهره وری دیگران جلوگیری می کند.

و به باور پاره ای از دانشمندان، واژه «عُتْلٌ» به معنای جلاد و دژخیم و شکنجه گری است که مردم را بازداشت می کند و به دخمه ها و زندان های نشاندار و بی نشان می برد.

این واژه و مشتقات آن در شعر و نثر عرب به مفهوم گرفتن و کشاندن آمده است، نظیر این شعر که می گوید:

فيا ضيعة الفتیان اذ يُعْتَلُّ ونه...

هان ای نابودکننده جوانان و جوانمردان! آن گاه که او را می گرفتند و به سوی دشت و صحرائی که مرکز شیر درنده است می کشاندند،...

واژه «زнім» به مفهوم فرزند نامشروع و حرامی است که خود را به گروهی می چسباند.

شاعر نیز این واژه را به همین معنا به کار می برد و می گوید:

زнім تداعاه الرجال تداعیا.. فرزند حرامی که مردان درباره فرزندى او هر يك ادعا داشتند؛ همان گونه که ادعا در زمین و زمان فراوان است.

«شعبی» می گوید: واژه «زнім» به مفهوم کسی است که به شرارت و زشتکاری شهرت می یابد؛ به گونه ای که هنگام سخن از بیدادگری و گناه و شرارت، ذهن انسان به سوی او می رود؛ درست همان گونه که بزغاله ای در میان یک گله گوسفند به خاطر بریدگی گوش و آویخته شدن آن شناخته می شود.

«سعید بن جبیر» این واژه را به

مفهوم فرومایه ای که به شرارت و شقاوت معروف است، معنا می کند.

و از امیرمؤمنان آورده اند که فرمود: هو الذی لا اصل له.

«زنیم» به مفهوم فردی بی اصل و تبار و بدون ریشه خانوادگی است.

از پیامبر گرامی در مورد دو واژه «معتل» و «زنیم» پرسیدند، که فرمود: منظور انسان نمایی تندخو و گستاخ، شکمبار و پرخور، بیداد پیشه و پایمال کننده حقوق مردم و شکم گنده و بی محتواست.

و نیز آورده اند که آن حضرت فرمود:

لا یدخل الجنة جواظ و لا جفطری و لا عتُلّ زنیم.

شهوة پرستی که تنها در اندیشه هوای دل خویش است و بدون دلیل از انعقاد نطفه جلوگیری می کند، وارد بهشت نخواهد شد؛ همین گونه، انسان تندخو، و نیز شکمبار و گستاخ و بیدادگری که حقوق مردم را پایمال می سازد و بی اصل و تبار است. آری، این چند گروه به بهشت پرتراوت و زیبای خدا وارد نخواهند شد.

«ابن قتیبه» می گوید: نمی دانم خدا هیچ انسانی را بسان «ولیدبن مغیره» به باد نکوهش گرفته است؟ ذات بی همتای او آن عنصر پلید و حق ستیز را به عنوان موجودی دروغپرداز که هر دم به دروغ سوگند یاد می کند، فردی فرومایه و پست، عنصری که در اندیشه عیبجویی از دیگران است، کسی که در سخن چینی و افشاندن بذر کفر و شرک و فتنه و کشمکش در میان مردم همواره در تلاش است، انسان نمایی که بیدادگر، گناه پیشه، خشونت کیش، گستاخ و بی اصل و نسب است، وصف می نماید، با این بیان خدا برای او ننگ و عاری را بر شمرده است که در این سرا و سرای آخرت همواره گریبانگیر اوست و هرگز نمی تواند خود را

از این ننگ ابدی برهاند.

در آیه بعد به پیامبر هشدار می دهد که:

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ

مباد چنین تاریک اندیشان و ظالمان را، گر چه دارای ثروت و قدرت و فرزندان بسیار باشند، اطاعت کنی و در برابرشان سرفروود آوری!

به باور «زجاج» و «فراء» منظور این است که: چنین عنصر تیره بخت و تاریک اندیشی، گر چه دارای ثروت و فرزندان فراوانی هم باشد، مباد او را فرمان بری.

پاره ای آیه را با استفهام و به صورت پرسشی قرائت کرده اند؛ که در این صورت صله «ما» پس از خودش می باشد، چرا که آنچه در جای استفهام است بر آن مقدم نمی گردد و بر این اساس منظور این است که: آیا آن کسی که به او نعمت ثروت و فرزندان بسیار ارزانی داشتیم و صاحب مال و منال گردید، به جای سپاس نعمت ها، آیات و نشانه ها یکتایی ما را انکار و کفرانگری می کند؟

در چهاردهمین آیه مورد بحث به گوشه ای از تاریک اندیشی و اصلاح ناپذیری دارنده خصلت های چندگانه ای که بر شمرد، اشاره می کند و می فرماید:

إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

هنگامی که آیات روشن و روشنگر ما بر او تلاوت می گردد، به جای پذیرش حق و اعلام اسلام و ایمان، ضمن واکنشی زشت و ظالمانه می گوید: انیها افسانه ها و داستان های نسل های گذشته است که نوشته شده و بر جای مانده و واقعیت ندارد.

آن گاه در هشدار تکاندهنده به آن عنصر تاریک اندیش و اصلاح ناپذیر و جریانهایی از این گونه و این قماش می فرماید:

سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ

به زودی در روز رستاخیز بر بینی

او داغ ننگ و عار خواهیم نهاد تا چهره اش زشت و نفرت انگیز گردد؛ به گونه ای که هر کسی او را دید، دریابد که از دوزخیان تیره بخت است.

در آیه شریفه داغ ننگ را بدان دلیل بر بینی اختصاص می دهد که زیبایی انسان در چهره اش نمایان می گردد و بینی نیز درست وسط صورت قرار دارد. به همین دلیل با داغ ننگ بر خرطوم یا بینی، نمای چهره زشت و نفرت انگیز می گردد.

افزون بر این، بینی در فرهنگ و ادبیات عرب، کنایه از عزت و بزرگواری است که گفته شود: «شمخ فلان بانفه» او خود را می گیرد و بزرگی می فروشد.

و یا گفته می شود: «ارغم الله انفه» خدا بینی او را به خاک مالید.

در فرهنگ فارسی نیز در تحقیر کسی می گویند: بینی او را به خاک مالید. با این بیان قرآن چنین فرد سرکش و تجاوزکاری را در خور نهایت تحقیر و ذلت می نگرد که می فرماید: به زودی بر خرطوم او داغ ننگ و علامت عار و رسوایی خواهیم نهاد.

به باور «زجاج» منظور این است که: به زودی در روز رستاخیز و سرای آخرت بر بینی او نشانه و علامتی خواهیم نهاد که به وسیله آن شناخته شود که از دوزخیان تیره بخت است.

واژه «سمه» ممکن است به صورت مفرد و برای مبالغه در معنا بیاید؛ که در این صورت منظور این خواهد بود که: به زودی بر بینی او داغی از ننگ خواهیم نهاد تا چهره اش زشت و نفرت انگیز گردد، چرا که او در دشمنی و حق ستیزی با اسلام و پیامبر شهره بود؛ از این رو باید با این علامت ننگ بار از دیگران

باز شناخته شود و رسوا گردد.

«فراء» می گوید: بدان دلیل داغ ننگ را ویژه بینی شمرد که بینی در قلب چهره و صورت انسان است و جزیی مهم از کل است؛ با این بیان منظور این است که بر چهره او داغ ننگ خواهیم نهاد.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: به زودی ما در میدان پیکار با شمشیر ستم سوز، ضربتی بر چهره و بینی او وارد می آوریم که اثر آن باقی بماند. و شگفت این جاست که چنین هم شد و در روز «بدر» شمشیری بر «ولید» فرود آمد که اثرش با او بود تا او را به دوزخ کشاند.

و از دیدگاه «قتاده» منظور این است که: به زودی علامت و نشانه ای از عار و ننگ بر او خواهیم زد که همواره با او همراه باشد.

«قتیبی» می گوید: هنگامی که در فرهنگ عرب گفته شود: بر او نشان و علامت بدی نهاد، منظور این است که: بر او علامت ننگی نهاد که هرگز از او نجات نخواهد یافت. و در آیه مورد بحث منظور این است که به زودی بر او داغ ننگی خواهیم نهاد که اثر آن هیچ گاه زدوده نشود و بر چهره اش نمایان باشد.

و پاره ای نیز برآند که: واژه «خرطوم» گاه در ادبیات عرب به معنای شراب آمده است، نظیر این سروده که می گوید:

اباحاضر! من یزن یعرف زناؤه و من یشرب الخرطوم یصبح مسکراً

هان ای «اباحاضر»! آن که بی عفتی کرد، کار زشت او بر ملا می گردد؛ و کسی که شراب نوشید، مست می گردد.

در این شعر واژه «خرطوم» به معنای شراب آمده است. با این

بیان مفهوم آیه به باور پاره ای این است که: به زودی او را به کیفر حق ستیزی و اصلاح ناپذیری اش به شراب خواری و عواقب رسوایی برانگیز آن خواهیم شناساند.

پرتوی از آیات ۱ - گرامیداشت قلم و پاسداشت حرمت و آزادی آن اندیشمندان زندگی انسان بر روی کره زمین را به دو مرحله و دو دوره بسیار متفاوت تقسیم کرده اند:

الف - روزگار پیش از تاریخ و پیدایش خط،

ب - دوران تاریخ.

روزگار ماقبل تاریخ، زمان جهل و عقب ماندگی و انحطاط و بی خبری و کوری و به نوعی مرگ انسان است. به همین جهت هم گویی آن دوره را جزء تاریخ بشر به شمار نیاورده اند؛ اما با اختراع خط و آمادگی انسان برای نگارش و ثبت رویدادهای زندگی و فراز و نشیب های آن برای نسل های آینده، دورانی است که به عنوان تاریخ زندگی بشر نامگذاری شده است؛ و این نشانگر اثر ارزشمند و نقش اوج بخش و زندگی ساز «قلم» در حیات فرد و خانواده و جامعه ها و تمدن هاست.

قرآن که کتاب حیاتی و برنامه رشد و اوج و سعادت انسان هاست، در دوران جهالت و اسارت انسان در چنگال شمشیر و جنگ و جنون و استبداد و خودکامگی - که از حرمت قلم و دانش و کتاب و معنویت اثری نبود - به شاهکاری شگرف و معجزه ای جاویدان دست زد و به حرمت قلم و آزادی قلم و خون جوشان قلم و واژه واژه ها و سطرها و صفحه هایی که به وسیله آن نوشته می شود سوگند و به عظمت قلم و نگارش و کتاب و تمدن توجه داد. ن و القلم و ما یسطرون (۳۲)

و نیز

در میان بهت و حیرت جامعه آفت زده و بت پرست و عقب مانده و در اسارت جنگ و جنون و تعصب و نادانی، از خدایی سخن گفت که آفریدگار انسان، آموزگار انسان، ارزانی دارنده دو نعمت گرانبها و دگرگون ساز بیان و قلم به انسان، آموزش دهنده چگونگی به کارگیری و بهره وری از بیان و قلم، و خدایی است که گرمی دارنده صاحبان بیان و قلم و پاسدار و ارجگذار راستین آزادی بیان و قلم و حرمت و قداست آن دو موهبت بزرگ زندگی است. اقرأ باسم ربك الذى خلق ... الذى علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم (۳۳)

و این اوج بخشیدن به قلم و صاحبان قلم به وسیله پیامبر و از زبان انسان والایی بود که خود در جامعه ای زندگی کرده بود که نه امکان مدرسه رفتن برایش بود و نه آموزشگاه و دانشگاهی بود تا آن بزرگوار در آنجا درس بخواند و به وسیله قلم به روشنگری و آگاهی بخشی پردازد! و این خود داستان دیگری از شگفتی رسالت او و سند انکارناپذیر صداقت دعوت اوست.

راستی چگونه می توان به سادگی از کنار این واقعیت عجیب به آسانی گذشت که انسانی درس نخوانده و آموزش ندیده و قلم و کتاب و آموزگار و معلم را تجربه نکرده - بدون ارتباط با آفریدگار قلم و کتاب و ارزانی دارنده دانش و معنویت - بتواند در جامعه ای در چنگال جهل و جنون و جنگ و خرافه و استبداد و ناآگاهی و بیگانه از قلم و نقش تمدن ساز و انسان پرداز آن، این گونه به قلم بها دهد و بگوید:

اول ما خلق الله القلم. (۳۴)

نخستین پدیده ای که پدیدآورنده

هستی، پدید آورد موهبت قلم بود!

و یا خبر دهد که:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى جَوْهَرَهُ. (۳۵)

نخستین چیزی را که خدا پدید آورد گوهری ارزشمند بود.

و یا روشنگری نمود که:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ. (۳۶)

و عظمت این روایات هنگامی بهتر دریافت می گردد که انسان به پیوند ویژه و رابطه خاصی که میان این سه نعمت گرانبهاست، بیندیشد و آن گاه در خواهد یافت که بنای تمدن ها و رشد و اوج انسان ها و کمال و جمال بشریت در میان بهره وری شایسته از این سه نعمت خدا ممکن است، و بدون آنها، نه زندگی در خور شأن انسان خواهد بود و نه رشد و پیشرفت و آزادی و امنیت.

پیامبر گرامی در گرامیداشت قلم فرمود:

ثَلَاثٌ تَخْرُقُ الْحَجَبَ، وَ تَنْتَهِي الْإِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ: صَرِيرُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ، وَ وَطَى أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ، وَ صَوْتُ مَغَازِلِ الْمُحَصِّنَاتِ.

(۳۷)

سه صداست که همه پرده ها و موانع را می درد و به بارگاه پر معنویت خدا می رسد:

۱ - نخست طنین گردش موزون و زیبا و دل انگیز قلم دانشمندان آزادیخواه بر روی کاغذ به هنگام نگارش و روشنگری،

۲ - طنین گام های مجاهدان هدفدار و پراخلاص و پرشوری که آگاهانه برای دفاع از آزادی و امنیت و حقوق خود و جامعه به سوی میدان جهاد و تلاش گام می سپارند،

۳ - و دیگر صدای چرخ نخ ریزی یا کارگاه کوچک و دستی زنان شایسته کرداری که برای اداره زندگی و کمک به اقتصاد خانواده به تلاش شرافتمندانه دست می یازند.

گفتنی است که دریافت عظمت قلم در نگرش قرآن و پیامبر گرامی آن گاه دریافت می گردد که دریابیم در آن روزگاری که از حرمت

قلم و نویسنده و نقش دگرگون ساز آن به ویژه در جهان عرب اثر و خبری نبود این گرامیداشت از حرمت قلم و این بزرگداشت از نقش سازنده و دگرگون ساز قلم و نویسندگان به عمل آمد، نه در عصر فضا و روزگار دانش و دانشگاه و عصر حکومت قلم بر شمشیر و خشونت در جامعه های مترقی و پیشرفته و مردم سالار و آزاد.

۱۷ - بی گمان ما آنان را به همان گونه که آن باغداران [بخیل و تنگ چشم] را آزمایش نمودیم، آزمودیم، آن گاه که سوگند یاد کردند که سپیده دمان [میوه های] آن [باغ را بچینند،

۱۸ - و [بهره ای از آن همه نعمت را برای محرومان جدا نسازند.

۱۹ - پس [شب هنگام در حالی که آنان در خواب بودند، بلایی بر گرد آن [باغ به کیفر بیداد صاحبان آن به گردش در آمد،

۲۰ - و بامدادان به صورت کشت درو شده در آمد.

۲۱ - به هنگامه پگاه، یکدیگر را ندا دادند،

۲۲ - که: اگر [باغ را می چینید، سپیده دمان به کشتزار خود روی آورید.

۲۳ - آن گاه [به سوی باغ خویش] به راه افتادند در حالی که آهسته به یکدیگر می گفتند،

۲۴ - که: امروز نباید در باغ هیچ نیازمندی [اجازه یابد که] بر شما وارد شود.

۲۵ - و بامدادان با این پندار که بر بازداشتن [محرومان از حقوق خویش] توانایی دارند [به سوی باغ خود] آروى آوردند،

۲۶ - پس هنگامی که آن را دیدند، گفتند: به راستی که ما راه [باغ خود] را گم کرده ایم!

۲۷ - [اما هنگامی که آن را شناختند، گفتند:

نه، این گونه نیست [بلکه ما] به کیفر آزمندی و انحصارگری خویش [بی بهره شده ایم!]

۲۸ - خردمندترین آنان گفت: آیا به شما نگفتم که چرا [خدای یکتا را] به پاکی نمی ستایید؟!

۲۹ - گفتند: پروردگارا! ما تو را به پاکی ستایش می کنیم؛ به راستی که ما بیدادپیشه بودیم!

۳۰ - آن گاه به یکدیگر روی آوردند و برخی دیگری را به باد نکوهش گرفتند.

۳۱ - [و] گفتند: ای وای بر ما! به راستی که ما سرکش بودیم!

۳۲ - امید که پروردگارمان [بر ما ببخشد و] بهتر از آن [باغ را برای ما جایگزین] آن سازد؛ چرا که [اینک ما تنها به خدا] امید بسته و به بارگاه او شوق می ورزیم.

۳۳ - [آری،] عذاب [خدا در این جهان این گونه است، و بی گمان عذاب جهان دیگر بزرگتر است، ای کاش می دانستند.

نگرشی بر واژه ها

صریم: این واژه به مفهوم کشت و زراعت درو شده، و میوه چیده شده آمده است.

در ادبیات عرب و سروده های آن، گاه به مفهوم «سیاهی شب»، «شب تار»، «کویر»، «شن زار» و نیز به مفهوم پایان و زوال شب سیاه و دمیده شدن سپیده سحر و روشنایی آمده است، چرا که این واژه از واژه هایی است که دارای مفاهیم و معانی اضداد می باشد. این واژه از ماده «صرم» برگرفته شده است.

طائف: به مفهوم «آمیزش در شب» آمده است. و اگر گفته شود: «اطاف به» به معنی آمیزش در شب یا روز است...

این واژه از ماده «طواف» در اصل به مفهوم برگرد چیزی گشتن آمده، اما گاه به مفهوم بلا و فاجعه

که شب هنگام به سوی مردمی می رود نیز آمده است.

حرد: این واژه به مفهوم بازداشتن به همراه خشم و تندی آمده است.

عرب هنگامی که باران نبارد، می گوید: «حاردت السنه» و نیز هنگامی که شتر از دوشیدن شیر جلوگیری کند، می گوید: «حاردت الناقه»

و پاره ای نیز آن را در اصل به مفهوم قصد و آهنگ معنا کرده و گفته اند: «حرد، یحرد، حرداً» بسان «قصد، یقصد، قصداً» می باشد.

تفسیر

بلای بخل و انحصار طلبی در آیات پیش سخن در نکوهش از دنیاداران و دنیاپرستان بود، اینک در این آیات داستان عبرت انگیز و عبرت آموز گروهی از ثروتمندان و باغداران را که دچار بلای بخل و تنگ چشمی و آفت انحصارگری و خود دوستی شده اند، به تابلو می رود تا برای دیگران هشدار باشد.

نخست می فرماید:

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بِيْ غَمَانٍ مَا أَنَانِ رَا أَمْوَدِهٖ اِيْم.

منظور از آنان، مردم مکه هستند که به وسیله خشکسالی و قحطی آزمون می گردند

كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ

درست همان گونه که باغداران و بوستانداران ثروتمند و صاحب امکانات را آزمودیم.

«سعید بن جبیر» داستان عبرت انگیز این باغداران ثروتمند و تنگ چشم را این گونه آورده است:

این باغ بزرگ و پرمیوه که در «صروان» یکی از روستاهای نزدیک «صنعا»، مرکز «یمن» کنونی قرار داشت، نخست از آن مردی بزرگوار و بزرگمنش بود.

او این باغ پهناور را، آباد و پرطراوت و زیبا اداره می کرد، اما از آن جایی که مالک حقیقی را خدای فرزانه می دانست و خود و خاندانش را امانتدار می شمرد، در برابر تلاش و کوششی که برای اداره باغ می نمود هزینه زندگی خود و خاندانش را بر

می گرفت و بقیه آن را در راه تقرب به خدا به محرومان و پیشوایان می داد و انبوه انبوه دل ها را شاد می کرد.

هنگامی که او جهان را بدرود گفت، فرزندانش دستخوش بخل و خودخواهی شدند و گفتند: ما به دلیل هزینه سنگین زندگی و شمار بسیار خاندانمان برای صرف همه میوه ها و فراورده های زراعی این باغ بزرگ، از همگان سزاوارتریم؛ بنابراین نباید بسان پدر خود، به اندکی از محصول آن بسنده نماییم و بقیه را انفاق کنیم.

آری، آنان بر انحصارگری و بخل تصمیم گرفتند و بر آن شدند که همه چیز را از آن خود سازند و حقوق مالی خویش را نیز ندهند. نقشه خویش را کشیدند و برای برداشت محصول و چیدن میوه ها و محروم ساختن محرومان و گرسنگان آماده شدند، و فرجام کارشان به جایی کشید که داستانشان عبرت دیگران گردید.

در ادامه داستان می فرماید:

إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ

آری، ما آنان را آزمودیم، آن گاه که سوگند یاد کردند که همه میوه ها و فراورده های آن باغ بزرگ را بچینند؛

و لَا يَسْتَنْوُونَ

و در سوگند خویش هیچ استثنایی نکردند.

این بیان ممکن است به این معنی باشد که: آنان در سوگند خویش برای چیدن باغ در سپیده دم و محروم ساختن بینوایان، نگفتند: به خواست خدا بامدادان برای چیدن میوه ها می رویم؛ بلکه به قدرت و توان خویش نازیدند.

و ممکن است منظور این باشد که: آنان سوگند یاد کردند که سپیده دم همه میوه ها را بچینند و چیزی برای محرومان نگذارند.

آن گاه می افزاید:

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ

اما آن گاه که باغداران بخیل و خودخواه در خواب

بودند، عذابی ویرانگر از سوی پروردگارت بر کران تا کران باغ فرود آمد و بر گرد آن چرخید و همه چیز را به کام کشید!
به باور «ابن عباس» منظور این است که: شب هنگام که آنان در خواب بودند آتشی شعله ور آن باغ پرمیوه را احاطه کرد و همه چیز را سوزانید!

اما به باور «قتاده» فرشته ای به دستور خدا آن را به آتش کشید.

و «مقاتل» بر آن است که: شب هنگام خدای دادگر آتشی به سوی باغ آنان گسیل داشت و آن آتش شعله ور همه چیزی را سوزانید و به تلی از خاک و خاکستر تبدیل کرد!

سومین آیه مورد بحث گواه سخن اوست که می فرماید:

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ

آن آتش سوزان به گونه ای آن باغ را در کام خود کشید که بامدادان، از آن بوستان پرتراوت و زیبا و آن درختان آکنده از میوه، جز خاکستری بر جای نماند!

گروهی از مفسران پیشین، نظیر «ابن عباس»، «ابن عمر» و «ابن علا» بر آنند که: آن باغ پرمیوه شب را به بامداد رساند در حالی که سوخته و سیاه شده و بسان شب تیره گردیده بود.

به شب و روز که از پی یکدیگر آمد و شد می کنند، «صریمان» گفته می شود، چرا که هر یک باعث بریدگی و پایان دیگری می گردد.

اما «جبایی» واژه «صریم» را به مفهوم «مصروم» یا میوه چیده شده گرفته است و می گوید: منظور آیه این است که: و بامدادان آن باغ پرمیوه به صورتی در آمده بود، که گویی تمام میوه های آن چیده شده است.

«حسن» واژه «صریم» را به مفهوم چیزی که خیر و خوبی

آن به پایان رسیده و نیکی از آن بریده شده است، معنا می کند.

«مؤرج» آن را به تلی از ریگ، که از کوه جدا شده است معنا می کند.

و به باور برخی منظور این است که: و بامدادان آن باغ پرمیوه به خاکستر سیاه تبدیل شده بود.

قرآن در ترسیم ادامه داستان می فرماید:

فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ

پس باغداران سپیده دمان یکدیگر را ندا دادند.

واژه «تنادی» از ماده «ندا» برگرفته شده و به مفهوم برآوردن صدا و خواندن بلند آمده است؛ به گونه ای که صدای انسان

امتداد پیدا می کند، نظیر: یا الله! یا ارحم الراحمین! یا رسول الله!

و گفتند:

أَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَزْبِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ

بی درنگ به سوی بوستان خود حرکت کنید، اگر به راستی می خواهید میوه ها را بچینید!

آنان به سوی بوستان و کشتزار خویش به راه افتادند، در حالی که آهسته آهسته سخن می گفتند.

فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ

سخن آهسته آنان این بود که:

أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ

مراقب باشید که امروز فقیر و بینوایی بر شما وارد نگردد.

قرآن در ادامه داستان می فرماید:

وَ غَدُوا عَلَىٰ حَزْبٍ قَادِرِينَ

و بدین سان بامدادان به آهنگ حرکت به سوی بوستان پرمیوه خویش، و به قصد محروم ساختن فقیران و بینوایان از حق

خویش برخاستند، و اطمینان داشتند که می توانند به گونه ای میوه ها را بچینند که محرومان نرسند، و حقوق خود را نطلبند.

واژه «حرد» به مفهوم جلوگیری قدرتمندانه و با خشونت و تندی آمده است.

و به باور «مجاهد» و «ابوالعالیه» منظور این است که آنان اطمینان داشتند که با قدرت و تلاش می توانند

محرومان را از نزدیک شدن به باغ خود بازدارند.

اما به باور «ابوعبیده» منظور این است که: آنان بر دور ساختن محرومان و جلوگیری از نزدیک شدن آنان به باغ و بوستان خویش جدی بودند.

و به باور «سفیان» آنان بر ایستادگی در برابر خشم و غضب محرومان و جلوگیری از نزدیک شدنشان به باغستان خود توانا بودند؛ اما به باور «ابومسلم» آنان بر انجام نقشه خویش و چیدن میوه ها در هنگامه مقرر اطمینان داشتند.

سرانجام باغداران انحصارگر و خودخواه سپیده دمان، خود را به باغستان خویش رساندند.

قرآن در ترسیم فrazی دیگر از این داستان عبرت انگیز می فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ

اما هنگامی که به باغستان نگریستند، اوضاع را به گونه ای تیره و تاریک دیدند که گفتند: بی گمان این باغ پرتراوت و پرمیوه ما نیست! و ما راه خود را گم کرده و به بیراهه رفته ایم!

به باور «قتاده» منظور این است که: ما راه باغ خود را گم کرده ایم.

اما به باور پاره ای دیگر منظور این است که: بی گمان ما از حق و عدالت به بیراهه رفته و در کار خود گمراه شده ایم و این نابودی میوه ها و درختان باغ کیفر کار ماست.

آن گاه افزودند:

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

نه، اشتباه نیامده ایم، بلکه درست آمده ایم و این جا همان باغ پرتراوت ماست، اما واقعیت این است که ما از سود و نعمت فراوان آن - به خاطر بداندیشی و تصمیم به راندن محرومان و ندادن حقوق بینوایان و نگفتن «ان شاءالله» برای انجام کار - خود محروم شده ایم!

در این هنگام خردمندترین یا عادل ترین آنان گفت: برادران!

آیا به شما نگفتم: چرا پروردگار توانا و نعمت بخش خود را نمی ستایید؟

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ

به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، «مجاهد» و «حسن» عادل ترین آنان در گفتار و سخن چنین گفت؛ اما به باور برخی خردمندترین آنان.

برخی برآنند که برترین آن باغداران این گونه گفت و به سرزنش آنان پرداخت، اما به باور برخی دیگر کسی از آنان که از نظر سن و سال میانسال ترین آنان بود چنین گفت.

در مورد گفتار این گوینده نیز میان مفسران بحث و گفتگوست:

۱ - به باور «مجاهد» منظور این است که خردمندترین آنان با سرزنش برادران خویش گفت: چرا وقتی بر چیدن میوه ها تصمیم گرفتید «ان شاءالله» نگفتید؟ چرا که متوقف و مشروط ساختن کار به خواست خدا و اجازه او، به نوعی توکل و اعتماد بر آن قدرت بی کران و ستایش اوست، و در حقیقت اقرار بر این حقیقت است که هیچ کس توان انجام هیچ کاری را جز با اجازه و یاری و خواست او ندارد، و این تسبیح خدا و ستایش اوست.

۲ - اما به باور پاره ای منظور این است که: چرا خدای یکتا را با عبادت و پرستش خالصانه ستایش نمی کنید و فرمان او را نمی برید؟

۳ - از دیدگاه برخی منظور این است که: چرا نعمت های گران خدا بر خویشان را به یاد نمی آورید تا در راه سپاس نعمت های او حقوق محرومان را نیز از مال خویش جدا سازید به آنان بدهید؟!

۴ - اما از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که: چرا ذات بی همتای خدا را از ظلم و

ستم در حق بندگان پاک و منزّه نمی شمارید و نمی ستایید؟ و چرا باور نمی دارید که او، نه به کسی ستم می کند، و نه اجازه می دهد تا شما به محرومان ستم کنید؟

۵- و برخی نیز برآند که خردمندترین آن گروه گفت: چرا نماز نمی خوانید؟

در ادامه داستان، قرآن شریف گفتار آنان را به تابلو می برد که:

قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

آنان پس از بیداری وجدانشان رو به بارگاه خدا آوردند و گفتند: پروردگارا، ما تو را به پاکی می ستاییم؛ راستی که ما ستمکار و بیداد پیشه بودیم! آری، ما در تصمیم خویش بر چیدن میوه های باغ به هنگامه سپیده دم و محروم ساختن بینوایان از حقوق خویش ستمکار بودیم، و به همین دلیل هم آنچه بر ما رفته است در حقیقت کیفر ناسپاسی و حق کشی و بیداد ماست و ذات پاک تو نسبت به بندگان ستم روا نمی دارد!

آن گاه آنان رو به سوی یکدیگر آوردند و به سرزنش و نکوهش یکدیگر پرداختند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ

قرآن آن گاه در این مورد می افزاید:

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ

هنگامی که به خود آمدند فریادشان به آسمان برخاست که: ای وای بر ما! چرا که ما تجاوزکاریم و از مرز مقررات گذشته ایم.

واژه «ویل» درحقیقت نکوهش خشن و تندی است که تحمل آن بر شنونده دشوار است.

واژه «ویس» در نکوهش خود و یا دیگری از مفهوم ملایم تری برخوردار است، و واژه «ویح» بیانگر نکوهش در حد وسط می باشد.

یکی از مفسران پیشین می گوید: ممکن است این واژه و این سبک سخن باغداران بیانگر توبه و بازگشت

آنان به سوی خدا باشد. و نیز ممکن است این سبک نکوهش و سرزنش به گونه ای باشد که یک انسان ناسپاس و کفرانگر آن گاه که در فشار قرار گرفت، بر زبان می آورد.

آن گاه پس از توبه و بازگشت به سوی خدا افزودند:

عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا

امید است که پروردگاران گناهان ما را ببخشاید و در برابر باغ پرطراوت و بوستان پرمیوه ای که از دست رفت و به خاکستر تبدیل گردید، بهتر از آن را به ما ارزانی دارد.

إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ

چراکه ما با پشیمانی و توبه از عملکرد نادرست خویش، اینک به بارگاه او رو می آوریم و به مهر و لطف بی کران او دل می بندیم و بخشایش خویش و جبران زیان و گرفتاری خود را از او می خواهیم.

واژه «راغبون» از ماده «رغبت» آمده است. این واژه هر گاه با «الی» یا «فی» متعدی گردد، به مفهوم میل و کشش به چیزی آمده، و هر گاه با «عن» متعدی گردد مفهوم انصراف و بی میلی به چیزی را نشان می دهد.

در آخرین آیه مورد بحث می افراید:

كَذَلِكَ الْعَذَابُ آری، عذاب و کیفر خدا در این جهان برای گناهکاران و ظالمان این گونه است.

وَلِالْعَذَابِ الْآخِرِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

و عذاب و کیفر سرای آخرت برای شرک گرایان و خودکامگان از آن هم سهمگین تر است، ای کاش آنان می دانستند!

از «ابن مسعود» آورده اند که: آن باغداران سرانجام بیدار شدند و گریبان خود را از آفت انحصارگری و بخل نجات دادند، و روی توبه به بارگاه خدا آوردند؛ و خدای مهربان هنگامی که اخلاص و صداقت

آنان را دید، در برابر آنچه از دست داده بودند بوستانی پرتراوت و پرمیوه - که انگور و دیگر فراورده های آن را بار می کردند و به بازار می رساندند - به آنان ارزانی داشت.

«ابوخالد» آورده است که: من آن بوستان پرتراوت و پرمیوه را دیدم و فراموش نمی کنم که خوشه های انگور آن بسان مردی سیاه پوست بود که بر تاق ها آویخته بود.

۳۴ - بی گمان برای پرواپیشگان نزد پروردگارشان باغ های پرنعمت [بهشت] است.

۳۵ - شما را چه شده است؟! [راستی] چگونه داوری می کنید؟

۳۷ - آیا شما کتابی [آسمانی] دارید و در آن [این نکته] را می خوانید،

۳۸ - که: آنچه را بر می گزینید، در آن [کتاب] برای شما [نوشته شده و] موجود است؟

۳ - آیا [عهدها] [سوگندهایی] همواره تا روز رستاخیز، بر عهده ما دارید که آنچه داوری می کنید از آن شماست؟!

۴۰ - از آنان پرس که کدام یک از آنان ضامن این [ادعای بی اساس] است؟

۴۱ - مگر آنان شریک هایی [برای خدا در نظر] دارند [و برای او همتا می گیرند]؟!

پس اگر راست می گویند: شریک های [ساخته ذهن علیل] خود را بیاورند،

۴۲ - روزی که از حقیقت [هر چیزی] پرده برداشته می شود، و آنان به سجده فراخوانده می شوند اما نمی توانند [سجده کنند].

۴۳ - دیدگان نشان [از شدت هراس] [فروافتاده است]، [و] [ذلتی] [سخت] [آنان را فرا می گیرد]؛ چرا که آنان در حال تندرستی به سجده فراخوانده می شدند [اما در برابر خدا سجده نمی کردند]!

۴۴ - بنابراین مرا با کسانی که این سخن را دروغ می شمارند واگذار؛ به تدریج آنان را

از جایی که نمی دانند نابود خواهیم ساخت.

۴۵ - و به آنان مهلت می دهم، چرا که تدبیر من استوار است.

نگرشی بر واژه ها

زعیم: این واژه به مفهوم ضامن آمده است؛ نظیر واژه های «کفیل»، «قبیل»، «ضمین» که همه بسان هم و به مفهوم ضامن و متعهد آمده اند.

ساق: در فرهنگ واژه شناسان در اصل به مفهوم اصل و اساس هر چیزی آمده، اما در انسان به ساق پا گفته می شود که انسان بر روی آن راه می رود؛ و ساقه درخت همان چیزی است که درخت بر آن قرار دارد. به همین دلیل به هر رویدنی که دارای ساق باشد و در زمستان و تابستان از خزان جان سالم به در برد و بماند، به آن درخت می گویند.

شاعر می گوید:

للفتی عقل یعیش به حیث تهدی ساقه قدمه انسان جوانمرد خردی دارد که به وسیله آن در جهتی که قدم او ساقش را راه می نماید زندگی کند. گواه سخن واژه ساق است که در شعر به کار رفته است. و نیز در فرهنگ عرب می گویند: قامت الحرب علی ساق و کشف عن ساق. که منظور شعله ور شدن جنگ و شدت یافتن آن است. به هر حال واژه ساق در نثر و شعر عرب به مفهوم پایه و اساس و برپاشدن آمده است.

تفسیر

آیا نواندیشان و تاریک اندیشان برابرند؟

در آیات پیش از کیفر کفرگرایان و پایمال کنندگان مقررات خدا و حقوق مردم سخن رفت، اینک قرآن شریف در اشاره ای روشنگر و امید بخش به پاداش پرشکوهی که برای مردم پرواپیشه و رعایت گر حقوق مردم آماده شده است، می فرماید:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ

بی تردید برای پروا پیشگان در بارگاه پروردگارشان بوستان های پر نعمت بهشت است، و آنان در میان آن باغ ها و بوستان های پر طراوت و زیبای بهشت از انواع نعمت ها بهره ورنند.

آن گاه در قالب یک پرسش انکاری می فرماید:

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ يَا مَعْ مَرَدَمَ تَوْحِيدٍ كَرَامٍ وَ دَادِيسَه رَا كَه دَر بَرَابَر حَقِّ وَ عَدَالَتِ وَ قَانُونِ خَدَا سِرِّ فِرَوْتَنِ فِرَوْدِ مِي آورند، بسان شرک گرایان و ظالمان قرار می دهیم؟

آیه شریفه در حقیقت هشدار می دهد که: این دو گروه در پاداش و کیفر و رسیدن به نعمت و بلا همانند نخواهند بود و شما نیز در دنیا نباید این دو گروه را به یک چشم بنگرید.

این آیه در پاسخ کفر گرایان و خود کامگان عصر رسالت است، چرا که آنان با انکار معاد و جهان پس از مرگ می گفتند: اگر به گونه ای که محمد (ص) می گوید، رستخیز و پاداش و کیفری هم در کار باشد، باز هم حال و روز ما بهتر خواهد بود، چرا که در دنیا غرق در خوشگذرانی و نعمت هستیم!

و در نفی پندار سست و پوچ آنان در قالب نکوهش و هشدار می فرماید:

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ شَمَا رَا چَه شَدَه اسْت؟ رَاسْتِي چَگونَه داوَرِي مِي كَنِيد؟ آيَا هِيچ انساَن خَرْدَمَندي باور مِي كند كَه حال و روز ستمكاران و پليدان بهتر از خوبان و اصلاح طلبان باشد؟ كدام خردِي شَمَا رَا به اين داوَرِي زشت و ظالمانه مِي كشد تا در كفر و بيداد خود تعصب ورزید و پافشاری كنید؟

راستی در قانون حکمت و خرد در هنگامه بازخواست و پاداش، دوست و دشمن و خیرخواه و خودسر و درست اندیش و تاریک اندیش برابرند؟ روشن

است که هرگز؛ بدانید که در روز رستاخیز نیز یکسان نخواهند بود.

و می افزاید:

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ أَكْرَحَدِ شِمَا بَرِ چِنِينِ مَطْلَبِ پُوچِ وَ بِيِ اَسَاسِي حَكَمِ نَمِي كُنْدِ، اَيَا كِتَابِيِ اَسْمَانِي دَارِيْدِ وَ اِيْنِ دَاوَرِي زَشْتِ وَ ظَالْمَانِه رَا اَز اَن دَرِيَاْفْتِ مِي دَارِيْدِ؟

به راستی آیا کتابی نزد شماست و در آن این بافته های ظالمانه و پوچ را می خوانید و آن گاه با اعتماد به آن، هر آنچه جز آن کتاب، به سوی آن رهنمون گردد نادیده می گیرید؟

آیا نه این است که قرآن شریف - که در بردارنده دلیل ها و برهان های روشنگر و هدایت بخش می باشد، و معجزه جاودانه آورنده آن تا روز رستاخیز، و گواه راستی دعوت اوست - شما را به واقعیتی جز آن بافته های بی اساس راه می نماید و روشنگری می کند که هرگز دادگران و رعایت کنندگان حقوق خدا و مردم با کفرگرایان و ظالمان یکسان نخواهند بود؟

و نیز می افزاید:

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ اَيَا كِتَابِيِ دَرِ دَسْتِ دَارِيْدِ وَ اَز اَن دَرِيَاْفْتِ مِي دَارِيْدِ كِه هَر اَن چِه رَا شِمَا بَخَوَاهِيْدِ وَ بَرِ كَزِيْنِيْدِ بَرَايِ شِمَا خَوَاهِدِ بُوْدِ؟

آنچه آمد ترجمه آیه است، اما در تقدیر و تفسیر آن دو نظر آمده است:

۱ - برخی برآنند که تقدیر آیه این گونه است: ام لکم کتاب فیہ تدرسون بان لکم فیہ ما تخيرون. آیا شما کتابی دارید و در آن می خوانید که هر آنچه را شما برای خود برگزینید و هر آنچه بخواهید، برایتان خواهد بود؟

۲ - اما برخی برآنند که: منظور آیه این گونه است: آیا شما کتابی دارید که هر چه

خواسته و برگزیدید برایتان خواهد بود در حالی که واقعیت برخلاف این پندار شماست.

و در آیه بعد ادامه می دهد که:

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهْدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ اگر دلیل خردپسند و آسمانی بر این پندار پوچ خود ندارید، آیا عهدها و پیمان های استوار و همواره تا روز رستاخیز بر عهده ما دارید که هر آنچه به دلخواه خود حکم کردید، خدا آن را برای شما می پذیرد و شما نزد او مقام برتر و کرامت والاتری دارید؟

به باور برخی واژه «بالغه» به مفهوم نهایت درجه درستی و خوبی، که فراتر از آن نیست، آمده است.

در ادامه آیات روی سخن را به پیامبر می کند و می فرماید:

سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ از آنان بپرس کدامین آنان ضمانت می کند که مردم مجرم و گناهکار با مردم با ایمان و شایسته کردار یکسان باشند و هر پاداشی برای اینان هست برای آنان هم باشد؟

و می افزاید:

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ آیا آنان شریک ها و معبودهایی دارند که در روز رستاخیز و بارگاه خدا از آنان حمایت می کنند و شفاعت آنان را به عهده می گیرند؟ اگر راست می گویند پس آنها را بیاورند.

به باور برخی منظور این است که: آیا با آنان گواهانی خواهند بود که در روز رستاخیز به همراهشان باشند و بر درستی ادعاهای پوچ و بافته های بی اساس آنان گواهی دهند؟

روز ناتوانی و درماندگی زورمداران پس از نفی پندار پوچ شرک گرایان و ظالمان در برابر کمال طلبان و خداجویان، اینک در اشاره به سرنوشت سیاه این دروغ

پردازان و ناتوانی و درماندگی آنان در روز رستاخیز می فرماید:

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى الشُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَوْحِي رَا بَه يَاد آوَرِيد كَه از حَقِيقَتِ هَر چيزِي پَرده برداشته مي شود
و آنان به سجده دعوت می گردند، اما توان انجام آن را نخواهند داشت!

آنچه آمد ترجمه و دریافتی از ظاهر آیه است و در تفسیر آن دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور پاره ای منظور این است که: در آن روز سهمگین و هراس آوری که سختی ها و گرفتاری ها پدیدار می گردد، آری، آن روز آن معبودهای دروغین را بیاورید...

۲ - اما گروهی از جمله «ابن عباس»، «حسن»، «سعید بن جبیر»، و... بر آنند که: روزی که آن رویداد سخت و سهمگین پدیدار می گردد....

۳ - «عکرمه» آورده است که «ابن عباس» در پاسخ او از تفسیر آیه گفت: هر گاه چیزی از قرآن شریف و مفاهیم بلندش بر شما پوشیده ماند، در شعر عرب مفهوم آن واژه را بجویید، چرا که قرآن به زبان عرب فرود آمده است. آن گاه افزود: آیا سخن شاعر عرب را نشنیده اید که می گوید: «وقامت الحرب بنا علی ساق» پیکار و رنج و سختی های آن ما را بر ساق پا نگهداشت؟

با این بیان منظور این است که: روزی را به یاد آورید که رنج ها و سختی ها پدیدار می گردد. در این مورد «قتیبی» می گوید: اصل این بیان از آنجا سرچشمه می گیرد که انسان وقتی در برابر کار بزرگ و دشواری قرار می گیرد و به تلاش و کوشش بزرگی برمی خیزد دامان لباس را جمع و کمر بند خود را محکم می بندد و با بالا رفتن لباس، ساق پا برهنه

و پدیدار می گردد. با این بیان برهنه شدن ساق پا نشانه سختی و سهمگین بودن کار است و مفهوم آیه این گونه می شود: روزی را به یاد آورید که کار بسیار سخت می گردد، به گونه ای که باید دامان لباس را بالا زد و کمربندها را بست و برای نجات از خدا مدد خواست، آری، آن روز کفرگرایان و ظالمان را به نشان نکوهش و سرزنش به سجده و فرمانبرداری از خدا فرامی خوانند، اما آنان به کیفر حق ستیزی و بیدادی که در دنیا داشتند، هر چه تلاش می کنند نمی توانند سجده کنند!

پاره ای بر آنند که دشواری و فشار عذاب آنان را به سجده فرامی خواند و اگر چه سجده در روز رستاخیز، دیگر برای آنان سودی نمی بخشد، اما از انجام آن ناتوان می گردند.

آن گاه می افزاید:

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ اِذْ ذَلَّتْ وَ دَرَمَانْدَ كِي ظَالِمَانِ دَر حَالِي اِسْتِ كِه چشْمِ هَايِ اَنَانِ اَز شِدْتِ پِيْشْمَانِي وَ شَرْمَسَارِي بَه زِيْر اِفْتَادَه وَ خَوَارِي وَ سَرَاْفَكَنْدَ كِي اَز سَر وَ رُوِي اَنَانِ نَمَايَانِ اِسْتِ!

تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ

و ذلت و حقارت و دریغ از زشتکاری و بیداد بر مردم آنان را فرا می گیرد.

وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ چَرَا كِه اَنَانِ دَر حَالِ سَلَامْتِ وَ تَنْدَرَسْتِي بَه سَجْدَه وَ فَرْمَانْبَرْدَارِي اَز خِدا دَعْوَتِ شَدَنْدِ، وَ بَرَايْشَانِ مَمْكَنْ بُوْد كِه مَرْدَمِي قَانُونْگَرَا وَ حَقِ شَنْاسِ وَ دَادِپِيْشَه بَاشَنْدِ، اَمَا چَنِينِ نَكْرَدَنْدِ وَ بَرِ خُودِ كَامْگِي وَ بِيْدَادِ پَايِ فُشْرَدَنْدِ وَ بَرِ فَاصله خود با خدا و عدالت و آزادی افزودند.

«سعید بن جبیر» می گوید: آنان مردمی بودند که با شنیدن ندای جانبخش نماز و اذان و دعوت به فلاح و رستگاری،

خود را به ناشنیدن می زدند.

«کعب» می گوید: به خدای سوگند این آیه در نکوهش مردمی فرود آمده است، که حق نماز را رعایت نمی کنند و از شتافتن به سوی نماز جماعت کوتاه می آیند.

از «ربیع» آورده اند که در زندگی، به نوعی بیماری گرفتار گردید که توان ایستادن و رفتن را از دست داد، به گونه ای که دو تن زیر بغل او را می گرفتند تا او را به مسجد برند. به او گفته شد این تلاش و کوشش برای رسیدن به صف نماز چرا؟ مگر نه این است که شما بیمار هستید و عذر شما برای نرفتن به مسجد و نماز پذیرفته است و می توانید نشست و در خانه نماز بخوانید؟

او پاسخ داد که: دوست من! کسی که ندای «حی علی الفلاح» را شنید، باید به هر وسیله ممکن، گرچه با دست و پا و رفتن بر روی شکم این ندا را اجابت کند.

از دو امام نور حضرت باقر و صادق آورده اند که: این آیه حجت را بر همگان تمام کرده و ترس و وحشت روز رستاخیز بر دنیای وجودشان راه یافته، و دیدگان گناهکاران خیره شده و جان ها به گلوگاه رسیده و ندامت و خواری آنان را فرا گرفته و آنان به سجده و فرمانبرداری از حق فراخوانده شده اند و اینک در حالی که در تندرستی و سلامت هستند باید فرمان ها و هشدارهای خدا را به جان بخرند و بدانند که در میدان آزمون هستند و با فرصت و امکانات و عمر و سلامت و توانایی و قدرت شنیدن و شناخت و انجام کار آزمون می گردند .

پاره ای از مفسران

پیشین آورده اند که: در روز رستاخیز اذان گویی به فرمان حق ندای اذان سر می دهد، آن گاه مردم با ایمان سجده می کنند و نفاق گرایان و حق ناپذیران نمی توانند سجده کنند؛ چرا که کمر آنان به کیفر بیدادگری و بی اعتنائی به نماز و مقررات خدا در دنیا سخت می شود و خم نمی گردد. آن گاه است که سجده مردم با ایمان برای آنان حسرت و اندوه می آورد و سخت دستخوش ندامت و افسوس می گردند.

در روایت است که پشت منافقان بسان سیخ های آهنین کباب می گردد و در برابر حق خم نمی شود تا سجده کنند؛ و این به کیفر سجده نکردن آنان در دنیا است که گریبانشان را می گیرد.

در ادامه آیات قرآن شریف دگرباره روی سخن را به پیامبر می کند و می فرماید:

فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ هان ای پیامبر! مرا با دروغ شمارندگان این سخن واگذار.

این بیان در حقیقت هشدار است و منظور این است که: همه کارهای این ظالمان و خودکامگان ناروا و بیدادگرانه است؛ از این رو ای پیامبر! آنان را رها کن تا خود کیفرشان کنم. آری، اینان را که قرآن را دروغ می شمارند و آیات رستاخیز و بازخواست و کیفر را انکار می کنند و حقوق مردم را پایمال می سازند و ... این تبهکاران را به من واگذار و در مورد آنان اندوه به دل راه مده که من آنان را بسنده ام.

سَنَسِيْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ آنان را به من واگذار تا به تدریج و به گونه ای که نفهمند و از جایی که نمی دانند، آنان را به کیفر کفر و بیدادگریشان نابود خواهیم ساخت.

و به آنان فرصت و مهلت

می دهم و بی درنگ زیر تازیانه عذاب نمی گیرم، چرا که تدبیر من بسیار دقیق و حساب شده است.

وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ از امام صادق آورده اند که فرمود:

«إذا حدث العبد ذنبا جدد له نعمه فیدع الاستغفار فهو الأستدراج».

هنگامی که بنده ای سرمست و سرکش به گناهی دست می یازد، و خدا به جای کیفر او، به وی نعمتی ارزانی می کند، و او از عملکرد زشت خود غفلت می ورزد و آمرزش خواهی و توبه و جبران و اصلاح را وامی گذارد، این همان «استدراج» و گرفتار آمدن در عذاب خداست.

و در آخرین آیه مورد بحث می افزاید:

وَ أُمْلِي لَهُمْ وَ به آن گناه کاران و ظالمان فرصت و مهلت می دهم و در کیفر آنان شتاب نمی ورزم.

إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ چرا که نقشه ها و تدبیرهای من سنجیده و بسیار حکیمانه و دقیق است. افزون بر این کسی در کیفر و عذاب دیگری شتاب می کند که ناتوان است و می ترسد دیگر بر گناهکار دست نیابد و می دانیم که خدا تواناست و هیچ زورمداری نمی تواند از قلمرو قدرت او بگریزد و عذاب سخت او گریبان ظالمان را سرانجام خواهد گرفت.

پرتوی از آیات

درس دلیل خواهی در برابر ادعاها

بر خلاف سبک و شیوه ظالمان و خودکامگان که در زندگی خویش روحیه دنباله روی بره منشانه و تقلید کورکورانه و همه جانبه را رواج می دهند و روحیه نواندیشی و نوظلبی و چون و چرا گویی و دلیل و برهان خواستن از دیگران را به عنوان پدیده ای منفی و ناپسند به خورد مردم می دهند تا هر آنچه خود خواستند انجام دهند و نظارت و محاسبه ای

را نپذیرند. قرآن شریف در آیاتی که گذشت روشنگری می کند که: انسان ها باید ادعاها را تنها در پرتو دلیل خردمندانه و خردپسندانه بپذیرند و نه بدون درک و شعور و بت پرستانه.

و نیز روشنگری می کند که باید با دلیل و مدرک ادعا کرد و سخن گفت، نه با هوچی گری و دروغ بافی و تحریف حقایق و بازی با واژه ها و نفی و پذیرش بدون برهان؛ برای نمونه قرآن از ظالمان و خودکامگان و انحصارگران عصر رسالت که مدعی برتری خود بودند و می گفتند با همه جنایت هایی که انجام داده اند با مردم قانون گرا و حق طلب و کمال جو و نواندیش در روز رستاخیز برابر خواهند بود، می پرسد دلیل این دروغ شما چیست؟

آیا بر این ادعا دلیلی خردپسند دارید؟

آیا دلیلی از کتاب های آسمانی دارید؟

آیا با خدا پیمان بسته اید که هر سخن بی دلیلی گفتید از شما بپذیرد؟

آیا حمایت گر و شفاعتگری دارید که می تواند شما را از کیفر و عذاب عادلانه خدا نجات دهد؟ ۴۶ - آیا [برای رسالت خود [پاداشی از آنان می طلبی که آنان از] به گردن گرفتن [تاوانی [سنگین]، گرانبار شده اند؟!

۴۷ - یا [علم] غیب دارند که [بر اساس آن چیزی را برای مردم] می نگارند؟!]

۴۸ - پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی پیشه ساز و بسان همدم آن ماهی نباش، آن گاه که [خدا را] با دلی آکنده از اندوه ندا داد.

۴۹ - اگر نعمتی از سوی پروردگارش او را در نیافته بود، نکوهش شده در بیابان افکنده می شد.

۵۰ - آن گاه پروردگارش او را برگزید و وی را از شایستگان قرار داد.

۵۱ - و آنان که کفر ورزیدند، هنگامی که

قرآن را می شنوند، چیزی نمانده است که تو را چشم بزنند؛ و می گویند: بی گمان او دیوانه است.

۵۲ - در حالی که این [قرآن پرشکوه] جز اندرزی [رسا و زندگی ساز] برای جهانیان نیست.

نگرشی بر واژه ها

مغرم: این واژه از ریشه «غرامت» به مفهوم زیان و ضرر و یا وام و بدهی ناخواسته ای است که، در پرداخت آن پافشاری می گردد. گاه این واژه به مفهوم پرداخت لازم و به جا و یا عذاب لازم نیز آمده است، که در قرآن می فرماید: انّ عذابها کان غراما. (۳۸)

پرود گارا! عذاب دوزخ را از ما باز گردان که عذابش سخت و لازم و ماندگار است.

در ادبیات عرب نیز این واژه به همین مفهوم آمده است، برای نمونه شاعر می گوید:

یوم الجفار و یوم النسار

کانا عذاباً و کانا غراماً

روز «جفار» و روز «نसार» دو روز سخت و لازم بودند.

مثقل: از ریشه «ثقل» به مفهوم بار سنگین و یا گرانی و گرانباری آمده است.

این واژه در سنگینی وام، پرشماری و سنگینی خانواده، و سنگینی حقوق و تعهداتی که بر گردن کسی می باشد به کار می رود.

مکظوم: از ریشه «کظم» در اصل به مفهوم بازداشته شدن از دخالت و تصرف در کارها آمده است. و از این باب و از همین واژه است که: کظمت رأس القربه اذا شدتته» سر مشک را، آن گاه که به دقت بستم از بیرون ریختن محتوای آن جلوگیری کردم. و نیز «کظم غیظ» که به مفهوم فروبردن خشم و جلوگیری از فوران آن آمده، از همین باب است.

عراء: به مفهوم زمین خشک و بی آب و گیاه آمده است.

تفسیر

در این آیات خدای فرزانه روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و در نکوهش کفرگرایان و ظالمان می فرماید:

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أُجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ هَا أَی پیامبر! آیا تو برای رساندن پیام خدا و روشننگری راه بر مردم، از آنان مزد و پاداشی می خواهی که آنان از به گردن گرفتن تاوانی سنگین گرانبار شده اند؟

گفتنی است که آیه مورد بحث، به آیه أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ عطف شده است.

آن گاه می افزاید:

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ یا این که اسرار و آگاهی های نهان نزد آنان است، و با این آگاهی به درستی و یا نادرستی گفتار و پندار خویش، آن را می نویسند و این اسرار و علم غیب را از یکدیگر به ارث می برند؟ اگر چنین است باید آن را آشکار سازند.

سپس در راه آرامش خاطر بخشیدن و قوت قلب دادن به پیامبر می افزاید:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ بِنَابِرِ این در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی پیشه ساز و در راه رساندن پیام او به مردم پایمردی و ایستادگی نشان ده و در برابر گفتار و رفتار زشت و بی ادبانه آنان به تلافی جویی بر نخیز.

به باور پاره ای «لام» در «لحکم» بجای «الی» آمده و منظور این است که: بنا بر این شکیبایی پیشه ساز و تحمل و مدارا و پایداری ورز تا فرمان خدا و یاری او بر پیروزی دوستان خویش فرا رسد و ستمکاران و ظالمان به کیفر شرارت خویش برسند.

اما به باور پاره ای دیگر منظور این است که: پس برای رسیدن فرمان پروردگارت شکیبایی پیشه ساز، تا او موانع را از میان ستمکار

و ستم‌دیده بردارد، و دست مظلوم برای گرفتن انتقام از ظالم و دفاع از حقوق و آزادی و امنیت خویش در برابر او باز گردد، و آن سرآمد مقرر فرارسد.

وَ لَا تُكُنْ كَصَاحِبِ الثُّمُودِ وَ بَسَانَ پیامبر بزرگ خدا «یونس»، صاحب و همدم آن ماهی مباح که برای رسیدن کیفر جامعه و ستمکاران روزگارش شتاب کرد و آنان را به نشان اعتراض ترک کرد. آری، تو ای پیامبر! شکیبایی پیشه ساز و بسان «یونس» بدون رسیدن فرمان خدا و عذاب او، جامعه خود را ترک مکن، و از میان این مردم بیرون مرو؛ بلکه با تحمل و مدارا و صبر و بردباری مقررات خدا و پیام‌های او را به آنان برسان و با همه وجود بکوش تا در دل آنها راه یافته و در اندیشه آنها تحول مطلوب پدید آوری.

إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ آن گاه که خدای خویشتن را در حالی که در درون شکم آن ماهی زندانی، و از انجام هر کاری باز داشته شده بود، ندا داد.

آن انسان خداجو و یکتاپرست این گونه با خدا به راز و نیاز پرداخت:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.

هان ای پروردگاری که خدایی جز ذات پاک و بی‌همتای تو نیست؛ تو از هر عیب و نقصی پاک و منزهی و راستی که من از ستمکاران بودم.

گفتنی است که پاره‌ای از مفسران واژه «مکظوم» را به مفهوم کسی گرفته‌اند که دلی پر از اندوه دارد، و غم گلوی او را گرفته، و راهی برای بیرون ریختن آن نمی‌یابد.

در ترسیم پرتو دیگری از داستان «یونس» می‌افزاید:

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِدَّ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ و اگر مهر و رحمتی از سوی پروردگارش به یاری او نرسیده بود و او را در نمی یافت و دعای او به هدف اجابت نمی رسید، نکوهش شده در بیابان افکنده می شد، اما خدا دعای او را شنید و وی را زنده نگاه داشت و با مهر به او بی آنکه در خور نکوهش باشد او را نجات داد.

در ادامه آیات در این مورد می فرماید:

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ آن گاه پروردگارش او را به رسالت و پیام رسانی از سوی خود به بندگانش برگزید.

و از شایسته‌گان و شایسته کرداران بارگاه خویش قرارش داد، چرا که آن بزرگوار همواره در انجام فرمان خدا کوشا بود و از گناهان دوری می جست.

دل قوی دار که خدا یار و یاور توست قرآن بار دیگر روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و می فرماید:

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ

بی گمان کفرگرایان و اصلاح ستیزان هنگامی که آیات روح بخش قرآن را از تو می شنوند چیزی نمانده است که وجود گرانقدر تو را چشم زخم برسانند و چشم بزنند.

در تفسیر آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ - به باور «ابن عباس» منظور این است که: بی گمان کفرگرایان هنگامی که آیه‌های قرآن را از تو می شنوند، به جای حق پذیری و هدایت نزدیک است به وسیله چشمان خود تو را بکشند.

۲ - اما «کلبی» بر آن است که: چیزی نمانده است که تو را به زمین زنند.

۳ - به باور «سدی» منظور

این است که: نزدیک است با چشمانشان به تو آسیب برسانند.

با وجود تفاوت دیدگاه‌ها همه مفسران پیشین در یک نکته هم‌رأی هستند، و آن این است که کفرگرایان و خودکامگان بر آن بودند که به پیامبر چشم زخم بزنند و از این راه به او صدمه‌ای سخت برسانند، اما خدا پیام داد که: ای پیامبر! دل قوی دار و برای نجات و آزادی مردم از هیچ روشنگری و هدایتی فروگذار مکن، که خدایت یار و یاور توست.

در این میان پاره‌ای بسان «جبایی» چشم زخم را نپذیرفته‌اند و آن را نادرست می‌دانند.

اما «رمانی» در پاسخ آنان می‌گوید: دیدگاه «جبایی» که چشم زخم را نمی‌پذیرد، دیدگاهی سست و بدون دلیل است، چراکه از کجا می‌توان به یقین رسید که موضوع چشم زخم بی‌اساس است؟ افزون بر این مگر امکان ندارد که خدا به دیدگان انسان بر اساس مصالحی چنین اثر و قدرتی داده باشد؟

با این بیان به گونه‌ای که از ظاهر آیه دریافت می‌گردد، چشم زخم محال نیست، و مفسران نیز آیه را همین گونه تفسیر کرده‌اند و خرد و خردمندان نیز آن را ناممکن نمی‌شمارند.

در روایت است که «اسماء» دختر «عمیس» و همسر «جعفر طیار» به پیامبر گفت: سرورم! به فرزندان جعفر چشم زخم رسیده است، به همین جهت دعایی مرحمت کنید تا شرارت بدخواهان را از آنان دور سازد.

پیامبر فرمود:

نعم، فلو كان شییء یسبق القدر لسبقه العین. (۳۹)

آری، خوب است، اگر چیزی می‌توانست جلو قضا و قدر را بگیرد همین چشم زدن بود.

برخی از مفسران، نظیر «فراء» و «زجاج» در مورد چشم زخم زدن سردمداران شرک و بیداد آورده‌اند که: هر گاه یکی از آنان

می خواست رفیق خود را چشم زخم زند، سه روز گرسنه می ماند، آن گاه به سبک ویژه ای به وصف فرد مورد نظر می پرداخت و او را با شگفتی بسیار وصف می کرد و با همین کار او را به زمین می زد.

فردی که می خواست دیگری را به زمین زند و یا مال و دام او را نابود سازد، به گونه ای خاص به وصف او می پرداخت و می گفت: راستی که بسان این آدم ندیده ام! او چقدر نیرومند، زیبا، تماشایی و صاحب ثروت است. و یا در مورد شتر و گوسفند او می گفت: وه! که شتری به این خوبی و یا گوسفندی به این زیبایی و چاقی ندیده ام.

«زجاج» در مورد چشم زخم زدن آنان به پیامبر می گوید: کفرگرایان و حق ناپذیران به هنگام تلاوت آیات روح بخش قرآن به وسیله پیامبر و بیان معارف و مفاهیم دلنشین آن به مردم با نگاهی سخت دشمنانه و بدخواهانه و آکنده از کینه و انکار به آن حضرت می نگریستند و بر آن بودند تا با چشم زخم و نگاه لبریز از تعجب و کینه او را بر زمین زنند. این سبک نگاه و این تعبیر از بیان، در زندگی روزمره مردم نیز هست. گاه فردی می گوید: او به گونه ای به من نگاه می کرد که چیزی نمانده بود مرا به زمین زند، و یا به گونه ای بر من خیره خیره می نگریست که نزدیک بود مرا ببلعد و بخورد؟

کوتاه سخن این که تأویل همه این دیدگاه ها این است که: او به گونه ای به من نگاه می کرد که اگر برایش امکان داشت مرا بر زمین می زد و یا می خورد.

در ادامه آیه شریفه می فرماید:

وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ

و کفرگرایان می گویند او دیوانه است.

آنان از روی کینه توزی و دشمنی با همه شگفت زدگی از عظمت روحی و معنوی و انسانی پیامبر و کتاب و رسالت او، باز هم به او تهمت جنون می زدند و آن خردمند بی همتا را دیوانه مارک می زدند.

خدای فرزانه در دفاع از آن حضرت و رسالت و کتاب آسمانی او فرمود:

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ او پیام آور است و این قرآن پرشکوه که به او فرو فرستادیم، جز پند و اندزری زندگی ساز، تا روز قیامت برای جهانیان نیست.

به باور پاره ای منظور این است که: وجود گرانبایه محمد(ص) مایه شرف و عظمت و سرفرازی برای جهانیان است. اوست که مردم را از گمراهی و سرگشتگی به شاهراه هدایت و نجات و از اسارت بیداد و ستم به فراخنای عدالت و آزادی راه نمود، و کفرگرایان و اصلاح ستیزان با این وصف به او مارک جنون می زدند!

اما به باور پاره ای دیگر منظور این است که: آن حضرت به وسیله قرآن شریف آنان را به یاد روز رستاخیز و جهان پس از مرگ و حسابرسی و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می انداخت.

از «حسن» آورده اند که می گفت: تلاوت این آیه شریفه درمان و دوی چشم زخم است و آن گاه به تلاوت آیه می پرداخت که:

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ...

پرتوی از سوره مبارکه به لطف خدا از کنار سوره دیگری از قرآن شریف نیز گذشتیم و در آستانه سوره دیگری قرار گرفتیم.

اینک اگر بخواهیم فهرست وار و به صورت بسیار فشرده، مفاهیم و

معارفی را که در آیات پنجاه و دوگانه این سوره دیدیم، به تابلو بریم، از جمله با این مفاهیم الهام بخش روبه رو می شویم:

نعمت ارزشمند قلم و نگارش،

اخلاق شکوهمبار پیامبر مهر و آزادی،

زندگی در پرتو وجدان و اخلاق،

هشدار از همکاری با خودکامگان،

گرامیداشت قلم و حرمت و آزادی آن،

خصلت های نکوهیده اصلاح ستیزان،

داستان باغداران خود خواه،

بلای بخل و انحصار طلبی،

پرتوی از نعمت ها و موهبت های خدا به شایسته کرداران،

حال خوش و سعادت‌مندانانه خوبان در سرای آخرت،

صحنه هایی تکانه‌دهنده از رستاخیز و حال و روز زورمداران و تجاوزکاران در آنجا،

روز درماندگی زورمداران،

ویژگی شکیبایی در زندگی،

درس دلیل خواهی و نواندیشی در برابر ادعاها،

شکوه و عظمت قرآن،

نفی تهمت ها از کتاب خدا و پیامبر او،

و نکات دیگری که گذشت.

تفسیر اطیب البیان

سوره قلم، غرض سوره: تسلیت و دلخوش نمودن رسول خدا ص از جهت تهمتهای ناروایی که مشرکان به آنحضرت نسبت می

دادند و نیز امر نمودن آنحضرت به شکر و عدم سازش و مداهنه با آنان و صبر نمودن در برابر حکم پروردگار.

(۱) (ن و القلم و مایسطرون): (نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند) (ن) از حروف مقطعه و رموز قرآنست که گفته شده اشاره به نصرت خداست. (قلم) وسیله نوشتن و (سطر) صفی از کلمات نوشته شده است. می فرماید: قسم به قلم و آنچه با آن می نویسند، و این امر از بزرگترین نعمتهای الهی است که موجب حفظ معارف بشری می شود. البته بعضی مفسرین مراد از قلم را قلم اعلی یا قلم آفرینش دانسته و (مایسطرون) را به اعمالی که فرشتگان کرام الکاتبین

می نویسند تفسیر نموده اند و بعضی دیگر آن را به لوح محفوظ تعبیر کرده اند.

(۲) (ما انت بنعمه ربك بمجنون): (که تو به خاطر لطف و نعمت پروردگارت ، دیوانه نیستی)

(۳) (و ان لك لاجرا غير ممنون): (و برای تو اجری غیر منقطع و بی منت است)

(۴) (و انك لعلی خلق عظیم): (و بدرستی که تو بر ملکات اخلاقی بزرگی مسلط هستی)

(۵) (فستبصر و یبصرون): (بزودی خواهی دید و آنها نیز خواهند دید)

(۶) (بایکم المفتون): (که کدامتان مبتلا به جنون هستید) خطاب به رسول خدا و در جواب قسم سابق می فرماید: تو به جهت نعمتی که خدا به تو ارزانی داشته (مجنون نیستی و مراد از این نعمت ، نعمت نبوت است و ادله ای که دلالت بر نبوت آنحضرت می کنند، او را از هر اختلال روانی و عقلی بری می سازند و آنچه کفار به آنحضرت تهمت می زنند، صحت ندارد) و همانا تو از بابت رسالت اجر و منتی غیر منقطع و نامحدود داری ، پس زحمات رسالت را تحمل کن و بدان که اجر و زحمتت به هدر نمی رود. و همانا تو ای رسول ما، سجایای اخلاقی و ملکات نفسانی و صفات کمالیه عظیمی داری که البته اعمال و افعال تو نیز از همانها نشأت می گیرد. پس حال که معلوم شد تو دیوانه نیستی و دارای مقام نبوت و ملکات عظیم نفسانی هستی و از ناحیه پروردگارت اجری عظیم داری ، بدان که بزودی اثر دعوت آشکار خواهد شد و برای همه معلوم می شود که مفتون به جنون کیست و فتنه در کدامیک از شماست ، در جانب تو و یا مکذبانانی که به تو تهمت دیوانگی می

(۷) (ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين): (همانا پروردگارت داناتر است به اینکه چه کسی از راه او دور و گمراه شده و چه کسانی راه یافته اند)

(۸) (فلا تطع المكذبين): (پس از تکذیب کنندگان اطاعت مکن)

(۹) (ودوا لئو تدهن فيدهنون): (آنان همین را می خواهند که تو سازش کنی و آنها هم با تو بسازند) می خواهد بفرماید، تهمت زنندگان به رسول خدا ص خودشان گمراهند و رسول خدا ص و پیروان او هستند که هدایت رایافته اند و خدا بهتر می داند که چه کسی از راه او به بیراهه رفته و چه کسی راه او را یافته است، چون راه، راه اوست و هدایت هم فقط بدست اوست، آنگاه خطاب به رسول خدا ص می فرماید: حال که معلوم شد این تکذیب کنندگان خودشان گمراه و مفتونند، پس تو به هیچ وجه نه زبانی و نه عملی با ایشان موافقت مکن، این تکذیبگران دوست می دارند که تو با نزدیک شدن به دین آنان به آنها روی خوش نشان دهی، تا ایشان هم کمی به دین تو نزدیک شوند، یعنی تو از تعرض به آنها دست برداری و آنها هم از تعرض به تو دست بردارند، کما اینکه در حدیث هم این پیشنهاد از قول کفار نقل شده، اما صاحبان عقیده حق در امر حق مسامحه و مصالحه نمی کنند، به عکس صاحبان عقیده باطل که به انواع دلایل و معاملات دوجانبه متمسک می شوند تا به حد وسط و طریق فی ما بین برسند.

(۱۰) (ولا تطع كل حلاف مهين): (و از هر فرومایه عیجو که بیهوده سوگند می خورد پیروی نکن)

(۱۱) (هماز مشاء بنميم): (و کسی که در بین

(۱۲) (مناع للخير معتد ائیم): (و کسی که مانع رسیدن خیر به مردم می شود و متجاوز و گنه کار است)

(۱۳) (عتل بعد ذلك زنیم): (و علاوه بر همه اینها، بد دهن و خشن است و مردم پدری برایش نمی شناسند)

(۱۴) (ان كان ذا مال و بنین): (کسی که تنها مایه غرورش این است که صاحب مال و فرزندان است)

(۱۵) (اذا تتلی علیه ایاتنا قال اساطیر الاولین): (وقتی که آیات ما بر او خوانده شود، می گوید: اینها افسانه های قدیمی است)

(۱۶) (سنسمه علی الخراطوم): (ما به زودی بر بینی اش علامت می گذاریم) (حلاف) یعنی کسی که برای هر امر حق یا باطلی سوگند می خورد و عظمتی برای صاحب سوگند یعنی خدای متعال، قائل نیست، (مهین) یعنی حقیر الرای و کوتاه فکر یا بسیار شرور و دروغگو، (هماز) یعنی عیججو و طعنه زننده. (مشاء بنمیم) یعنی نقل کننده سخن دیگران به قصد سعایت و دو بهم زنی و افساد، (معتد) یعنی متجاوز در ظلم و بیداد و کسی که از حد خود تجاوز کرده. (ائیم) یعنی کسی که بسیار گناه کند بطوریکه کاری به غیر از گناه و فساد از او سززنند و دست از گناه برندارد. (عتل) یعنی سخن خشن و درشت که در اینجا به معنای شخص بد اخلاق و جفاکار و کسی است که در راه باطل به سختی خصومت می کند. (زنیم) یعنی بی اصل و نسب و یا زنازاده و لئیم و شرور. خدای تعالی این نه صفت رذیله را نام می برد و به این وسیله بعضی از دشمنان پیامبر ص را که او را به مداهنه دعوت می کرده اند توصیف می کند و این صفات

درواقع جامع همه رذایل است و ظاهرا شخص مورد نظر که به پیامبر پیشنهاد کرده تا در برابر گرفتن مالی دست از دعوت خود بردارد، (ولید بن مغیره یا اخنس بن شریق و یا اسود بن عبد یغوث) بوده است و خدای متعال به پیامبر اکرم ص دستور می دهد که هرگز نباید از او اطاعت کرده و یا به او اعتنایی بنماید. در ادامه می فرماید: آنچه موجب این اعمال و کفر و طغیان او شده، مالداری و افتخار و دل بستگی به مال و فرزند است و او به جای اینکه شکر خدا را در برابر این نعمات بجا بیاورد و نفس خود را اصلاح کند، کفران می ورزد و وقتی که آیات واضح الدلاله ما بر او تلاوت می شود، می گوید اینها خرافات است و همان افسانه های گذشتگان می باشد. پروردگار عالم هم در برابر این غرور و تکبر او بر بینی اش علامت می گذارد، یعنی او را بی نهایت خوار می سازد و ذلتی واضح و با نشانه به او می دهد به گونه ای که هر کس او را ببیند، با آن علامت وی را می شناسد و ظاهرا این علامتگذاری در آخرت واقع می شود.

(۱۷) (انا بلونا هم کما بلونا اصحاب الجنه اذ اقسما لیصرنهما مصبحین): (مایشان را می آزمائیم، همچنانکه صاحبان آن باغ را آزمودیم که قسم خوردند که فردامیوه باغ را بچینند)

(۱۸) (ولا یستثنون): (بدون اینکه انشاء الله بگویند و یا سهم فقرا را استثناء کنند)

(۱۹) (فضاف علیها طائف من ربک و هم نائمون): (در نتیجه بلایی فراگیر از جانب پروردگارت باغ را دور زد، در حالیکه آنها خواب بودند)

(۲۰) (فاصبحت کالصریم): (در نتیجه باغ سوخت و چون شب سیاه شد) (بلاء) یعنی

امتحان و پیش آوردن مصیبت (صرم) یعنی چیدن میوه از درخت و کلمه (استثناء) یعنی مستثنی و جدا کردن بعضی از افراد از یک کل و نیز به معنای گفتن کلمه (ان شاء الله) می باشد. (طائف عذاب) آن عذابی است که در شب رخ دهد و (صریم) یعنی درختی که میوه اش چیده شده، از این آیه تا هفده آیه، تکذیبگران رسول خدا ص را تهدید می کند و تشبیهی که در اینجا آمده کنایه از این است که این مکذبان هم به طور قطع عذاب خواهند شد، اما ماجرای صاحبان باغ، ظاهراً ایشان مردمی اهل یمن بوده اند که در آنجا باغی داشته اند و مطابق روایت پدر این افراد فردی بسیار منصف و اهل انفاق بوده که همیشه هنگام میوه چینی سهم فقراء را کنار می گذاشته، اما پس از مرگ او، فرزندان او، پنج پسر بودند قرار گذاشتند میوه باغ را بچینند، اما به احدی از فقراء چیزی از میوه هاندهند و یا به جهت اتکاء و اعتمادی که به نفس خودشان داشتند، انشاءالله نگفتند، فقط به طور قطع گفتند: فردا میوه ها را می چینم، پس بلایی فراگیر از جانب پروردگار شبانه آن باغ را احاطه نمود، در حالیکه آن پسران در خواب بودند و آنوقت باغ مانند درختی شد که میوه اش را چیده باشند و یا در اثر آتشی که خدا بسوی آن فرستاد، مانند شب تار سیاه شد و سوخت

(۲۱) (فتنادوا مصبحین): (صبح زود، قبل از بیدار شدن فقراء، یکدیگر را صدا زدند)

(۲۲) (ان اعدوا علی حرثکم ان کنتم صامین): (که اگر قصد چیدن میوه ها را دارید بامداد بسوی زراعت خود بروید)

(۲۳) (فانطلقوا)

وهم يتخافتون): (این را آهسته می گفتند و پنهانی بسوی باغ روانه شدند)

(۲۴) (ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین): (تا در آن روز هیچ مسکینی وارد باغشان نشود)

(۲۵) (و غدوا علی حرد قادرین): (و به قصد نیامدن فقرا و زیاد شدن درآمد سحرگاه بیرون شدند)

(۲۶) (فلما راوها قالوا انا لصالون): (وقتی که باغ را دیدند گفتند: ما محققا راه را گم کرده ایم و عوضی آمده ایم)

(۲۷) (بل نحن محرومون): (یکی از آنها گفت: نه، بلکه محروم شده ایم)

(۲۸) (قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون): (آنکه میانه روتر و عاقلتر از همه بود، گفت: مگر به شما نگفتم که چرا خدا را تسبیح نمی گوید و باغ را روزی دهنده خود می دانید؟)

(۲۹) (قالوا سبحان ربنا انا كنا ظالمین): (گفتند: منزه است پروردگار ما از اینکه در رازقیت شریکی داشته باشد و ما براستی از ستمکاران بوده ایم)

(۳۰) (فاقبل بعضهم علی بعض يتلاومون): (آنگاه روی به جانب یکدیگر کرده و همدیگر را ملامت کردند)

(۳۱) (قالوا یا ویلنا انا كنا طاغین): (گفتند: وای بر ما، به راستی ما مردمی طغیانگر بوده ایم)

(۳۲) (عسی ربنا ان یرید لنا خیرا منها انا الی ربنا راغبون): (امید است پروردگارمان باغی بهتر از آن به ما بدهد، ما به سوی پروردگارمان مشتاق و راغب هستیم)

(۳۳) (کذلک العذاب و لعذاب الاخره اکبر لو کانوا یعلمون): (اینچنین است عذاب و البته عذاب آخرت بزرگتر است، اگر که می دانستند) (تنادوا) یعنی یکدیگر را صدا زدن و (اصباح) یعنی صبح کردن و داخل در صبح شدن (صارمین) یعنی کسانی که میوه می چینند، (حرث) یعنی کشت و درخت، (تخافت) یعنی پنهان کردن، (حرد) یعنی منع و (قادرین) از ماده، (قدر) به معنای اندازه گیری و تقدیر است. در ادامه می فرماید: صبح

زود آنها یکدیگر را صدا زدند و گفتند: اگر قصد میوه چیدن دارید، برخیزید و به سوی باغ روانه شوید، پس به راه افتادند، در حالیکه مخفیانه با هم مشورت می کردند و می گفتند: آهسته بروید تا فقرا و مساکین خبردار نشوند و گرنه مجبور می شوید سهمی هم برای آنها منظور کنید و صبح زود به راه افتادند در حالیکه قرارشان بر این بود که فقرا را از بهره باغ منع کنند و با خود چنین فرض و تقدیر می کردند که به زودی میوه ها را خواهیم چید و چیزی از آن را به فقرا نمی دهیم، ولی همینکه باغ را با آن وضع مشاهده کردند با خود گفتند: ما چه گمراه بودیم که می خواستیم میوه ها را بچینیم و چیزی به فقرا ندهیم و یا فکر کردند که راه باغ را عوضی آمده اند و این باغ، آن باغ مورد نظر آنها نیست (۱۱۳)، و گفتند: نه تنها گمراهیم، بلکه از رزق هم محروم شدیم. اما از میان آنها، آن برادری که عاقلتر و میانه روتر بود و آنها را به راه حق یادآوری می کرد (هر چند که عملاً از آنها پیروی می نمود) به ایشان گفت: آیا به شما نصیحت نکردم و نگفتم، که چرا تسبیح خدا را نمی گوید و او را از داشتن شرکاء منزّه نمی دارید و چرا به اسباب ظاهری اعتماد می کنید و قسم می خورید که میوه ها را فردا حتماً می چینیم، بدون اینکه متوجه تأثیر مشیت خدا در امور باشید و انشاءالله بگویید، این امر شرک است و من شما را

از ارتکاب آن هشدار دارم و چنانچه منظور از استثناء کنار گذاشتن سهم فقرا باشد، در این صورت اینکه آن برادران بعد از متوجه شدن اشتباه خود، خدا را تسییح می گویند، یعنی اینکه خدا رایاد کرده و به درگاه او از بابت نیت پلیدشان که می خواستند مسکینان را محروم سازند، توبه نمودند و اگر هم (استثناء) به معنای انشاءالله گفتن باشد، در این صورت صاحبان باغ پس از اینکه متوجه خطای خود شدند، خدا را تسییح کردند، یعنی او را از شرکائی برایش در نظر می گرفتند و به اسباب ظاهری اعتماد و اتکاء داشتند، منزه می دارند و اعتراف می کنند که با این اعمال شرک آمیز بر نفس خود ستم کرده اند و نیز اعتراف می نمایند که آنها در حق فقراء و مساکین ظلم و ستم نموده اند. آنگاه رو به یکدیگر نموده و هر یک دیگری را متهم کرده و ملامت می کند، سپس همگی اعتراف می کنند که ما براستی متجاوز از حد بندگی بوده ایم و طغیان نموده ایم ، ما امید داریم که پروردگارمان بهتر از آن باغی که سوخت ، چیزی به ما بدهد، چون مادیکر از همه اسباب ظاهری قطع امید کردیم و اعراض نمودیم و فقط دل به او بسته ایم و او را عبادت و اطاعت می کنیم. در انتهای این ماجرا خدای سبحان می فرماید: آری عذاب دنیوی که ما بشر را از آن زنهار می دهیم مانند همین عذاب صاحبان باغ است و سنت جاری ما در میان همه اقوام گذشته و آیندگان اینست که آنها را با اعطاء مال و فرزند آزمایش می کنیم و اغلب آنها طغیان کرده

و جرأت بر معصیت می یابند و به جای شکرگزاری، کفران می کنند و ما هم آنها را هلاک می سازیم، اما اگر می فهمیدند، متوجه بودند که عذاب آخرت قطعاً بزرگتر از عذاب دنیاست، چون عذاب قیامت از قهر خدا نشأت گرفته و کسی یارای مقاومت در برابر آن یا خلاصی از آن را ندارد و حتی مرگ را هم بدنبال ندارد تا بوسیله مرگ از عذاب رهایی حاصل شود و عذاب آخرت از تمامی جهات محیط به فرد می شود و دائم و بی انتهاست، به خلاف عذاب دنیا که در نهایت تمام می شود.

(۳۴) (ان للمتقين عند ربهم جنات النعیم): (بدرستی که اهل تقوی نزد پروردگارشان، بهشتهای جاوید و پر نعمت دارند) در مقابله با وضع کفار و مکذبان در اینجا به اهل تقوی بشارت می دهد که در آخرت چه وضعی دارند، اهل تقوی کسانی هستند که همواره متلبس و ملازم عبادات و طاعات بوده اند و از نواهی پروردگار اجتناب کرده اند و ربوبیت را در دنیا منحصر در خدا می دانستند و عبادت را فقط خالصانه برای او انجام می دادند، بنابراین پروردگار و مدبر امر ایشان در قیامت بهشتهایی غرق در نعمت و خالص در آن، به آنها اعطاء می کند آنکه لذتش آمیخته با الم و نعمتش آمیخته با نعمت باشد و بزودی در تفسیر سوره تکاثر خواهیم گفت که مراد از آن، جنت ولایت است.

(۳۵) (افجعل المسلمین کالمجرمین): (آیا ما مسلمانان را مانند مجرمان قرار می دهیم؟)

(۳۶) (ما لکم کیف تحکمون): (شما را چه می شود و چگونه حکم می کنید؟)

(۳۷) (ام لکم کتاب فیه تدرسون): (آیا کتابی دارید که از آن

درس فرا می گیرید؟)

(۳۸) ان لكم فيه لما تخيرون): (بدرستی که آنچه را شما در آن اختیار می کنید از آن شماست؟)

(۳۹) ام لكم ايمان علينا بالغه الى يوم القيمة ان لكم لما تحكمون): (یا بلکه ماسوگندهای مؤکد به نفع شما و علیه خودمان یاد کرده ایم، که تا روز قیامت می توانید هر حکمی برانید؟)

(۴۰) سلهم ايهم بذلك زعيم): (از آنها پرس که این کتاب بر کدامشان نازل شده)

(۴۱) ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين): (یا بلکه شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها با مسلمین مساوی می شوند، اگر راست می گویند، پس شرکایشان را بیاورند)

(۴۲) يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود فلا يستطيعون): (روزی که شدت به نهایت می رسد و خلق به سجده فرا خوانده می شوند، ولی اینها نمی توانند سجده کنند) ظاهر خداي متعال در صدد رد ادعای تکذیب کنندگان است که خطاب به مؤمنین می گفتند: اگر هم مسأله بعث و معادی در بین باشد، ما در آنجا نیز مانند این دنیا متنعم خواهیم بود و عاقبت خوبی خواهیم داشت، همچنانکه در جای دیگر از قول آنها نقل می کند: (و ما اظن الساعة قائمه و لئن رجعت الى ربي ان لي عنده للحسنى من گمان نمی کنم قیامتی برپا شود و به فرض هم که به سوی پروردگارم باز گردم، نزد او هم زندگی خوبی خواهم داشت) لذا اینجا در پاسخ آنها می فرماید: آیا گمان کرده اید ما مسلمین را با گنه کاران یکسان قرار داده ایم و با آنها به یک نحو معامله می کنیم، ابد اینطور نیست و شما را چه شده که چنین حکمی

می کنید؟ چون احترامی که مسلمانان نزد خدا دارند مانع از این تساوی است و مسلمین کسانی هستند که تسلیم فرمان خدایند و جز آنچه او اراده کرده، پیروی نمی کنند، به خلاف مجرمین که مرتکب معصیت و گناه گشته و مطیع فرمان خدانمی باشند. سپس با چند استفهام انکاری به طرح حجت بر علیه ایشان می پردازد، با این بیان که یکسان بودن مجرمین و مسلمانان (مطابق پندار کفار) یا از جانب خدای تعالی و موهبت و رحمتی از ناحیه اوست و یا نیست، اگر از ناحیه او باشد، باید عقل بشر هم این امر را تأیید کند در حالیکه چنین نیست، (ما لکم کیف تحکمون) پس لزوماً باید دلیل نقلی بر آن وجود داشته باشد، که البته چنین دلیلی هم وجود ندارد، (ام لکم کتاب ...) و یا این است که دلیل این حکم کفار نه عقل است و نه نقل، بلکه گفت و شنودی شفاهی است که خداوند با آنان کرده و آنها از خدا قول گرفته اند که در قیامت با آنها مطابق مسلمانان رفتار کند، این هم که عادتاً محال است، چون فقط انبیاء لیاقت دریافت وحی و همکلامی با خدای متعال را دارند، تا اینجا سه احتمال رد شد، احتمال چهارم این که، اصلاً آن حکم از جانب خدا نباشد، در این صورت اگر این حکم یک حکم جدی باشد سه حالت دارد: ۱) یا حکمشان مستند به خودشان است یعنی خودشان کارگردان صحنه قیامت باشند که هرگز چنین نیست، (سلهم ایهم بذلک زعیم)، ۲) و یا این است که حاکم در این خصوص شرکاء و خدایان ایشانند که در این صورت قرآن می فرماید:

اگر راست می گوئید شرکاء خود را احضار کنید،^۳ و یا زمام غیب را به دست خود می دانند، بطوریکه هر چه آنها اراده کنند همان انجام شود (ام عندهم الغیب فهم یکتبون، که این هم واقعیت ندارد. حال اگر این حکم یک حکم جدی نباشد، بهانه ایست برای فرار از مسئولیت و نپذیرفتن دعوت حق، چون می ترسند که مبادا رسول خدا ص از آنها اجر و مزدی درخواست کند و در اثر سنگینی این غرامت از ایمان می گریزند،) ام تسئلهم اجرا فهم من مغرم مثقلون در حالیکه چنین نیست و رسول خدا ص از آنها مزدی درخواست نکرده و این هفت احتمال همه احتمالاتی است که خداوند آنها را یکی یکی مطرح نموده و رد کرده است. به هر جهت خداوند می فرماید: چطور شما چنین حکمی می کنید؟ یعنی عقل از چنین حکمی امتناع دارد و نیز هیچ دلیل نقلی هم بر این حکم وجود ندارد، چون هیچ کتاب آسمانی از ناحیه خدا نیامده که در آن این حکم باشد و شما آن را فراگرفته باشید و خوانده باشید که: شما در دنیا و آخرت هر چه دلتان خواست بکنید و اختیار سعادت شما با خودتان است. در ادامه می فرماید: چنین هم نیست که خدا با عهد و سوگندی شفاهی و مؤکد چنین پیمانی با شما بسته باشد و پیمانی گرفته باشید که تا قیامت دوام داشته باشد که ما با شما مطابق مسلمین رفتار کنیم. آنگاه خطاب به رسول خدا ص می فرماید: از آنها بپرس کدامیک از ایشان مسئول این امر تساوی و متصدی انجام آن است؟ در واقع می خواهد بفرماید: بطلان این ادعا آنقدر واضح است که کسی بجز

دیوانگان چنین سخنی نمی گوید. سپس در رد ادعای دیگر آنها که ممکن است بگویند شرکایشان شفاعت آنها رامی کنند و آنان را با مسلمین یکسان قرار می دهند، می فرماید: اگر آنها شرکائی دارند و در ادعایشان راستگویند، پس آن شرکاء را بیاورند، یعنی اولاً- معبودهای آنها معبودنیستند و ثانیاً- در امر ربوبیت شریک نمی باشند و ثالثاً- هرگز قدرت بر چنین شفاعتی ندارند. در ادامه می فرماید: روزیکه شدت امر به نهایت می رسد و این کفار دعوت می شوند که برای خدا سجده کنند، نمی توانند، چون حالت خضوع را در دل ندارند و ملکه استکبار در باطن آنها مستقر شده و آنروز هم روز آشکار شدن باطنهاست، (یوم تبلی السرائر).

(۴۳) (خاشعه ابصارهم ترهقههم ذله و قد كانوا يدعون الى السجود و هم سالمون): (در حالیکه علائم ذلت از چشمها و سرپایشان نمودار می شود و به تحقیق آنها در دنیا که سالم بودند، دعوت به سجده می شدند، ولی اجابت نمی کردند) در این آیه و آیه قبلی می خواهد بفرماید: خدای تعالی شریکی ندارد و تنها راه کسب سعادت در آخرت سجود است، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و اقرار به یگانگی او در ربوبیت، اما این مکذبان در دنیا هم که سالم بودند و قدرت بر سجود داشتند، خدا را سجده نکردند و دعوت انبیاء را نپذیرفتند، بنابراین امروز هم در قیامت قادر بر سجده نیستند و چشمهایشان از شرم به زیر افتاده و ذلت سرپای آنها را فرا گرفته .

(۴۴) (فذرني و من يكذب بهذا الحديث سنستدرجهم من حيث لا يعلمون): (پس کیفر این کسانی که قرآن را تکذیب می کنند به من واگذار، ما بزودی آنها را از جایی که

خودشان نمی فهمند استدراج کرده و تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم (در مقام تسلیت به رسولخدا ص از بابت تکذیب آنها و نیز در مقام تهدید کفار خطاب به رسولخدا ص می فرماید: من به تنهایی برای عذاب آنها کفایت می کنم ، لذا توامر آن افرادی را که قرآن را دروغ می شمارند به من واگذار نما و مطمئن باش که بزودی پله پله از جایی که نمی فهمند آنها را بسوی عذاب می کشانم تا جایی که شقاوت و هلاکت برایشان حتمی شود. (استدراج) یعنی ذره ذره ، درجه کسی را پایین بیاورند و در اصطلاح قرآن اعطاء نعمت پس از نعمت دیگر است که در نتیجه موجب سرگرمی و غفلت فرد می شود تا جایی که به کفران نعمت دچار شده و منعم را از یاد می برد، در نتیجه به ورطه هلاکت می افتد و اینکه فرمود: از جائیکه نمی فهمند آنها را استدراج می کنیم ، بدلیل آنست که این هلاکت از راه نعمت فراهم می شود که کفار آن را خیر و سعادت می پندارند، نه شر و شقاوت

(۴۵) (و املی لهم ان کیدی متین): (و به آنها مهلت می دهم ، همانا مکر من سخت ماهرانه است) می فرماید: من به کفار مهلت می دهم تا در اثر نعمتهای فراوان غرق در غفلت و گناه شوند و هر جور دلشان خواست عمل کنند، یعنی اجلشان را تأخیر می اندازم و این در واقع نوعی مکر و حیل بسیار محکم و استوار است ، چون نعماتی مانند سلامتی ، طول عمر و سایر نعمتها البته مستوجب شکر و طاعت است ، اما آنها به سبب غره شدن و دل بستگی به نعمات ، منعم را از یاد برده و با سوء اختیار، کفران

را برگزیده اند.

(۴۶) (ام تستلهم اجرا فهم من مغرم مقلون): (نکنند تو از ایشان مزدی خواسته ای و ایشان در این بدهکاری خسارت سنگین دیده اند؟)

(۴۷) (ام عندهم الغیب فهم یکتبون): (و یا از عالم غیب اختیاردار و نویسنده قضا و قدر گشته اند؟) همچنانکه گفتیم این دو آیه فروع و احتمالات دیگر از حجت سابق الذکر در نفی ادعای تساوی مسلمین و مجرمین از سوی کفار است. می فرماید: بلکه تو از اینها مزدی طلب کرده ای و اینها گمان کرده اند باید غرامت سنگینی پردازند که از ایمان روی گردانند و این حرفها را می زنند و یا نکنند مسلط بر امور غیبی هستند و امر قضاء و قدر به دست اینهاست که بتوانند هر طور بخواهند حکم برانند و در قیامت خود را برابر با مسلمین قرار دهند؟ و چون چنین نیست و هیچ یک از این احتمالات واقعیت ندارد، بنابراین ادعای آنها مبنی بر تساوی با مسلمین سخنی بیهوده و بدون دلیل است (و گفته شده: چه بسیار کسانی که بوسیله احسان و نعمت استدراج می شوند و چه بسیار کسانی که بوسیله ستایش و تملق فریفته و مغرور می گردند و چه بسیار افرادی که به واسطه ستر و پرده پوشی مغرور و گستاخ می شوند) (۱۱۹).

(۴۸) (فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت اذ نادى و هو مکظوم): (پس در برابر حکم پروردگارت صبر کن و مانند یونس صاحب ماجرای ماهی نباش که دلگیر و خشمگین ندا کرد)

(۴۹) (لولا- ان تدارکة نعمه من ربه لنبذ بالعاء و هو مذموم): (و اگر نعمتی از ناحیه پروردگارش او را در نمی یافت، هرآینه باحالتی نکوهیده در بیابانی بی سقف می افتاد)

(۵۰) (فاجتیه)

ربه فجعله من الصالحين): (ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحین قرار داد) می فرماید: ای پیامبر تو در برابر قضایی که پروردگارت رانده که مکذبان مجرم را از راه استدراج و امهال هلاک کند، صبور باش و مانند یونس ع نباش که مالا مال از خشم و غیظ بود و برای آمدن عذاب بر سر قومش خدا را ندا کرد و در نزول عذاب تعجیل نمود، تا مجبور نشوی مثل او به ظلم خود اعتراف کنی و به تسبیح خدا بپرداز، کما اینکه یونس در شکم ماهی فرمود: (لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین) هیچ معبودی جز تو نیست، تو منزهی و من از ستمکارانم). آنگاه در تعلیل این نهی می فرماید: اگر نعمت توبه ای از جانب پروردگارش یونس را در نمی یافت و خدا توبه او را نمی پذیرفت و مافات را جبران نمی کرد، او در بیابانی بی آب و علف و بی سایبان افکنده می شد، در حالیکه به جهت عملی که کرده بود مورد مذمت و نکوهش قرار می گرفت، از مقایسه این آیه با آیه ۱۴۴۱۴۳ سوره صافات، معلوم می شود که بیرون رفتن یونس با حالت خشم از میان قومش و نفرین بر آنها اقتضاء می کرده که او تا ابد در شکم ماهی باقی بماند، اما تسبیح دائمی او مانع از این قضا شد و تقدیر او بر این قرار گرفت که در بیابانی خشک و بی سایبان افکنده شود و مورد مذمت قرار بگیرد، اما توبه او و توبه و نعمت پروردگار نسبت به او مانع از این قضا گردید و نه تنها یونس مذموم نشد، بلکه پروردگارش او را برگزید

و از صالحین قرارداد و (صلاح شیء) یعنی موافقت آن بر طبق آن وضعیت که باید داشته باشد.

(۵۱) (و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون): (و محققا نزدیک است کسانی که کافر شده اند بعد از شنیدن قرآن تو را با چشم زخم خود آسیب رسانند و می گویند او دیوانه است) (ان) (مخففه از مثقله است ، یعنی مخفف (ان) می باشد و (زلق) به معنای لغزش است و (ازلاق) یعنی صرع و کنایه از کشتن و هلاک کردن می باشد. می فرماید: محققا کافران وقتی قرآن را شنیدند نزدیک بود با چشم زخم خود تو را به زمین انداخته و هلاک کنند، و چشم زخم نوعی تأثیر نفسانی است که روایاتی هم برطبق آن وارد شده و دلیل عقلی بر نفی آن نداریم که آن را انکار نموده و بگوئیم یک عقیده خرافی است ، بلکه به عکس حوادثی دیده شده که بر چشم زخم منطبق است. بعضی مفسرین گفته اند: معنای آیه این است که وقتی کفار قرآن را می شنوند از شدت کینه و خشم به گونه ای به تو نظر می کنند که می خواهند با همان نگاه تیز و بغض آمیزشان تو را بکشند (۱۲۴).

(۵۲) (و ما هو الا ذکر للعالمین): (در حالیکه قرآن جز تذکری برای عالمیان نیست) یعنی اینکه کفار به پیامبر ص نسبت دیوانگی می دهند و قرآن را الفاظ جنیان و شیاطین می دانند، سخت در اشتباهند، بلکه قرآن فقط یک تذکری برای جهانیان است ، و در واقع هر کس که بخواند به راه راست هدایت شود و در صراط مستقیم قرار بگیرد، از تذکرات قرآن بهره

مند می شود، همچنانکه فرمود: (ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم .

تفسیر نور

کلمه «ممنون» اگر از «مَن» به معنای قطع باشد، به معنای پاداش بی انقطاع است و اگر از «مَنّت» باشد به معنای آن است که الطاف الهی بدون مَنّت است. ظاهراً معنای اول منظور باشد زیرا به رخ کشیدن نعمت از جانب خداوند عیب نیست، بلکه انگیزه ای برای شکر و اطاعت از

و می شود. <۳۴۹>

نقش قلم از نقش زبان، شمشیر، درهم و دینار، شهرت و فرزند بیشتر است. زیرا قلم تجربه قرن‌ها را به هم منتقل می کند و فرهنگ را رشد می دهد. افراد را با قلم می توان خواب یا بیدار کرد. ملّتی را می توان با قلم، عزیز یا ذلیل کرد. قلم یک فریاد ساکت است. قلم سند ر

ی است. قلم گزارشگر تاریخ است.

سوگند به قلم، نشانه فرهنگ و تمدن است. تکیه بر قلم، تکیه بر سند و استدلال است. رابطه با قلم رابطه با علم است. در میان تمام صداها، سه صدا امتیاز دارد: صدای قلم دانشمندان، صدای پای مجاهدان و صدای چرخ ریسندگان. آری امتی عزیز است که علم و قدرت و اقتصادش

یا باشد و اگر امروز بخواهیم این سه صدا را نقل کنیم، باید بگوییم: صدای چاپخانه، توپخانه و کارخانه. و یعنی قدرت علمی، نظامی و اقتصادی.

قلم ها و نوشته ها، حافظ علومند. در حدیث می خوانیم: «قیدوا العلم بالکتابه» <۳۵۰>

کسی به قلم و نوشته سوگند یاد می کند که در تمام عمرش یک سطر نوشت: <<لا تخطه بیمینک>> <۳۵۱>. به قول حافظ:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

در نسبت جنون به افراد برجسته تعجب نکنید قران می فرماید: <<کذلک

ما اتى العذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون << ۳۵۲ >> هیچ پیامبری به سراغ مردم نیامده، مگر آنکه به او گفتند: ساحر یا دیوانه ای.

پادشاهای الهی را ساده ننگرید. << اجر کبیر >> < ۳۵۳ >، << اجر عظیم >> < ۳۵۴ >، << اجر کریم >> < ۳۵۵ >، << اجر غیر ممنون >> < ۳۵۶ >، << اجراً حسناً >> < ۳۵۷ >، << اجره علی الله >> < ۳۵۸ >.

اخلاق در اسلام

در میان صفات و ویژگی های پیامبر، قرآن بر اخلاق آن حضرت تکیه کرده و آن را «خلق عظیم» خوانده است. به همین مناسبت، سخنان برخی از پیشوایان دینی در این زمینه را از کتاب میزان الحکمه، باب خلق نقل و ترجمه می کنیم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «رَبِّ عزیز اذله خلقه و ذلیل اعزه خلقه» چه بسیارند عزیزانی که به خاطر بداخلاقی ذلیل می شوند و ذلیلانی که به خاطر حسن خلق عزیز می شوند.

امام حسن علیه السلام فرمود: «حُسن الخلق رأس كل بر» خوش اخلاقی سرآمد هر کار نیک است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أما تفسیر حسن الخلق ان اصاب الدنيا یرضی و ان لم یصبه لم یسخط» حسن خلق به این است که اگر کامیاب شدی راضی باشی و اگر نشدی عصبانی نشوی .

حضرت علی علیه السلام فرمود: «ان العبد المسلم یبلغ بحسن خلقه درجه الصائم القائم» انسان در اثر حسن خلق به درجه نماز گزاران روزه دار می رسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: مکارم اخلاق ده چیز است: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت، جوانمردی.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «من مکارم الاخلاق، ان تصل من قطعک و تعطی من حرمتک و تعفوا من ظلمک» از مکارم اخلاق آن است که هر کس با تو قطع رابطه کرد، تو با او رابطه برقرار کنی و اگر تو را

محروم کرد، تو به او عطا کنی و اگر به تو ظلم نمود، او را عفو نمایی

امام صادق علیه السلام فرمود: «الخلق الحسن یمیت الخطیئه كما تمیت الشمس الخبیث» اخلاق نیکو سبب نابودی گناهان است همانگونه که خورشید خباثت ها را می میراند.

همچنین فرمود: «حسن الخلق یشب المودّه» اخلاق نیکو علاقه ها را محکم و استوار می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خصلتان لا یجتمعان فی المؤمن، البخل و سوء الخلق» در افراد باایمان بخل و بداخلاقی جمع نمی شود.

به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد: فلان زن، اهل عبادت ولی بداخلاق است و همسایه اش را با زبان می رنجاند. حضرت فرمود: «لا خیر فیها هی من اهل النار» او اهل دوزخ است.

در روایات آمده است، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سعد بن معاذ را دفن کرد. به خاطر بداخلاقی او در منزل فشار قبری بر او وارد شد.

خُلُق عظیم

کلمه خُلُق به صفاتی گفته می شود که با سرشت و خوی انسان عجین شده باشد و به رفتارهای موسمی و موقت گفته نمی شود. تفسیرهای مختلفی درباره «خلق عظیم» شده است، از جمله:

الف) عایشه گوید: اخلاق پیامبر، متضمّن ۱۰ آیه اول سوره مؤمنون است و بالاتر از این مدح، مدحی نیست.

ب) مراد، تَخَلُّق به اخلاق اسلام و طبع بزرگ است.

ج) مراد، صبر بر حق و تدبیر امور بر اقتضای عقل است.

د) برخی از کتب لغت، خلق را به معنای دین و آئین گرفته اند، چنان که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که آن حضرت فرمود: مراد از خلق عظیم آئین اسلام است. <۳۵۹>

ه) مراد، برخورد بزرگوارانه با مخالفان است. چنان که خداوند او را به این شیوه، مامور ساخته بود:

>> <<خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین >> <۳۶۰>

و) مراد، مکارم اخلاق است. چنانکه از آن حضرت روایت شده که فرمود: «أَمَّا بُعِثَتْ لَاتَمَّ مَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ» و فرمود: «ادّبنی ربّی فاحسن تادیبى» <۳۶۱> پروردگارم مرا تربیت نمود و چه خوب تربیت نمود.

ز) عایشه درباره اخلاق پیامبر گفت: «كان خلقه القرآن» <۳۶۲> اخلاق پیامبر، تجسم قرآن بود.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان (ج ۶، ص ۱۸۳)، حدود ۲۷ صفحه در زمینه اخلاق و سنن و آداب زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله روایاتی را نقل کرده است، که به برخی از آنها فهرست وار اشاره می کنیم:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کفش خود را می دوخت.

۲- لباس خود را وصله می زد.

۳- گوسفند را خودش می دوشید.

۴- با بردگان، هم غذا می شد.

۵- بر زمین می نشست.

۶- بر الاغ سوار می شد.

۷- حیا مانعش نمی شد که نیازهای خود را از بازار تهیه کند.

۸- به توانگران و فقرا دست می داد و دست خود را نمی کشید تا طرف دست خود را بکشد.

۹- به هر کس می رسید، چه بزرگ و چه کوچک، سلام می کرد.

۱۰- اگر چیزی تعارفش می کردند، آنرا تحقیر نمی کرد، اگرچه یک خرماى پوسیده بود.

۱۱- کم خرج، کریم الطبع و خوش معاشرت بود.

۱۲- بدون اینکه قهقهه کند، همیشه تبسمی بر لب داشت.

۱۳- بدون اینکه چهره درهم کشیده باشد، همیشه اندوهگین به نظر می رسید.

۱۴- بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود.

۱۵- بدون اینکه اسراف ورزد، سخی بود.

۱۶- بسیار دل نازک و مهربان بود.

۱۷- هرگز دست طمع بسوی چیزی دراز نکرد.

۱۸- هنگام بیرون رفتن از خانه، خود را در آینه می دید، موی خود را شانه می زد و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می داد.

۱۹-

هیچ گاه در مقابل دیگران پای خود را دراز نمی کرد.

۲۰- همواره بین دو کار، دشوارتر آن را انتخاب می کرد.

۲۱- هیچ وقت به خاطر ظلمی که به او می شد در صدد انتقام بر نمی آمد مگر آنکه محارم خدا هتک شود که به خاطر هتک حرمت خشم می کرد.

۲۲- هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نکرد.

۲۳- هیچ وقت شخصی از او چیزی درخواست نکرد که جواب (نه) بشنود و حاجت حاجتمندان را رد نکرد.

۲۴- نمازش در عین تمامیت، سبک و خطبه اش کوتاه بود.

۲۵- مردم، آن حضرت را به بوی خوشی که از او به مشام می رسید، می شناختند.

۲۶- وقتی در خانه مهمان داشت، اول کسی بود که شروع به غذا می کرد و آخرین کسی بود که از غذا دست می کشید تا مهمانان راحت غذا بخورند.

۲۷- بر سر سفره، همیشه از غذای جلوی خود میل می کرد.

۲۸- آب را با سه نفس می آشامید.

۲۹- جز با دست راست چیزی نمی داد و نمی گرفت و غذا نمی خورد.

۳۰- وقتی دعا می کرد، سه بار دعا می کرد و وقتی سخن می گفت در کلام خود تکرار نداشت.

۳۱- اگر اذن دخول به خانه مردم می گرفت، سه بار تکرار می کرد.

۳۲- کلامش روشن بود به طوری که هر شنونده ای آنرا می فهمید.

۳۳- نگاه خود را بین افرادی که در محضرش بودند تقسیم می کرد.

۳۴- هر گاه با مردم سخن می گفت، در حرف زدن تبسم می کرد.

۱- خداوند به مال و قدرت و شمشیر، سوگند یاد نکرده ولی به قلم و نوشته سوگند یاد کرده است. <>والقلم و ما یسطرون<<

۲- هر قلم و نوشته ای که وسیله رشد و تکامل باشد، ارزش دارد و قابل سوگند است. <>والقلم و ما یسطرون<<

سوگند به بیان، تشویق سوادآموزی و مقام دانش پژوهی است. (مبارزه با بیسوادی و ترغیب به نوشتن و خواندن از برنامه های اولویتی دار اسلام است.) (والقلم و ما یسطرون)

۴- عصمت و مصوئیت پیامبر در سایه لطف الهی است. <<ما انت بنعمه ربّک بمجنون>>

۵- آنچه در برابر فشار تهمت، انسان را پایدار می کند توجه به لطف و پاداش الهی است. <<انّ لکّ لاجراً غیر ممنون>>

۶- اگر از پاداش مردم چشم پوشی کنیم، به پاداش های پایدار الهی می رسیم. <<لاجرأ غیر ممنون>>

۷- پاداش ابدی برای کسی است که خُلق او عظیم باشد. <<لأجرأ غیر ممنون... لعلی خلق عظیم>>

۸- تسلّط بر اخلاق عظیم، مقارن تسلط بر راه مستقیم است. <<انّک لعلی خلق عظیم>> (و در جای دیگر می فرماید:

<<انّک لمن المرسلین علی صراط مستقیم>> (۳۶۳))

۹- کمالات پیامبر جزو ذات اوست، و او بر آنها تسلط دارد. <<لعلی خلق عظیم>>

۱۰- دفاع از شخصیت های مذهبی که مورد تهمت و تحقیر قرار می گیرند، لازم است. <<ما انت بنعمه ربّک بمجنون -

انّک لعلی خلق عظیم>>

در روایات آمده است: هنگامی که قریش دیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر دیگران مقدم می

شمرد، گفتند: محمد مفتون او شده است که این آیات نازل شد. <<۳۶۴>>

در سوره قمر نیز مشابه این لحن را می خوانیم: <<سیعلمون من الکذّاب الاشر>> <<۳۶۵>> فردا خواهند دانست دروغ پرداز

و هواپرست کیست؟ در این آیات نوعی بشارت به پیروزی پیامبر اسلام بر کفّار نیز هست.

۱- خداوند پیامبرش را در برابر دشمنان دلداری می دهد. <<فستبصر و یبصرون>>

۲- آینده حقایق را روشن می کند. <<فستبصر و یبصرون>>

۳- کفّاری که با علم و عمد، دلائل روشن انبیا را نپذیرند، سزاوار لقب مجنون

هستند. <<بایکم المفتون>> (همان گونه که ایمان آگاهانه نشانه خردورزی است).

۴- نسبت گمراهی به دیگران و یا ادعای هدایت برای خود کارساز نیست. خداوند است که گمراه واقعی و هدایت یافته واقعی را می شناسد. <<هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين>>

«تدهن» از «دُهن» به معنای روغن و مراد، روغن مالی و سازش و انعطاف پذیری است.

«هَمَّاز» از «هَمز» به معنای عیب جو و مرادف کلمه «عَيَاب» است.

«مَشَاء بَنِمِيم» یعنی برای سخن چینی و نَمَای، بسیار تکاپو می کند. مراد از «مَنَاع لِلخیر» شاید بخل در مال باشد. چون قرآن درباره مال، کلمه خیر را به کار برده است. <<۳۶۶>

«زَنِيم» به کسی گویند که اصل و نسب روشنی ندارد و به قومی نسبت داده نمی شود (زنازاده). امام صادق علیه السلام فرمود: «عُتْل» کفر بزرگ و «زَنِيم» کسی است که در کفر خود حرص و ولع دارد. <<۳۶۷>

قرآن، بارها رسول خدا را از پیروی منحرفان با جمله <<لا تطع>> <<۳۶۸> و <<لا تتبع>> <<۳۶۹> نهی فرموده است.

برای نجات مردم، دشمن را با تمام ابعادش معرفی کنید. در این آیات حدود ده خصلت نقل می کند که به خاطر یکی از آنها پرهیز از آنان لازم است، تا چه رسد به اینکه تمام این خصلت ها در گروه یا فردی باشد.

رهبر جامعه که مورد اطاعت و پذیرش مردم است باید سرچشمه نشاط و امید و وحدت و تقوی باشد و صفاتی همچون عیب جویی، سخن چینی، بخل، تجاوز، خشونت که هر یک عامل دلسردی و تفرقه است در رهبر ممنوع است و در این آیات، فرمان بری از صاحبان این خصلت ها نهی شده است.

آیات قرآن، بارها مورد انواع تهمت ها قرار گرفته است؛ با تعبیراتی از قبیل <<اساطیر الاولین>>

افسانه های پیشینیان، <<اضغاث احلام>> <۳۷۰> خواب های پریشان، <<ام یقولون افتراه>> <۳۷۱> دروغ هایی که به خدا نسبت داده شده، <<لقلنا مثل هذا>> <۳۷۲> سخنانی که

نیز مثل آن را می توانیم بگوئیم، <<یعلّمه بشر>> <۳۷۳> انسانی این حرف ها را به او یاد داده، <<اعانه علیه قوم>> <۳۷۴> گروهی پشت پرده به او کمک می کنند.

در روایات می خوانیم: خداوند به حضرت شعیب فرمود: من جمعیت صد هزار نفری را گرفتار قهر خود می کنم با اینکه چهل هزار نفرشان بد و شصت هزار نفرشان خوبند و این به خاطر آن است که خوبان غیرت دینی ندارند و با گناهکاران مداهنه می کنند. <۳۷۵>

مخفی نماند آنچه مورد انتقاد است سازش از موضع ضعف است که نامش مداهنه است ولی کوتاه آمدن از موضع قدرت که نامش مداراست مانعی ندارد، نظیر پدری که به خاطر رعایت حال کودکش آهسته راه می رود.

«همّاز، مَناع، معتد و ائیم» از صفات کفّار است و هر گاه مسلمانی دارای این صفات شد به کفّار نزدیک شده است.

۱- به شکرانه نعمت های الهی، از منحرفان پرهیز کنید. <<أَنْكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ فَلَا تَطْعَمُ الْمَكْدُبِينَ>>

۲- اخلاق نیکو همراه با دافعه و پرهیز از منحرفان است. <<لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ فَلَا تَطْعَمُ الْمَكْدُبِينَ>> (آری معنای حُسن خلق، سازش با افراد فاسد نیست).

۳- انبیا نیز به تذکّر الهی نیازمندند. <<فَلَا تَطْعَمُ الْمَكْدُبِينَ>>

۴- به سوگند مخالفان اعتباری نیست و هر چه بیشتر سوگند خورند بی اعتبارتر است. <<لَا تَطْعَمُ كُلَّ حَلَّافٍ>>

۵- در جامعه اسلامی، افراد بی نسب و فرومایه <<مهین>>، عیب جو <<نمیم>>، و کسانی که بخل، تجاوز، گناه و خشونت جزء ذاتشان شده است، جایگاه اجتماعی، سیاسی، مدیریتی ندارند. <<فَلَا تَطْعَمُ...>>

۶- از نقشه های دشمن غافل نشوید. دشمنان تلاش می کنند تا شما

را به سازش بکشانند. <<وَدَّوَا لُو تَدَهْن...>>

۷- به دشمن امتیاز ندهید، حتی اگر آنان با دادن امتیاز، چراغ سبز سازش را روشن کردند. <<وَدَّوَا لُو تَدَهْن...>>

۸- عقب نشینی از اصول، خواسته دشمن است. <<وَدَّوَا لُو تَدَهْن...>> (تسامح و تساهل نسبت به اصول ممنوع)

۹- سازش با دشمن، به منزله اطاعت از اوست. و مرا از اطاعت نکردن، همان سازش نکردن است. <<فَلَا- تَطْع... وَدَّوَا لُو تَدَهْن فَيَدَهْنُون...>>

۱۰- دشمن از سوگند و نام های مقدّس سوء استفاده می کند. <<حَلَّافٍ...>>

۱۱- سوگند زیاد نشانه پستی و بی مبالاتی است. <<حَلَّافٍ مَهِين...>>

۱۲- فرومایگی درونی و برخورداری از امکانات بیرونی، دو عامل فتنه و فساد است. <<مَهِين... ذَا مَالٍ وَ بَنِين...>>

۱۳- دارا بودن ثروت و نیرو کفّار نمی تواند دلیل سازش باشد. <<لُو تَدَهْن... انْ كَانْ ذَا مَالٍ وَ بَنِين...>>

۱۴- خط اول مخالفان انبیا، سرمایه داران بی درد هستند. <<ذَا مَالٍ وَ بَنِين... قَالَ اسَاطِيرِ الْاَوَّلِين...>>

۱۵- خداوند کیفر متکبران را به گونه ای می دهد که آثارش در بدنشان باقی می ماند. <<سَنَسْمَهُ...>>

۱۶- کیفر تحقیر کننده، تحقیر شدن است. <<سَنَسْمَهُ عَلَي الْخَرْطُوم...>>

مراد از «طائف»، آفت و بلایی است که بر گرد باغ چرخید و آنرا سوزاند و خاکستر کرد.

«صرم» به معنای قطع و چیدن میوه است و مراد از «صریم» برچیده شدن و قطع تمام درختان با قهر الهی است.

«تنادوا» به معنای ندای افراد برای اجتماع در یک محل و مشورت و هم فکری است.

قهر الهی، گاهی به افراد می رسد. همان که فرعون و لشکرش غرق شدند، <<اغرقناه و جنوده>> <<۳۷۶>>، گاهی به مال

می رسد مثل این آیات که باغش سوخت ولی خودشان سالم بودند و گاهی به افراد و مال، هر دو می رسد، نظیر

قارون که خودش و خانه اش و سرمایه اش به خاک فرو رفت

<<فخسفنا به و بداره>> <۳۷۷>

در این سوره دو بار از بخل انتقاد شده است. یک بار در آیه <<مَناعٌ للخیر>> و یک بار داستان این آیات.

سنت های خوب نیاکان را باید ادامه داد اما در این داستان وارثان تصمیم گرفتند راه پدر را کنار و فقرا را محروم کنند.

گناه، سبب محرومیت است. امام باقر علیه السلام فرمود: «انَّ الرجل لیذنب الذنب فیدرء عنه الرزق» <۳۷۸> مردی که گناه می کند، به همان میزان از رزق الهی محروم می شود. چنانکه در روایت آمده است: گاهی انسان به خاطر گناه از نماز شب محروم می گردد. <۳۷۹>

ارزش مال تا جایی است که فکر را منحرف نکند و گرنه به حکم خداوند مسجد ضرار خراب می شود و گوساله طلایی سامری را می سوزاند. <<لنحرقنه ثم لنسفنه فی الیم نفسا>> <۳۸۰>

داستان باغ سوخته

مرد باغداری که هر سال از میوه های باغش به فقرا انفاق می کرد از دنیا رفت. وارثان تصمیم گرفتند فقرا را محروم نمایند، تنها یکی از وارثان مخالف بود ولی اکثر آنان بخل ورزیدند و برای محروم کردن فقرا تصمیم گرفتند که سحرگهان به باغ روند و میوه ها را بچینند

افقرا آگاه نشوند. به باغ رفتند، آن را یک تخته خاکستر دیدند. گفتند: ما راه را گم کرده ایم، این باغ ما نیست. اما دیگری گفت: ما از راه درست پدر منحرف شدیم، و تصمیم گرفتیم فقرا را محروم کنیم، لذا خودمان محروم شدیم. آن فرزندی که از روز اول با بخل مخالف

گفت: آیا به شما نگفتم این فکر غلط است؟ به هر حال آنان قهر الهی را دیدند و متنبه شدند و یکدیگر را ملامت کردند.

۱- آزمایش

یکی از سنت های الهی است. <<اَنَابِلُونَا كَمَا بَلُونَا>>

۲- قرآن، نمونه های مختلف اتحاد الهی را بیان می دارد تا ما با شیوه آزمون الهی آشنا شویم. <<کما بلونا اصحاب الجنة>>

۳- طرح هایی که به محروم کردن فقرا بینجامد ناکام است. <<اقسموا... و لا یستثنون... فاصبحت كالصریم>>

۴- هر سوگندی ارزش ندارد. <<اقسموا لیصرمنّھا مصبحین>>

۵- قهر الهی مخصوص آخرت نیست بلکه گاهی در دنیا و بسیار سریع واقع می شود. <<فطاف علیها طائف من رب... فاصبحت كالصریم>>

۶- تنبیه و کیفر از شئون ربوبیت است و جنبه تربیتی دارد. <<طائف من ربك>>

۷- هیچ کس نمی تواند بر خدا پیشی بگیرد. (اینها صبح زود برای چیدن میوه ها برخاستند ولی خداوند سحر باغ را سوزاند). <<و هم نائمون>>

۸- کیفر و جرم باید متناسب باشد. چون فقرا را محروم کردند پس محروم شدند. <<لا یستثنون... فاصبحت كالصریم>>

۹- فکر و تدبیر انسان در برابر تدبیر خدا بی رنگ است. (در اینجا وارثان تصمیمی گرفتند و خداوند اراده دیگری فرمود). <<اقسموا لیصرمنّھا مصبحین... فاصبحت كالصریم>>

۱۰- خداوند حامی فقراست. با اینکه فقرا از تصمیم وارثان خبر نداشتند ولی خداوند به حمایت از فقرا و برای تنبیه وارثان بخیل، باغ را سوزاند. <<لا یستثنون... فاصبحت كالصریم>>

۱۱- کامیابی های انسان در انحصار محاسبات او نیست. در این داستان محاسبات به گونه ای بود اما نتیجه چیز دیگر شد. <<لیصرمنّھا مصبحین... فاصبحت كالصریم>>

۱۲- نیت بد، اگر همراه با برنامه ریزی و انجام اقدامات مقدماتی باشد، کیفر دارد. <<و لا یستثنون... فاصبحت كالصریم>>

۱۳- ثروتی که محرومان از آن بهره مند نشوند، نبودنش بهتر است. <<فاصبحت كالصریم>>

۱۴- حرص و بخل، سبب زیادت سرمایه و کامیابی نمی شود. <<لا یستثنون... فاصبحت كالصریم>>

«خرد» به معنای بخل و منع دیگران است. <<غدوا>>

علی حرد» یعنی صاحبان باغ به قصد محروم کردن فقرا حرکت کردند.

حرص و بخل، انسان را سنگدل می کند، تا آن جا که به مسکین و فقیر رحم نمی کند. >> لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین <<

«أوسط» به کسی گویند که معتدل و به دور از افراط و تفریط باشد. <۳۸۱>

رسیدگی به مساکین مستحب نیست، بلکه واجب است، زیرا خداوند به خاطر ترک مستحب کسی را کیفر نمی دهد. در این آیه محروم کردن مسکین سبب سوختن باغ در دنیا شد و در آخرت نیز، دوزخیان، دلیل دوزخی شدن خود را بی اعتنایی به محرومان می دانند. >> ما سلککم فی سقر... لم

نطعم المسکین << <۳۸۲>

رسیدگی به فقرا، مخصوص فقرای مؤمن نیست. در این ماجرا سخنی از ایمان و کفر فقیران نیست بلکه سخن از بخل و حرص بعضی و گرسنگی و فقر دیگران است.

گاهی برای تغییر فکر و فرهنگ، باید فرد یا گروهی خطاکار در جامعه رسوا شوند تا موجب عبرت دیگران گردند. خداوندی که «اظهر الجمیل و ستر القبیح» است پرده برداری می کند و ماجرای باغی که سوختن تابلوی تاریخ می شود.

در دعا و گفتگو با خداوند کلمه «ربنا» را زیاد بکار ببریم. در این آیات چند بار این کلمه تکرار شده است. >> رَبَّنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ... عَسَى رَبَّنَا ان یبدلنا... اِنَّا الی رَبَّنَا راغبون <<

قهر خدا که آمد همه را می سوزاند. با اینکه یکی از وارثان مخالف محروم کردن فقرا بود سهم او نیز سوخت.

نمونه های عذاب دنیوی عبارت است از:

الف) سلب نعمت. ب) سلطه اشرار. ج) سلب توفیق. د) سلب امتیث و آرامش.

ولی عذاب آخرت شدید، الیم، عظیم و کبیر است. >> و لعذاب الآخره اکبر لو کانوا یعلمون (P) <<

۱- خداوند، گفتگوهای مخفیانه و توطئه آمیز را

برملا می سازد. <<و هم یتخافتون>>

۲- هرچه قصد سوء بیشتر باشد، خطر بیشتر است. <<لا یدخلنها>> (گفتند: احدی از فقرا وارد باغ نشود، خداوند هم تمام باغ را سوزاند).

۳- حرص و بخل گاهی به قدری شدید می شود که فرد حاضر نیست حتی یک فقیر را بهره مند سازد. <<مسکین>> در قالب مفرد آمده است.

۴- روحیه حریصانه <<لا یستنون>>، تصمیم مخفیانه <<یتخافتون>> و اقدام قدرتمندانه <<قادرین>>، هیچ یک کاری از پیش نمی برد. (بل نحن محرومون)

۵- از فواید حوادث تلخ، بازگشت به خویشتن است. <<فلما رأوا قالوا انا لضالون>>

۶- اگر دیگران را از یک جهت محروم کنیم، از چند جهت محروم می شویم. <<بل نحن محرومون>> (محروم از میوه، محروم از پاداش الهی، محروم از دعای فقرا، محروم از رضایت روح پدر، محروم از عزت اجتماعی)

۷- حرف حق را بگویید، گرچه در اقلیت باشید. <<قال اوسطهم الم اقل لکم...>>

۸- اعتدال و خردمندی، سبب دستگیری از مستمندان و مانع حرص و بخل است. <<قال اوسطهم>>

۹- در شیوه تبلیغ، از فرصت ها استفاده کنید. کسانی که دیروز حاضر به شنیدن حرف حق نبودند، امروز حاضر به شنیدن شدند. <<قال اوسطهم الم اقل لکم...>>

۱۰- در تحلیل و بررسی ناگواری ها به کوتاهی های خودمان اعتراف کنیم و خداوند را منزه بدانیم. <<سبحان ربنا انا کنا ظالمین>>

۱۱- آنچه را دیروز انجام نداده اید، امروز جبران کنید. <<لولا تسبّحون - قالوا سبحان ربنا>>

۱۲- ریشه محرومیت از الطاف الهی، ظلم انسان به خویشتن است. <<بل نحن محرومون... انا کنا ظالمین>>

۱۳- اگر اتحاد بر اساس تقوا نباشد، سرانجام به تفرقه تبدیل می شود. (برادرانی که پیش از این برای محروم کردن همدست بودند، امروز یکدیگر را ملامت کرده و گناه را

به گردن یکدیگر می اندازند.) <<فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون>>

۱۴- ندادن حق دیگران، ظلم به خویش و طغیان به دیگران است. <<أنا کنا ظالمین - أنا کنا طاغین>>

۱۵- در برابر خداوند، هر چه بیشتر به ضعف و زشتی عمل خود اعتراف کنیم. <<أنا کنا ظالمین - أنا کنا طاغین>> (چنانکه علی علیه السلام در دعای کمیل می گوید: «معتذراً نادماً، منکسراً مستقیلاً، مستغفراً منیباً مقرأً مدعناً معترفاً»)

۱۶- به هنگام از دست دادن اموال دنیوی، به لطف و رحمت الهی امیدوار باشید که بهتر از آن را به شما بدهد. <<عسی ربنا ان یدلنا خیراً منها>>

۱۷- دست خداوند برای تأمین و جبران باز است. گناهکاران مایوس نباشند و خود را برای همیشه شکست خورده نپندارند. <<یدلنا خیراً منها>>

۱۸- هیچ وقت برای بازگشت به خدا دیر نیست. <<أنا الی ربنا راغبون>> (صاحبان باغ با مشاهده باغ سوخته، از خواب غفلت بیدار شدند و توبه کردند و به سوی خدا روی آوردند.)

۱۹- شکستن دل فقیر، کیفر دنیوی و اخروی دارد. <<کذلک العذاب و لعذاب الآخره>>

۲۰- ایمان به کیفر و عذاب قیامت، مانع بخل و طغیان و ظلم است. <<وللعذاب الآخره اکبر لو کانوا یعلمون>>

گروهی می گفتند: قیامتی نیست و اگر باشد، در آنجا نیز ما در رفاه کامل خواهیم بود. <<و ما اظنّ الساعه قائمه و لئن رجعت الی ربی أنّ لی عنده للحسنی>> <<۳۸۳>> این آیات، پاسخ آن تفکر باطل است.

۱- در تربیت و ارشاد، باید همراه هشدار، تشویق نیز باشد. <<وللعذاب الآخره اکبر - انّ للمتّقین>>

۲- باغ های بهشت مملو از نعمت است، بر خلاف باغ های دنیوی که در کنار نعمت هایش دردسرها و آفت هایی است. (جنات النعیم)

۳- کیفر و پاداش، بر اساس

عدالت است. <<افجعل المسلمین کالمجرمین>>

۴- عدالت را هر وجدان و فطرت سالمی می پسندد. <<افجعل المسلمین کالمجرمین>>

۵- استناد و استدلال باید یا به کتاب آسمانی باشد که حجت است: <<ام لکم کتاب>> و یا به عقل <<ما لم کیف تحکمون>> یا بر اساس تعهد و پیمان <<ام لکم ایمان بالغه>>

۶- کتاب های آسمانی تابع تمایلات لجام گسیخته انسان ها نیست. <<ام لکم کتاب... ان لکم فیہ لما تخیرون>> (در هیچ کتاب آسمانی نیامده که هر چه خواستید بشود).

۷- خداوند، هیچ تعهدی نداده که حقیقت همان چیزی است که شما حکم می کنید. <<ام لکم ایمان... ان لکم لما تحکمون>>

مراد از <<یکشف عن ساق>> همان اصطلاحی است که در فارسی می گوئیم: کارد به استخوانش رسیده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: در آن روز بر دهان ها مهر زده شود، ترس تمام وجود را فرا گیرد، چشم ها خیره و جان ها به حنجره ها رسد. <<۳۸۴>>

در سوره فرقان آیه ۶۰ می خوانیم: <<و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن النسجد لما تأمرنا>> هرگاه به آنان گفته شود: در برابر خدای رحمان سجده کنید، گویند: رحمن کیست؟ آیا به آنچه دستور می دهی سجده کنیم؟ آیه مورد بحث که می فرماید: <<کانوا یدعون>>

ی السجود>> اشاره به آن آیه دارد.

مراد از دعوت به سجده در دنیا <<کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون>> یا ندای اذان است که مردم را به نماز و سجده دعوت می کند یا آیاتی که فرمان عبادت دارد و یادستوراتی که عمل به آن، نوعی سجده و تواضع و فروتنی در برابر خداوند است، بگذریم که سجده اوج عباد

است.

۱- قیامت، روز بروز سختی ها است. <<یکشف عن ساق>>

۲- قیامت، تجسم دنیاست. آن

که در دنیا اهل سجده نبوده است، در قیامت، توان سجده ندارد. <<یدعون الی السجود فلا یستطیعون>>

۳- کسانی که از فرصت اختیار و سلامتی استفاده نکنند، در انتظار روزی باشند که هیچ یک از این فرصت ها را نخواهند داشت. <<یدعون الی السجود و هم سالمون>>

۴- مجرم، رویی برای سربلند کردن و نگاه کردن ندارد. <<خاشعه ابصارهم>>

۵- ذلت قیامت فراگیر است. <<ترقههم ذله>>

۶- کسی که خشوع انتخابی در برابر خدا را نپذیرد، در آن روز خشوع و ذلت اجباری را خواهد پذیرفت. <<خاشعه... ترهقههم ذله>>

کلمه «استدراج» یعنی نزدیک شدن درجه درجه و گام به گام و مراد آن است که خداوند گروهی را گام به گام به گونه ای که متوجه نشوند به ورطه سقوط نزدیک می کند.

در قرآن آیات زیادی است که می فرماید ما به گناهکاران مهلت می دهیم و آنان خیال نکنند که ما آنان را دوست داریم یا فراموششان کرده ایم.

امام صادق صلی الله علیه و آله فرمود: اگر گناهی انجام گرفت و گناهکار همچنان در رفاه و نعمت بود، این نشانه استدراج الهی در کیفر است. <<۳۸۵>>

۱- تکذیب کنندگان، با خدا طرفند. <<ذرنی و من یکذب>>

۲- خداوند، به پیامبرش دلداری می دهد. <<ذرنی و من یکذب>>

۳- تکذیب قرآن، کیفری بس بزرگ دارد، زیرا خداوند می فرماید: آنان را به من واگذار. <<ذرنی و من یکذب بهذا الحدیث>>

۴- قرآن، مملو از سخنان جدید و تازه است. <<بهذا الحدیث>> (حدیث = سخن نو)

۵- زود قضاوت نکنید و هر رفاهی را نشانه سعادت ندانید. (حیوانات را به چراگاه می برند و آنها فربه می شوند، ولی پایان کارشان کشتارگاه است.) <<سنستدرجهم من حیث لا یعلمون>>

۶- بزرگترین خطر، آن است که انسان از آن

غافل باشد و به فکر چاره نباشد. <<من حیث لا یعلمون>>

۷- خداوند امهال دارد ولی اهمال ندارد. <<سنستدرجهم... ان کیدی متین>>

۸- مهلت های الهی، تدبیر خدا برای هلاکت کفار است. <<أملی لهم ان کیدی متین>>

۹- توطئه های بشری خنثی می شود ولی تدبیر الهی محکم است. <<ان کیدی متین>>

«مَغم» از «گرامت» به معنای ضرری است که به انسان می رسد بدون اینکه جنایت یا خیانتی کرده باشد.

«مُثقلون»، از «ثقل» به معنای سنگینی است، خواه مادی باشد، خواه روحی.

«مَکظوم» به کسی گویند که از غم و اندوه پر شده باشد.

آیات، ۴۶ و ۴۷ این سوره، شبیه آیات ۴۰ و ۴۱ سوره طور است.

خداوند در قرآن، حدود بیست مرتبه پیامبرش را به صبر دعوت کرده است زیرا ارشاد مردم صبر و مقاومت لازم دارد.

در سوره شعراء، شعار تمام انبیا این است که ما از شما مردم مزد نمی خواهیم. <<وما استلکم علیه من اجر>> <<۳۸۶>

کفار در آیه ۴۵ با جمله <<ان کیدی متین>> تهدید شدند، پس خداوند برای آنان حکم و برنامه ای دارد، تو صبر کن و در نفرین عجله نکن. <<فاصبر لحکم ربک>>

سؤال: مراد از «نعمت پروردگار» که یونس دریافت کرد چه بود؟

پاسخ: هم نعمت مادی به او رو کرد، زیرا او غرق نشد و ماهی او را بلعید، در شکم ماهی زنده ماند و سپس او را بیرون آورد.

و هم نعمت معنوی که توفیق عذرخواهی و پذیرش توبه او باشد، زیرا هیچ توبه و اطاعتی از انسان سر نمی زند مگر با توفیق الهی.

سؤال: با اینکه حضرت یونس مورد لطف قرار گرفت، پس چرا باز هم به بیابان خشک پرتاب شد؟ چنانکه در سوره صافات می فرماید: <<فنبذناه بالعرء و هو سقیم>>

و انبتنا علیه شجره من یقظین << ۳۸۷ >> ما او را در بیابان خشک فرو نهادیم در حالی که او بیمار بود و بوته ای از
و بر بدن او رویانیدیم (تا شفا یافت).

پاسخ: پرتاب به بیابان همراه با درمان بیماری، لطف است، ولی پرتاب با توییح مذمت ابدی قهر است.

۱- انبیا از مردم پاداش نمی خواستند. << ام تسئلهم اجرا >>

۲- به طور طبیعی، مردم از عالم دینی که هدف مادی داشته باشد فرار می کنند. << فهم من مغرم مثقلون >>

۳- صبر و مقاومتی مورد سفارش است که برای فرمان خدا باشد، نه از روی یكدندگی و لجاجت بی جا. << فاصبر لحکم ربك >>

۴- رهبر جامعه نباید در هیچ شرایطی امت را رها کند. << لا تکن کصاحب الحوت >>

۵- دعا و مناجات، زمینه تدارك الهی است. << نادى .. تدارك >>

۶- توفیق توبه، نعمت الهی است. << تدارك كه نعمه من ربّه >>

۷- توییح، ملامت و آوارگی در بیابانهای خشک، تنها کیفر یک بی صبری است. << لنبذ بالعراء و هو مذموم >>

۸- فریاد و ناله ای ارزش دارد که برخاسته از درون باشد و گرنه انفاق است. << نادى و هو مكظوم >>

۹- توبه و گفتگو با خداوند، راهی است برای دریافت نعمت های ویژه. << اذ نادى و هو مكظوم... فاجتباہ ربّه >>

۱۰- به جای آنکه افراد را به خاطر یک لغزش طرد کنیم، آنها را تدارك کنیم، ضعف ها را برطرف و به آنان مسئولیت دهیم.
<< تدارك كه نعمه من ربّه... فاجتباہ ربّه >>

۱۱- انتخاب پیامبران تنها بدست خداست. << فاجتباہ ربّه >>

در آغاز این سوره به تهمت جنون به رسول اللہ صلی الله علیه وآله اشاره شد و در این آیه که پایان این سوره است به این
نسبت تصریح شده است. << و یقولون انه لمجنون >>

<< لیزلقونک >> از ماده «زلق»

به معنای لغزیدن و به زمین افتادن و کنایه از هلاکت و نابودی است.

آیه ۵۱، بیانگر شدت غضب کفار است که به هنگام شنیدن آیات قرآن می خواهند با چشمانشان تو را نابود کنند و مراد از آن، یا نابود کردن طریق چشم زخم است و یا کنایه است، همان طور که می گوئیم فلانی بانگاهش می خواست مرا بخورد.

بغض و کینه انسان را به تضاد گویی وادار می کند. از یک سو قرآن را عظیم می داند به نحوی که حسادتش می خواهد پیامبر را نابود کند و از سویی دیگر او را به پریشان گویی و دیوانگی متهم می کند.

دشمن با دست می جنگد، با زبان تهمت می زند، و با چشم قصد نابودی دارد.

آغاز سوره، سخن از قلم و نوشتن بود و پایان سوره، بیداری تمام جهانیان. شاید اشاره به این باشد که کلید بیدار شدن جهانیان، ابزار فرهنگی است.

چشم زخم

پیامبر فرمود: «انّ العين حقّ و أنّها تُدخل الجمل والثور الثور» چشم زخم حق است و به قدری کارساز است که شتر و گاو را داخل تنور می کند. <۳۸۸>

چشم زخم لازم نیست از دشمن باشد. گاهی دوست از دوست خودش به خاطر داشتن کمالی تعجب می کند و لذا در حدیث داریم که اگر از دوست خود چیزی دیدید که تعجب کردید، خدا را یاد کنید تا بلائی چشم زخم دفع شود و چه بسیارند کسانی که به وسیله چشم زخم هلاک شده و جان داده

ند. <۳۸۹>

البته حق بودن شوری چشم به این معنا نیست که ما به بعضی افراد سوءظن داشته باشیم و آنان را متهم به چشم شوری کنیم. و یا کوتاهی های خودمان را در موارد مختلف به حساب چشم زخم بگذاریم. در روایات

می خوانیم: صدقه، دعا، خواندن سوره های ناس و فلق و امثال آن می اند مانع تأثیر چشم زخم شود.

۱- کینه دشمن جدی ست، باید به هوش بود. <<وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک>>

۲- قرآن، از توطئه های دشمن پرده برمی دارد. <<وان یکاد الذین کفروا>>

۳- لبه تیز حمله دشمن رهبر جامعه اسلامی است. <<لیزلقونک>>

۴- چشم زخم یک واقعت است. <<لیزلقونک بابصارهم>>

۵- در برابر تهمت به اولیای الهی باید دفاع کرد. در برابر <<يقولون انه لمجنون>> خداوند فرمود: <<ما انت بنعمه ربك بمجنون>>

۶- قرآن، وسیله غفلت زدایی است. <<ان هو الا ذکر>>

۷- قرآن، محدود به زمین و زمان خاصی نیست، کتابی است جهانی و جاودانی برای همه ملت ها. <<ذکر للعالمین>>

«والحمد لله رب العالمین»

تفسیر انگلیسی

۱. Nun is an abbreviated letter . See commentary of Baqarah:

According to some commentators it would be an appropriate link with pen, mentioned in this verse, if nun is taken as ink or ink-holder. They imply knowledge and learning. The wisdom of countless men from the beginning of civilisation is available today and will be there in every age in future in the form of written words. It is a continuous source of knowledge importance of which might have been referred to here

Some commentators say that the pen and the writing refer to the source of knowledge revealed through revelation to the Holy Prophet who only spoke words, revealed to him, full of meaning which unfolds itself in innumerable aspects to countless generations in all ages. The Holy Prophet was the living grace and mercy of Allah and he was exalted above abuse and persecution of ignorant men like

.the heathens of Makka

:Aqa Mahdi Puya says

Nun, according to some traditions from the Ahl ul Bayt and Ibn Abbas, is ink or ink-holder because of the mention of pen. However neither the pen nor the ink, mentioned in this verse, refers to the tools of writing used by man. They refer to the recording of events taking place in this world by the angelical agencies. By inference it .lays great emphasis on learning and knowledge

The Holy Prophet, as said by Imam Ali, ever since his birth received guidance, wisdom .and inspiration from Allah to condition and regulate all aspects of his life

(see commentary for verse ۱)

A continuous and abundant flow of Allahs grace and mercy always surrounded the Holy Prophet from all sides in every moment of his life. It was a reward not like an earthly reward that is used up or depleted, but one that was interwoven as part and parcel of the very core of his being which enabled him to do that which was right and .proper in any circumstances

He stands on a most exalted standard of character and his life is an incomparable living illustration and explanation of the Quran. It is more appropriate if said that the Quran is a mirror of his most honoured being. His life pattern is now the standard for .his followers

The life account of the "mercy unto the worlds" cannot be reported in few pages. In the light of the recorded events of his life, even the worst enemies of Islam, accept the fact

.that no man better than him ever lived on the earth

Refer to the commentary of Baqarah: ١٩٠ to ١٩٣ to the answer to the criticism; based upon prejudice and conjecture, by the enemies of Islam. The sublime moral and spiritual excellences of the Holy Prophet manifested in every aspect of his private as well as public life. He lived among the people without making known his ministry for forty years in order to first establish his truthfulness, reliability, kindness, highmindedness, tolerance and wisdom, so that when the announcement of his prophethood would be made, they should have no hesitation in accepting the invitation given by him to worship one God, but those who called him al amin and al sadiq vehemently opposed his mission. Al amin bears a comprehensive range of meanings. Al in the Arabic language denotes exclusive distinction and refers to the person who alone owns the quality mentioned after it. Amin refers to a person who can be trusted beyond any suspicion in whatever he does or undertakes to do. So it was a divine plan to bind the people with their own judgement. The Quran is the only scripture which asserts that its teacher is the perfect model or ideal for the whole mankind, therefore the people must believe in the message he has conveyed to them. See commentary of Ahzab: ٢١ and ٢٢. Since he was the last prophet, perfection in every aspect of life, material as well as spiritual, was illustrated in him. Refer to the
commentary of Ali

Imran: ۸۱, Baqarah: ۲۵۳ and ۲۸۵, and Bani Israil: ۱, to know about the superiority of the Holy Prophet over all other prophets of Allah. See commentary of Baqarah: ۲ and Ya Sin: ۱۲ to know that the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt are the reflection of the Quran or the Quran is the reflection of their lives. Refer to the hadith al thaqalayn on page ۶. Also refer to the commentary of Baqarah: ۱۴۳; Nisa: ۴۱; Ahzab: ۴۵ and ۴۶ to know that .the Holy Prophet is a witness over all other witnesses

(see commentary for verse ۳)

It is mentioned in Minhajus Sadiqin that Abdullah bin Masud and Kab bin Alzah were present in the company of the Holy Prophet when he enumerated the following :excellences of Imam Ali

.i) Ali is the foremost Muslim among you)

ii) Alis highest degree of faith is much greater and superior than the combined faith of) .all of you

.iii) None among you comes near him in self-control and forbearance)

iv) He is severe only in matters of faith, never on account of his personal dislike, and) .in this none of you is equal to him

.v) I have taught him all the aspects of wisdom. His knowledge is my knowledge)

.vi) All that concerns the faith has been entrusted to him by me)

.vii) He is my successor, my executor and my vicegerent)

The hypocrites among the listeners whispered to each other that in love of Ali, .Muhammad has lost his balance of mind. Then these verses were revealed

The enemies of the Holy

Prophet were ultimately duped and deluded, and became the laughingstock on
.account of their disbelief

Men set up false standard of judgement about men and matters. The right standard is that of Allah, because His knowledge of every thing in the universe, seen and unseen, is complete, perfect and all-embracing. He knows all hidden motives. He knows the past history in which the roots of present actions are planted as well as the future consequences of present actions. For example people praise whom they like without taking into consideration the actual worth of those who are praised. Allah praises those whom He has thoroughly purified. So, in all fairness, intelligent men must follow
.those whom Allah has purified and glorified

(see commentary for verse ۵)

(see commentary for verse ۵)

The enemies of truth, in order to save their skin and to cling to their fast disappearing privileges, try to make compromise with the upholders of truth, but the rightly guided believers who submit their wills to the will of Allah do not ever choose the easy path of
.compromise

The hateful qualities mentioned in verses ۱۰ to ۱۳ made the enemies of the Holy Prophet peculiarly despicable, as was Walid ibn Mughayra, a ringleader of those who
.used to belie and slander the Holy Prophet

Zanim means the son of an adulteress. When this verse was revealed, Walid, very proud of his high position among the Quraysh, in anger and desperation, went to his mother and demanded the truth about his birth. His mother said: "Your father was a
very

rich man, but as he was impotent we did not have any child; and I did not want his
".brothers sons to own our wealth, so I cohabited with a slave and you were born

(see commentary for verse ۸)

(see commentary for verse ۸)

(see commentary for verse ۸)

(see commentary for verse ۸)

(see commentary for verse ۸)

Pay not attention, if you are a true believer, to despicable men simply because they
happen to have wealth, influence and man-power (children), on account of which they
became violent, cruel and arrogant. In the eyes of Allah such men are condemned
.transgressors

.Refer to the commentary of An-am: ۲۵

To have a mark of stigma on the nose, the most prominent part of the face, is a sign
of utmost ignominy. The term khurtum, which signifies the proboscis of an elephant, is
applied to its nose because it is regarded as ugly. The culprit is contemptuously
compared to a beast. It refers to Walid bin Mughayra on whose nose a wound he
.received in the battle of Badr remained as a mark of shame and disgrace till his death

In a township near Yemen, there was a garden owned by a God-fearing man who
used to distribute its fruits among the poor and the needy. When he died two of his
sons decided not to give to the poor and the needy any portion from the produce they
would collect next day. They even did not say: "If Allah wills," at the time of making
,plans to gather the harvest. The third son

who disagreed with them and wanted to do as their father used to do, was silenced by his two brothers. They kept the whole operation a closely guarded secret lest the needy came for taking what they used to get. As they did not subordinate their will to the will of Allah and decided to have all the produce exclusively for themselves, ignoring the needs of their fellow beings, the garden was destroyed altogether. Then the third son who had warned them before hand reminded them that had they remembered Allah and acted as commanded by Him they would not have lost everything. Then they turned to Allah in repentance. If the repentance is sincere, there is hope. Allah turns evil into good. If repentance is not sincere, it becomes hypocrisy. Ibn Abbas says that their repentance was true and Allah gave them a better garden which yielded abundant produce. The points allegorised in the parable of the people of the garden not only illustrate the conduct of the hypocrites but also demonstrate how Allah gives respite to the wrongdoers so that they may have the opportunity to repent and make amend at any stage before the mercy shown to them is withdrawn after which there is no remedy save eternal punishment in the .hereafter

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

see)

(commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

(see commentary for verse ۱۷)

The greatest spiritual joy for those who safeguard themselves against evil with full awareness of divine laws, in the garden of delight, is the sense of nearness to Allah and obtainment of His pleasure

The disbelievers reject faith in Allah and set up their idols—priests, gods, or godlings, even God-given faculties like intellect and achievements of intellect. It is clearly against rational judgement that men of wisdom, righteousness and belief should have the same end as men of sin, ignorance and disbelief. It is impossible under the rule of a just and truthful Lord. Neither Allah has made a promise to the disbelievers nor is there any who will come to their rescue

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

(see commentary for verse ۳۵)

The shin shall be laid bare" means all pretences shall vanish and all secrets will be made public. Every individual will stand fully exposed

According to Ibn Abbas the Holy Prophet said that on the day of judgement every oppressor will be examined in front of those whom he had oppressed, persecuted or defrauded. As said in Bani Israil: \forall , every people will walk behind their leader unto hell .or paradise

When the light of the glory of Allah will manifest the sincere believers will bow in adoration but the disbelievers whose past deliberate refusal, when they had freedom

to believe and yet disbelieved, will stand in their way and their past memories will fill them with deepest dismay and humiliation, and the sure punishment shall surround them from all sides

Salimuna (whole) indicates that the disbelievers were in full possession of the power of judgement in their lives on the earth, yet they did not believe

:Aqa Mahdi Puya says

Uncovering the shin" also means "a grievous and terrible calamity reaching its" decisive stage." It refers to the day of resurrection

(see commentary for verse ۴۲)

As "mercy unto the worlds" the Holy Prophet desired all human beings to follow the right path and attain salvation, therefore the obstinate deviation, hypocrisy and disbelief of the people made him unhappy. He is advised by Allah not to grieve over the fate of such people. Allah shall deal with them as He wills. He may give them respite for a while (see Ali Imran: ۱۷۸) or ruin them step by step, as mentioned in Araf: ۱۸۲. Allahs plan is so decisive that they will never be able to escape from it

(see commentary for verse ۴۴)

See Tur: ۴۱ and ۴۲. It cost the disbelievers nothing to hear the preacher, for the Holy Prophet not only did not ask for any recompense for guiding them to the right path but also suffered many hardships for bringing them into the fold of the true religion of Allah. Neither the disbelievers were burdened with any obligation to pay a price for obtaining the benefits of following the right path, nor had they the knowledge

of the unseen and the divine guidance save what was revealed to the Holy Prophet. So they must have followed what the Holy Prophet told them because he said and did .(only that which was revealed to him (Najm: ۳ to ۶

(see commentary for verse ۴۶)

The companion of the fish" refers to Zun-nun, known as Yunus-(Jonah in the Bible)." .See commentary of Anbiya: ۸۷ and Saffat: ۱۳۹ to ۱۴۸ for the account of Yunus

:Aqa Mahdi Puya says

Law la (had not) in verse ۴۹ is used not only to clear prophet Yunus from all possible .blames but also to choose him and give him yet greater rank and station

(see commentary for verse ۴۸)

(see commentary for verse ۴۸)

When disbelievers found themselves helpless against the force of the Quran, in the intensity of their hatred, they looked at the Holy Prophet as if they would "eat him up" or trip him up, or disturb him from his position of stability. They used all sorts of terms of abuse in frustration-mad, possessed etcetera-but the true message of Allah .prevailed, and it is made an eternal source of guidance to all mankind

(see commentary for verse ۵۱)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

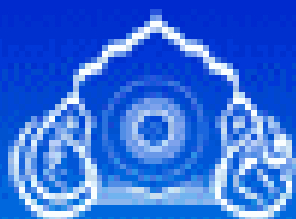
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹